

شرح اسمای حسنی
در پرتو
قرآن و سنت

مؤلف:

دکتر سعید بن علی بن وهف قحطانی

مترجم:

محمد گل گمشادزهی

عنوان کتاب:	شرح اسمای حسنی در پرتو قرآن و سنت
نویسنده:	دکتر سعید بن علی بن وهف قحطانی
مترجم:	محمد گل گمشادزهی
موضوع:	توحید و الهیات
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۵	سخن ناشر
۷	مقدمه
۱۵	بخش اول: نام‌های خدا توقیفی هستند.
۱۶	بخش دوم: ارکان ایمان به اسمای حسنی
۱۷	بخش سوم: اقسام آنچه خداوند به آن توصیف می‌شود.
۲۱	بخش چهارم: دلالت سه گانه اسمای حسنی.
۲۲	بخش پنجم: حقیقت الحاد در نام‌های خدای متعال
۲۶	بخش ششم: برشمردن و حفظ کردن اسمای حسنی، اساس علم است. ..
۲۸	بخش هفتم: نام‌های خدا همه نیکو هستند.
	بخش هشتم: برخی از نام‌های خدا به تنهایی بر او اطلاق می‌شوند و برخی همراه نامی دیگر؛ برخی هم به تنهایی بر او اطلاق نمی‌گردند؛ بلکه همراه اسم مقابل و متضاد خود بر او اطلاق می‌شوند.
۲۹	
۳۱	بخش نهم: برخی از اسمای حسنی بر چند صفت دلالت می‌نمایند.

- بخش دهم: آن دسته از اسمای حسنی که همه اسماء و صفات به آن برمی
گردد..... ۳۲
- بخش یازدهم: نامها و صفات خدا، مختص او هستند و یکی بودن نامها،
شبیه بودن صاحبان نامها را ایجاب نمی‌کند ۴۲
- بخش دوازدهم: آنچه باید دانست ۵۴
- بخش سیزدهم: مراتب برشمردن نامهای نیک خداوند که هر کس، آنها را
حفظ نماید، وارد بهشت می‌شود..... ۵۷
- بخش چهاردهم: تعداد اسمای حسنی، معین و محدود نیست..... ۵۸
- بخش پانزدهم: شرح نامهای نیکوی خداوند..... ۶۰
- الاول، الآخر، الظاهر، الباطن ۶۰
- العلي الاعلی المتعال ۶۱
- العظیم ۶۲
- المجید ۶۴
- الکبیر ۶۴
- السمیع ۶۵
- البصیر ۶۶
- العلیم الخبیر ۶۷
- الحمید ۶۸
- العزیز، القدير، القادر، المقتدر، القوي، المتين ۶۹
- الغنی ۷۲
- الحکیم ۷۳
- الحلیم ۷۵
- العفو، الغفور، الغفار ۷۷
- التوَّاب ۷۸

۷۹.....	الرقیب
۷۹.....	الشهید
۸۰.....	الحفیظ
۸۲.....	اللطف
۸۳.....	القرب
۸۴.....	المجیب
۸۵.....	الودود
۸۷.....	الشاكر، الشکور
۸۸.....	السید، الصمد
۸۹.....	القاهر، القهار
۹۰.....	الجبّار
۹۱.....	الحسب
۹۲.....	الهادی
۹۶.....	الحکم
۹۷.....	القدوس، السلام
۱۰۱.....	البرّ، الوهاب
۱۰۳.....	الرحمن، الرحیم، الکریم، الاکرم، الرؤوف
۱۰۵.....	الفتّاح
۱۰۶.....	الرّزاق، الرّازق
۱۰۷.....	الحیّ القيوم
۱۰۸.....	نور السموات و الارض
۱۱۰.....	الرّبّ
۱۱۰.....	الله
۱۱۱.....	الملك، الملیک، مالک الملك
۱۱۳.....	الواحد، الاحد
۱۱۴.....	المتکبر

۱۱۴.....	الخالق، البارئ، المصور، الخلاق
۱۱۵.....	المؤمن
۱۱۵.....	المهيمن
۱۱۵.....	المحيط
۱۱۶.....	المقيت
۱۱۷.....	الوكيل
۱۱۷.....	ذوالجلال و الاكرام
۱۱۸.....	جامع الناس ليوم لا ريب فيه
۱۱۸.....	بديع السموات و الارض
۱۱۹.....	الكافي
۱۱۹.....	الواسع
۱۱۹.....	الحق
۱۲۴.....	الرفيق
۱۲۵.....	الحيي السدير
۱۲۷.....	الاله
۱۲۷.....	القابض، الباسط، المعطي
۱۳۰.....	المقدم، المؤخر
۱۳۲.....	المبين
۱۳۵.....	المتن
۱۳۹.....	الولي
۱۴۳.....	المولى
۱۴۵.....	النصير
۱۵۰.....	الشافى

بخش شانزدهم: چند فتوا پیرامون اسمای حسنی..... ۱۶۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخن ناشر

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله.

معرفت خدای متعال، نخستین تکلیف هر انسانی است و این معرفت، تنها با شناخت اسماء و صفات باری تعالی میسر می‌گردد؛ آن هم در صورتی که برخاسته از داده‌های قرآنی و آموزه‌های نبوی و بدور از هرگونه تأویل و انکاری باشد. سخن از صفات الله ﷻ بسیار دشوار است و پرداختن به این موضوع نیز بسی مهم و در عین حال خطیر و حساس می‌باشد. از این‌رو کسی که بدون دانش کافی بدین موضوع بپردازد و چیزهایی را به خداوند نسبت دهد که شایسته صفات کمالش نیست، در واقع دچار انحراف شده و راه اتباع از گذشتگان نیک را رها کرده و راه بدعت و نوآوری را در پیش گرفته است و این، همان چیزی است که خدای متعال در قرآن کریم نکوهش کرده و پیامبرش را از همنشینی با چنین کسانی بازداشته و فرموده است: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ [الأنعام: ۶۸]. یعنی: «هرگاه کسانی را دیدی که به یاوه‌گویی در آیات ما می‌پردازند از آنان روی بگردان».

گفتنی است از آنجا که اسمای نیک خدا، توقیفی است^(۱) و مجال اجتهاد در آن وجود ندارد، لذا ضرورت تلاش برای دستیابی به بینشی صحیح درباره اسما و صفات الهی، نمایان‌تر می‌گردد و این، تنها از طریق در پیش گرفتن روش نیکان گذشته، میسر می‌باشد. البته این بدان معنا نیست که عقل، هیچ جای‌گاهی در حوزه تفکر دینی

۱- این مبحث، در یکی از بخش‌های کتاب پیش رویتان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ندارد؛ بلکه منظور، شناخت الله ﷻ بدور از مباحث پیچیده فلسفی و کلامی و اکتفا به آموزه‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی در این زمینه می‌باشد و این، روش صحابه و سایر نیکان گذشته است. چراکه عقل سلیم، همان چیزی است که در مخلوقات الهی می‌اندیشد و از این طریق به وحدانیت خالق هستی پی می‌برد. گشودن باب تفکر و تعقل در میدان نظام هستی، نه تنها ایرادی ندارد، بلکه بسیار پسندیده و مفید است؛ اما این، بدان معنا نیست که عقل، در عرصه‌هایی وارد شود که از حوزه درکش بیرون است. بنابراین بسط حوزه تفکر بشری و گستراندن مرز آن به عرصه غیب، اشتباه بزرگی است که پیامدی جز انحراف و سرگستگی ندارد. به همین سبب ما، بر این باوریم که عقل سلیم، عقلی است که از کتاب و سنت صحیح نور می‌گیرد و با الهام از کتاب و سنت، راه رشد و هدایت را در جنبه‌های مختلف عقیدتی، عبادی، اخلاقی و... می‌پیماید.

هرچند توحید اسما و صفات، یکی از زیرساخت‌های عقیدتی اسلام است و موضوعی بس مهم و در عین حال دشوار می‌باشد، اما متأسفانه به علت دوری مسلمانان از علوم اسلامی در عصر حاضر و نیز جدایی امت از سنت رسول خدا ﷺ و روش صحابه و سایر گذشتگان نیک، اینک امت اسلامی، از عقیده ناب و خالص اسلامی دور افتاده و همین، ضرورت توجه جدی به فراگیری عقیده اسلامی را بر اساس فهم نیکان گذشته، افزایش داده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

إِن الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا
مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَعَلِيٌّ آلُهُ وَأَصْحَابُهُ وَاتَّبَاعُهُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛ اما بعد:

خداوند ﷺ برای هر خواسته و هدفی، راه و سببی وضع کرده که با آن می‌توان به هدف مورد نظر دست یافت؛ باید دانست که ایمان، از برترین و مهم‌ترین خواسته هاست. از اینرو خداوند، برخی از اسباب و عوامل را زمینه تقویت ایمان قرار داده است. چنانکه عوامل دیگری نیز وجود دارد که ایمان را ضعیف و سست می‌گرداند. یکی از بزرگ‌ترین عوامل و زمینه‌های تقویت ایمان، شناخت نام‌های نیکوی خدا و تلاش برای فهمیدن معانی آنها و نیز عبادت و پرستش خدای متعال به وسیله آنها می‌باشد. می‌دانیم که نام‌های نیک خداوند، در کتاب و سنت، بیان شده است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۰]. یعنی: «خدا، دارای زیباترین نام‌هاست؛ او را بدان نام‌ها بخوانید و کسانی را که در نام‌های خدا به الحاد و تحریف دست می‌یازند، واگذارید. آنان، کیفر کار خود را خواهند دید».

در صحیحین، روایتی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «خداوند، نود و نه اسم دارد؛ هرکس، آنها را حفظ کند، وارد بهشت می‌شود»^(۱).

مفهوم حدیث، این است که هرکس، نام‌های خدا را حفظ کند و معانی و مفاهیمش را دریابد، خداوند را با این نام‌ها بستاید، او را با آنها بخواند و به آنها معتقد باشد، وارد بهشت می‌شود. از آنجا که فقط مؤمنان وارد بهشت می‌شوند، به این نکته نیز پی می‌بریم که اسمای حسنای الهی، بزرگ‌ترین سرچشمه ایمان و وسیله دستیابی به آن و باعث قوت و پایداری ایمان می‌باشد. باید اسمای حسنی را با مراحل سه گانه آن شناخت که عبارتند از: یادگیری نام‌ها و تعداد آنها، فهمیدن معانی و مفاهیمی که در اسمای الهی وجود دارد و خواندن خداوند با آنها. (یعنی ستایش خداوند با نام‌های نیکویش). گفتنی است خواستن از خداوند بوسیله نام‌های او، اصل ایمان است که ایمان، به آن برمی‌گردد.

چراکه شناخت اسمای حسنی، انواع سه گانه توحید یعنی: توحید الوهیت و توحید ربوبیت و توحید اسماء و صفات را دربر دارد و انواع توحید، روح ایمان و اصل و هدف آن است؛ از اینرو هرچه شناخت بنده نسبت به نام‌ها و صفات خدا بیشتر شود، ایمانش افزونتر می‌گردد و یقینش قوی‌تر می‌شود. بنابراین شایسته است که مؤمن، تمام تواناییش را برای شناخت نام‌ها و صفات و افعال خداوند بکار گیرد؛ بدون آنکه نام‌ها و صفات و افعال خدا را نفی کند یا آن را با سایر چیزها تشبیه دهد یا معانی آن را تحریف نماید و یا برای آن کیفیت و چگونگی قایل گردد. در این میان، شناخت اسماء و صفات باید برگرفته از کتاب و سنت و مبتنی بر فهم اصحاب و تابعین احوال روایت شده از ایشان باشد. آری! چنین شناختی مفید است و ایمان و یقین کسی که از چنین شناختی برخوردار باشد، همواره افزایش و قوت می‌یابد و آرامش، او را فرا می‌گیرد و محبت او، نسبت به پروردگارش بیشتر می‌شود. هرکس، خداوند عَلَّیهِ را با نام‌ها و صفات و افعالش بشناسد، قطعاً او را دوست نیز خواهد داشت. بنابراین منکرین صفات و فرعونیه و جهمییه، راهزنانی هستند که از رسیدن دل‌ها به محبت خداوند جلوگیری می‌کنند^(۱).

یکی از عوامل تقویت ایمان، تدبر در قرآن کریم است. زیرا کسی که در قرآن می‌اندیشد، همواره از علوم و معارف آن بهره می‌برد و بدین سان ایمانش، بیشتر می‌گردد. همچنین وقتی انسان به نظم و کمال قرآن می‌نگرد و می‌بیند که بخشی از قرآن، بخشی دیگر را تصدیق می‌کند و برخی از آن با برخی دیگر موافق است و در آن

۱- نکا: مدارج السالکین ابن قیم ۱۷/۳ و التوضیح و البیان لشجره الایمان عبدالرحمن سعدی ص ۳۹ و بدائع الفوائد ابن قیم از ۱/۱۶۴.

تضادی وجود ندارد، ایمانش افزایش می‌یابد. یکی از عوامل افزایش ایمان، اینست که بنده، قرآن را آنگونه با تدبر و توجه بخواند که گویی نامه‌ای دریافتی را برای فهمیدن منظور نویسنده‌اش با دقت تمام می‌خواند. پیامد تأمل و باریک بینی و دقت نظر بنده در نشانه‌های الهی و آیاتی که تلاوت می‌کند، بینش درست خواهد بود. این فرآیند، منوط به این است که بنده، قلبش را از دنیا بیرون بیاورد و آن را در آخرت جای دهد و با تمام قلب و با جان و دل، به معانی قرآن توجه کند، در مفاهیم آن بیندیشد و منظور آن را بفهمد و بداند که برای چه نازل شده است، از هر آیه‌ای از آیات قرآن بهره‌مند شود و از آن همچون دارویی برای درمان بیماری قلبش استفاده کند. این، راه کوتاه، هموار و نزدیکی است که انسان را به خدای بزرگ می‌رساند و بلکه بهترین روش برای تدبر در قرآن کریم می‌باشد^(۱).

از دیگر اموری که ایمان را تقویت می‌کند، شناخت احادیث پیامبر اکرم ﷺ و آموزه‌هایی است که در احادیث ایشان، پیرامون ایمان و اعمال بیان شده است. از اینرو هرچه شناخت بنده نسبت به کتاب خدا و سنت پیامبرش بیشتر شود، ایمان و یقین او بیشتر خواهد شد و در علم و ایمانش به مقام یقین خواهد رسید.

شناخت پیامبر اکرم ﷺ و اخلاق والا و اوصاف بزرگش، از دیگر زمینه‌های تقویت ایمان می‌باشد. کسی که پیامبر اکرم ﷺ و صفات و اخلاق سترگش را بشناسد، در صداقت او و همچنین در درستی آنچه که ایشان از کتاب و سنت و دین حق آورده، هیچ شک و تردیدی نخواهد کرد.

از دیگر زمینه‌های افزایش ایمان، تفکر در جهان هستی و اندیشیدن در آفرینش آسمان‌ها و زمین و مخلوقات متنوعی است که در جهان وجود دارد. همین طور اندیشیدن در وجود انسان و ویژگی‌هایی که دارد، انگیزه بزرگی برای ایمان آوردن است. زیرا این‌ها، موجودات بزرگی هستند که بر قدرت و عظمت آفریننده دلالت می‌کنند و زیبایی و نظم و کمال و دقت حیرت‌انگیزی در خود دارند که نشان دهنده گستردگی علم خدا و فراگیر بودن حکمت اوست. همچنین نگرستن به نیازمندی همه مخلوقات از هر جهت به پروردگارشان و اینکه به اندازه یک چشم به هم زدن نیز نمی‌توانند از خداوند ﷻ بی‌نیاز باشند، باعث می‌شود تا بنده با کمال فروتنی و کثرت

دعا و اظهار نیازمندی، پروردگارش را بخواند و از او بخواهد که آنچه را به سود اوست، نصیب او نماید و آنچه را که در دین و دنیا به زیان اوست، از او دور بدارد.

همچنین این حالت، توکل بنده را بر خدا قوی می‌گرداند و بدین سان سبب می‌شود تا بنده، به نیکی و احسان خداوند متعال امیدوار گردد و بطور کامل به وعده الهی اعتماد نماید. بدین ترتیب ایمان، تحقق و قوت می‌یابد. اندیشیدن در کثرت نعمت‌های خدا و توجه به این موضوع که هیچ مخلوقی، یک لحظه هم از نعمت‌ها و الطاف الهی بی‌نیاز نیست، باعث تقویت ایمان می‌شود.

خدا را به کثرت یاد کردن و دعا و زاری به درگاهش، از اسباب تقویت ایمان است. ذکر خدا نیز عبادتی است که در هر حال، با زبان، با قلب و با عمل انجام می‌شود. از اینرو بهره بنده از ایمان به اندازه نصیبش از ذکر و یاد خداست.

شناخت خوبی‌های اسلام نیز باعث تقویت ایمان می‌شود. زیرا دین اسلام سراسر خوبی است و عقاید و باورهای اسلامی، صحیح‌ترین و راست‌ترین و مفیدترین عقاید و باورها هستند؛ اخلاق اسلامی نیز زیباترین شیوه رفتاری است و اعمال و احکام اسلامی، بهترین و منصفانه‌ترین دستورات و اعمال هستند. با این نگرش، خداوند متعال، ایمان را در قلب بنده آراسته می‌سازد و ایمان را محبوب او می‌گرداند.

یکی از بزرگ‌ترین عواملی که ایمان را تقویت می‌نماید، تلاش برای انجام نیک و شایسته عبادت خدا و نیکی کردن به بندگان و آفریده‌های الهی است.

بدین سان بنده در عبادت خدا می‌کوشد و او را چنان می‌پرستد که گویا او را مشاهده می‌کند و اگر توانایی انجام عبادتی این‌چنینی را نداشته باشد، همواره به خاطر دارد که خداوند، او را می‌بیند و بدین ترتیب در عمل و خوب انجام دادن آن می‌کوشد؛ همچنین همواره بنده با نفس خود مجاهده می‌کند تا اینکه ایمان و یقینش قوی می‌گردد و در این مورد به یقین راستین می‌رسد که بالاترین مراحل یقین است و آن وقت شیرینی عبادت را احساس می‌کند.

از جمله اموری که باعث تقویت ایمان می‌شود، دعوت دادن به سوی خدا و دین است. سفارش کردن یکدیگر به حق و بردباری نیز در این موضوع داخل است. چنین رویکردی سبب می‌شود تا بنده، خودش و دیگران را به کمال برساند.

دوری جستن از انواع مختلف کفر، نفاق و فسق و گناه، عامل افزایش و تقویت است. همچنین نزدیکی جستن به خدا با انجام نمازهای نفل بعد از فرائض و نیز مقدم

داشتن حکم و رضای خدا بر خواسته‌ها و امیال نفسانی، در زمانی که بر انسان چیره می‌شوند، ایمان را قوی و افزون می‌گرداند. قسمت پایانی شب، هنگام نزول خداست؛ در این زمان خلوت کردن با خدای خود و راز و نیاز با او، تلاوت قرآن و نشستن با حضور قلب و انجام ادب بندگی در پیشگاه پروردگار و نیز پایان دادن این کارها با طلب آمرزش از خداوند ﷻ و توبه و انابت به درگاهش، از عواملی است که ایمان را قوی می‌نماید.

همنشینی با علمای راستین و مخلص، ایمان بنده را قوت و فرونی می‌بخشد. از اینرو باید از سخنانشان، بهترین میوه‌ها را چید. همانطور که از درختان، بهترین میوه‌ها را می‌چینیم. دوری جستن از هر چیزی که میان قلب بنده و میان خدا فاصله می‌اندازد، راهکار دیگری برای تقویت ایمان است^(۱).

شناخت نام‌های نیک خداوند با مراحل سه گانه آن، از بزرگ‌ترین زمینه‌ها و عوامل تقویت ایمان می‌باشد و بلکه شناخت خداوند با نام‌ها و صفاتش، اصل ایمان است و ایمان به این اصل بزرگ برمی‌گردد.

پس با توجه به این مطلب و انگیزه‌های دیگری که وجود داشت، برای توضیح اسمای نیک الهی دست به قلم بردم و برای هر اسمی به ارائه دلیل از قرآن و سنت پرداختم و سپس نوشته‌هایم در این موضوع را به استاد علامه شیخ عبدالعزیز بن عبدالله عرضه داشتم؛ هر آنچه را که ایشان تأیید نمود، در این کتاب آوردم و آنچه را که درباره‌اش نظری نداد یا ردش کرد، از متن برداشتم و بدین ترتیب شرحی بر نود و نه نام نیک خدا، جمع آوری شد. در این کتاب به شرح و توضیح مختصر اسمای الهی پرداخته و در مواردی چند، از حد اختصار، گذشته و به اقتضای نیاز، موضوع را بسط و شرح بیشتری داده‌ام. قابل یادآوری است که بنده در شرح اسمای الهی، از منابع مورد اعتماد بویژه از آثار محققانی چون ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم و همچنین از نوشته‌های شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی که بدون تردید یکی از علمایی بوده که خداوند، مردم را از دانش او بهره مند کرده، استفاده کرده‌ام.

این کتاب شامل مباحث زیر می‌باشد:

بخش اول: نام‌های خداوند، توقیفی هستند.

بخش دوم: ارکان ایمان به اسمای حسنی.

بخش سوم: انواع آنچه خداوند با آن توصیف می‌شود.

بخش چهارم: دلالت سه گانه اسمای حسنی.

بخش پنجم: حقیقت الحاد در نامهای خدا.

بخش ششم: برشمردن و حفظ کردن اسمای حسنی اصل و اساس علم است.

بخش هفتم: همه نامهای خدا، خوب و نیکو هستند.

بخش هشتم: برخی از نامهای خدا، به تنهایی و نیز همراه با نامی دیگر بر او اطلاق می‌شوند. برخی از نامهای خدا به تنهایی بر او اطلاق نمی‌شوند؛ بلکه همراه با آنچه مقابل و مخالف آن است، بر خدا اطلاق می‌گردند.

بخش نهم: برخی از نامهای نیک خداوند، بر چند صفت دلالت می‌نمایند.

بخش دهم: در بیان آن دسته از نامهای نیک خدا که همه اسماء و صفات به آنها بر می‌گردد.

بخش یازدهم: نامها و صفات خدا مختص او هستند. از اینرو باید دانست که اشتراک اسمی، بدین معنا نیست که تمام آنچه بدین اسمها نامیده شده‌اند، شبیه و همسان یکدیگر هستند.

بخش دوازدهم: آنچه باید دانست...

بخش سیزدهم: مراتب و مراحل برشمردن نامهای نیک خدا.

بخش چهاردهم: تعداد نامهای خدا، مشخص نیست.

بخش پانزدهم: شرح نامهای نیک خداوند بدون نفی صفات، بدون بیان کیفیت و چگونگی آنها و بدون تشبیه خدا یا اسما و صفاتش با چیزی دیگر.

بنده، مباحث این کتاب را با اقوال و فتوهای عده‌ای از علما درباره اسمای نیک خدا به پایان رسانده و نام این کتاب را «شرح اسماء الله الحسنی فی ضوء الكتاب والسنة»^(۱) نهاده ام. به هر حال خداوند سُبْحٰنَهُ وَبِحَمْدِهِ، جمع آوری این مطالب را برایم میسر فرمود؛ لذا آنچه درست است، از توفیق و منت خداوند یگانه و منان می‌باشد و وجود هر اشتباهی در این کتاب از لغزش من و از سوی شیطان است و خدا و پیامبرش از آن پاک هستند. از خداوند متعال می‌خواهم که این عمل را خالص به رضای خویش بگرداند تا سبب نزدیکی نگارنده، [مترجم]، خواننده و ناشر به باغهای بهشت شود. امیدوارم خداوند متعال، این اثر را سبب رستگاری و نجاتمان قرار دهد و آن را حجتی

۱- ما، این کتاب را تحت عنوان (شرح اسمای حسنی در پرتو قرآن و سنت) به فارسی برگردانیم.

بر ضد ما نگرداند. همچنین از او می‌خواهم که این کتاب را برای گردآورنده و خواننده‌اش، مفید و سودمند نماید. بدون شک خداوند، بهترین کسی است که خواسته‌ها از او درخواست می‌گردد و بزرگوارترین ذاتی است که می‌توان به او امیدوار بود؛ او، ما را کافی است و او، بهترین کارساز می‌باشد. ما توانایی هیچ کاری را نداریم جز به کمک و توفیق او. درود خدا بر بنده و پیامبر برگزیده‌اش و بر پیشوایمان محمد بن عبدالله، امین وحی الهی و درود بریاران، خاندان و پیروانشان تا روز قیامت.

سعید بن علی بن وهف قحطانی

شب شنبه ۱۴۰۹/۷/۱۲ هـ. ق.

بخش اول: نام‌های خدا توقیفی هستند.

نام‌های خدا، توقیفی هستند و عقل، مجالی در آن ندارد بنابراین باید به آنچه در کتاب و سنت در این زمینه آمده، توقف کرد. بر این اساس نمی‌توان به نام‌های خدا افزود و یا از آن کم کرد. چراکه عقل نمی‌تواند نام‌هایی را که سزاوار و شایسته خداست، دریابد. لذا باید بر نصوص وارد شده در این زمینه توقف نمود. زیرا خداوند متعال می‌فرماید ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶]. یعنی: «از چیزی دنباله روی مکن که از آن آگاهی نداری؛ بی‌گمان چشم و گوش و دل، همه، مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرند».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْأِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳]. یعنی: «بگو: خداوند، کارهای نابهنجار را حرام کرده است؛ چه آن عمل زشتی که آشکارا انجام شود و ظاهر گردد و چه آن عملی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند و نیز بزهکاری و ستمگری را که به هیچ وجه درست نیست و اینکه چیزی را شریک خدا کنید بی‌آنکه دلیل و برهانی از سوی خدا مبنی بر حقانیت آن در دست باشد و اینکه به دروغ از زبان خدا چیزی بیان دارید که نمی‌دانید».

همینطور نامیدن خدا به آنچه که خود را به آن نام ننهاده یا انکار آنچه که خود را بدان نامیده، جرم بزرگی در حق خداوند متعال است. بنابراین باید در این زمینه ادب را رعایت کرد و به آنچه که در قرآن و سنت آمده، بسنده نمود^(۱).

۱- «القواعد المثلی فی صفات الله و اسماؤه الحسنی» از شیخ محمد بن صالح عثیمین، ص ۱۳ و نگا:

بخش دوم:

ارکان ایمان به اسمای حسنی

ارکان ایمان به اسمای حسنی، عبارتند از:

۱- ایمان داشتن به اسم.

۲- ایمان آوردن به معانی و مفاهیمی که اسم، بر آن دلالت می‌کند.

۳- باور داشتن به پیامدهای وابسته به اسم.

بنابراین ما، ایمان داریم که خداوند، مهربان است و چنان رحمتی دارد که همه چیز را در بر گرفته است. او، بر بندگان رحیم می‌نماید و قدیر (توانا) است و بر هر چیزی توانایی دارد. غفور (آمرزنده) است و بندگان را می‌آمرزد^(۱).

۱- مختصر الاجوبة الاصلية شرح العقيدة الواسطية از عبدالعزيز سلمان ص ۲۷.

بخش سوم:

اقسام آنچه خداوند به آن توصیف می‌شود

ابن رقیم رحمته می‌گوید: صفات الهی چند نوع هستند:

اول: آنچه به خود ذات برمی‌گردد؛ مانند اینکه بگویی: ذات، موجود و شیء.
دوم: آنچه به صفات معنوی برمی‌گردد؛ مانند علیم (دانا)، قدیر (توانا) و سمیع (شنوا).

سوم: آنچه به افعالش برمی‌گردد؛ مانند خالق (آفریننده) و رزاق (روزی دهنده).
چهارم: آنچه به تنزیه و تقدیس محض برمی‌گردد و دارا بودن آن، ثبوت و وجود را در بر دارد. زیرا در عدم محض، کمالی وجود ندارد. مانند قدوس و سلام.
پنجم: آنچه که بیشتر مردم، آن را ذکر نکرده‌اند و آن، اسمی است که بر چند صفت دلالت می‌نماید و مختص صفت مشخصی نیست؛ بلکه بر معنای آن دلالت می‌نماید و تنها بر یک معنی دلالت نمی‌کند؛ مانند مجید، عظیم و صمد.

مجید کسی است که دارای صفات متعددی از کمال باشد. کلمه مجید، همه این معانی و مفاهیم کمال را در خود دارد. زیرا این کلمه، مفهوم گستردگی و فراوانی و فزونی را در خود گنجانده است. مانند اینکه می‌گویند: (استمجد المرخ) یعنی: «روغن را خوب به بدن مالید». یا (أمجد الناقة علفاً) یعنی: «شتر را از علف خوب خورانید».

همچنین است ﴿ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ﴾ [البروج: ۱۵]. که به خاطر بزرگی و گستردگی و شرافت عرش، به آن عرش مجید گفته می‌شود^(۱).

۱- ابن کثیر رحمته در تفسیرش می‌گوید: در مجید دو قرائت است: یکی رفع که در این حالت صفت رب می‌باشد و دوم به کسره و در این حالت، صفت عرش است و هر دو معنی، درست می‌باشد.
۴۹۷/۴

این واژه، در درود بر رسول خدا ﷺ نیز آمده است؛ آنجا که گفته می‌شود: «إِنَّكَ حميد مجيد». منظور از درود بر پیامبر ﷺ این است که درود فراوان و عطای وافر الهی بر او باد. از اینرو کلمه‌ای در متن درود بکار می‌رود که این مفهوم را در بر داشته باشد. چنانچه در دعا می‌گویی: «اللَّهُمَّ اغفر لي إِنَّكَ أَنْتَ الغفور الرحيم» یعنی: «بارخدا یا! مرا بیامرز؛ بی‌گمان تو آمرزنده و مهربان هستی».

حال اگر در پایان دعا به جای «إِنَّكَ أَنْتَ الغفور الرحيم»، گفته شود: «إِنَّكَ أَنْتَ السميع البصير» زیبا و مناسب نیست. زیرا بخش پایانی دعا، توسل به نام‌ها و صفات خداوند و از نزدیک‌ترین وسیله‌هایی است که انسان را به خدا می‌رساند و خداوند، آن را بیش از همه چیز دوست دارد. و نیز از همین مورد است آنچه در مسند احمد و ترمذی روایت شده که: «أَلْظُوا بِيَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^(۱) یعنی: «همواره و همیشه به این ذکر پایبند باشید: «یا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»».

آنچه در دعای ذیل آمده نیز از همین دست می‌باشد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^(۲) یعنی: «بارخدا یا! تو را می‌خوانم به اینکه ستایش تو راست، هیچ معبود بحقی جز تو نیست، احسان کننده و آفریننده آسمان‌ها و زمین هستی‌ای صاحب بزرگی و شکوه!».

در این دعا، خواندن خدا با توسل به حمد و ستایش او و نیز خواندن خداوند با توسل به اینکه هیچ معبود بحقی جز او نیست و او، احسان کننده اس، همراه می‌باشد و بدین سان در این دعا به نام‌ها و صفات خداوند توسل شده است. این شیوه دعا کردن، بهترین و شایسته‌ترین روش برای اجابت دعاست و پذیرش الهی را به دنبال دارد. همچنین دری از درهای توحید است که ما، به آن اشاره‌ای گذرا نمودیم. این درب برای کسی گشوده شده که خداوند، به او چنین بینشی عطا فرموده است.

اینک به اصل مطلب بر می‌گردیم و موضوع را در این باره دنبال می‌کنیم که خداوند، به اسم‌هایی توصیف شده که صفات متعددی را دربر دارد. پس عظیم (بزرگ) کسی است که دارای صفات زیادی از کمال باشد. صمد نیز سرور و الامقامی است که

۱- ترمذی ۵۳۹/۵ و احمد ۱۷۷/۴ و ن.ک: صحیح الترمذی ۱۷۲/۳

۲- اهل سنن، این حدیث را روایت کرده اند؛ نگا: صحیح ابن ماجه (۳۲۹/۲).

برای رفع نیازها و دفع مصائب و مشکلات، تنها به او روی کنند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: صمد یعنی سروری که در نهایت سیادت و سروری قرار دارد.

عکرمه رضی الله عنهما می‌گوید: صمد یعنی کسی که هیچکس بالاتر از او نیست. زجاج نیز گفته است: صمد یعنی والاترین سرور و آقای که همه، برای رفع نیازهای خود به او روی آورند.

ابن انباری می‌گوید: اهل لغت در این اختلافی ندارند که صمد یعنی سروری که بالاتر و برتر از او کسی نیست و مردم در نیازها و کارهایشان به او روی می‌آورند. این واژه و مصدر آن بر همین دلالت می‌نماید؛ زیرا به معنای تصمیم گیرنده و اراده کننده‌ای است که مردم قصد او را می‌نمایند و تمام صفات سیادت و سروری را در خود دارد. این واژه در اصل زبان عرب نیز همین معنا را دارد:

الا بکر الناعي بخیر بنی اسد بعمر بن یربوع وبالسید الصمد
«مرگ ناپهنگام، عمرو بن یربوع را که بزرگ بنی اسد و سرور و آقای والامقام آنان است، درنوردید».

عرب‌ها، اشراف و سران خود را از آن جهت صمد می‌نامند که همه، روی به سوی او می‌کنند و صفات سروری و ریاست، در او وجود دارد.

ششم: صفتی است که از اقتران و در کنار هم قرار گرفتن دو اسم یا دو صفت به وجود می‌آید و مفهومی غیر از مفهوم جداگانه هر یک از کلمات دارد.

مانند الغنی الحمید (توانگر ستوده)؛ العفو القدير (بخشنده توانا) و الحمید المجید (ستوده بزرگواری). تمام صفات و نام‌هایی که در قرآن همراه یکدیگر ذکر شده‌اند، همین گونه هستند؛ پس غنی، صفت کمال است و حمید نیز صفت کمال می‌باشد و جمع شدن غنا (توانگری) با ستودگی (حمد)، کمالی دیگر است. از اینرو خداوند متعال، هم به خاطر توانگریش مورد ستایش قرار گرفته و هم به خاطر ستوده بودنش، مورد ستایش می‌باشد و با اجتماع حمد و غنی، بار دیگر مورد ستایش قرار می‌گیرد.

و همچنین العفو القدير (بخشنده توانا) والعزیز الحکیم (توانای باحکمت). بنابراین در این مطلب بیندیش که از بهترین معارف و دانستی‌هاست. اما صفات سلبی محض از اوصاف خداوند بشمار نمی‌روند مگر اینکه متضمن ثبوت باشند. مانند (احد) که یگانه

بودن او را در ربوبیت و الوهیت در بر دارد و (سلام) که متضمن پاک بودن او از هر نقص متضاد با کمالش می باشد. همچنین نفی کردن چیزی از او، بدین خاطر است که اثبات مفهومی را در بردارد؛ مانند اینکه خداوند ﷻ می فرماید: ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. یعنی: «او را هیچ چرت و خوابی، نمی گیرد».

چون بیانگر کمال حیات و پایداری خداوند است. و همچنین فرموده خداوند متعال که: ﴿وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾ [ق: ۳۸]. یعنی: «و هیچگونه درماندگی و خستگی به ما نرسیده است».

این آیه نیز کمال قدرت خداوند متعال را نشان می دهد. همچنین این فرموده الهی که: ﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ [يونس: ۶۱]. یعنی: «و هیچ چیز کوچکی در زمین و آسمان از پروردگار تو پنهان نمی ماند».

این آیه، کمال آگاهی خدا را در بر دارد و همچنین گفته خداوند ﷻ که: ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ [الإخلاص: ۳]. یعنی: «نزاده و زاده نشده است».

این آیه، نشان دهنده کمال بی نیازی است.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۴]. یعنی: «و کسی همتا و همگون او نمی باشد».

این آیه، بیانگر اینست که او، در کمال خودش، یگانه می باشد و نظیر و همتایی ندارد.

همچنین فرموده الهی که ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ [الأنعام: ۱۰۳]. یعنی: «چشم‌ها، او را در نمی یابند».

این آیه، عظمت و بزرگی او را نشان می دهد و این نکته را بیان می کند که او، بزرگتر از آنست که بتوان او را احاطه کرد و این، قاعده‌ای کلی در تمام مواردی می باشد که با نفی چیزی، خودش را توصیف نموده است^(۱).

بخش چهارم:

دلالت سه گانه اسمای حسنی

تمام نام‌های خدا، نیکند و همه، بر کمال مطلق و حمد مطلق دلالت می‌نمایند و از صفات او مشتق می‌باشند. پس در نام‌های خدا، صفت، با اسم بودن منافاتی ندارد و علم بودن نیز با صفت در تضاد نیست و دلالت آن بر سه نوع است:

دلالت مطابقه: وقتی اسم را با همه مدلول آن تفسیر کنیم.

دلالت تضمن: وقتی اسم را بر بعضی از مدلول آن تفسیر کنیم.

دلالت التزام: وقتی با وجود یک اسم، به صفات یا نام‌های دیگری استدلال کنیم که لازمه ثبوت آن اسم هستند. پس به عنوان مثال (الرحمن) به صورت مطابقه بر رحمت و ذات خداوند دلالت می‌نماید و به صورت تضمنی بر یکی از آن دو دلالت می‌نماید؛ چون در ضمن آن داخل است و بر صفاتی مانند: حیات، علم، اراده و قدرت و امثال آن به صورت التزامی دلالت می‌کند. چراکه رحمت، جز با ثبوت این صفات، یافت نمی‌گردد. قسمت آخر به قوت فکر و تأمل نیاز دارد و اهل علم درباره آن با هم فرق می‌کنند. راه شناخت آنها، این است که وقتی کلمه و مفهوم آن را به خوبی فهمیدی، پس در آنچه که لازمه این کلمه است، بیندیش. رعایت این قاعده در تمام اصول شرعی به تو فایده می‌رساند و هر سه دلالت آن، حجت هستند؛ چون معصوم و محکمند^(۱).

بخش پنجم:

حقیقت الحاد در نام‌های خدای متعال

حقیقت الحاد در اسمای خدا، انحراف از تفسیر درست آن است؛ بدین صورت که برای یک مخلوق، مشارکتی در آن اثبات گردد همچنانکه مشرکین برای معبودان خود از صفات خداوند که تنها سزاوار اوست، نام‌هایی برگرفتند. مانند اینکه لات را از اله گرفته و یکی از بت‌هایشان را بدان، نام نهادند و عزی را از عزیز و منات را از منان گرفتند و یکی از بت‌هایشان را بدان نامگذاری کردند. هر مشرکی که دست به دامان مخلوقی می‌شود، برای معبود خود از صفات ربوبیت و الوهیت، اسم و صفتی برگرفته که پرستش آن معبود را برایش مجاز قرار دهد.

بزرگ‌ترین ملحدان، گروهی هستند که معتقد به وحدة الوجود می‌باشند. آنها، می‌گویند: خالق، عین مخلوق است. لذا هر اسم پسندیده یا ناپسندی، نزد آنان بر خداوند اطلاق می‌شود. بسی پاک و منزّه است خداوند از آنچه آنها می‌گویند. همچنین نفی صفات خداوند و اثبات اسم‌هایی که حقیقتی ندارند، الحاد است؛ آنگونه که جهیمیه و شاخه‌های آنان کرده‌اند.

همینطور الحاد، با انکار کلی اسماء و صفات انجام می‌شود؛ بدین شکل که وجود خداوند انکار گردد. آنطور که زندیق‌های فلاسفه چنین کردند. بدین سان ملحدان، از راه راست منحرف شده، راه جهنم را در پیش گرفتند^(۱).

ابن قیم رحمته می‌گوید: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾ [الأعراف: ۱۸۰]. یعنی: «خدا، دارای زیباترین نام‌هاست، او را بدان نام‌ها بخوانید و کسانی را که در نام‌های خدا به

تحریف دست می‌یازند، رها کنید؛ آنان، کیفر کار خود را خواهند دید».

الحاد در نام‌های خدا، یعنی عدول و تجاوز از آنها، تأویل آنها و ارائه شرح و تفسیری از حقایق و معانی اسماء بگونه‌ای که از حقیقت ثابت شده برای آنها منحرف شده باشد. الحاد، از میل و به چپ و راست رفتن و منحرف شدن، گرفته شده است؛ الحاد از لحد است که به معنی شکاف و کناره قبر می‌باشد که از وسط، دور گشته و در یک گوشه ایجاد و کنده شده است.

ملحد در دین، یعنی کسی که از حق دور شده و به باطل روی آورده است. این سکیت می‌گوید: ملحد یعنی کسی که از حق دور شده و در آن چیزی داخل نموده که از آن نیست. و ملتحّد یعنی کسی که به سوی چیزی متمایل گشته و پناه برده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا﴾ [الکهف: ۲۷]. یعنی: «و هرگز پناهی جز او نخواهی یافت».

مفهوم آیه، از این قرار است که کسی را نمی‌یابی که به سوی او متمایل شوی، به سوی او فرار کنی، به او پناه ببری و نزد او تضرع و زاری نمایی و دیگران را رها کنی و به او بگروی. عرب‌ها می‌گویند: «إلتحد فلان إلی فلان» یعنی: «فلانی به سوی فلانی گرایش یافت».

بنابراین باید بدانیم که الحاد در نام‌های خدا، چند نوع است: یکی اینکه بت‌ها با نام‌های خدا نامگذاری شوند؛ مانند اینکه مشرکین لات را از اله و عزى را از عزیز گرفته، بت‌های خود را به آن نامگذاری کردند و بت را اله و خدا نامیدند. این الحاد و منحرف کردن حقیقت نام‌های الهی است و آنان نام‌های خدا را بر بت‌ها و معبودان باطل خود گذاشتند.

دوم: نامیدن خدا به چیزی که شایسته شکوه و عظمت او نیست. مانند اینکه مسیحیان او را پدر نامیدند و فلاسفه او را موجب به ذات خودش یا علت فاعله بالطبع و امثال آن نامیده‌اند.

و سوم: توصیف خداوند به نقص‌ها و کمبودهایی که او از آن منزّه و پاک است. مانند گفته پلیدترین فرد یهودیان که گفت: خداوند، فقیر است. یا اینکه گفتند: او، پس از آنکه آفریده‌هایش را آفرید، استراحت کرد و یا این گفته یهودیان که دست خدا بسته است؛ چنانچه خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلِعُنُوا بِمَا قَالُوا﴾ [المائدة: ۶۴]. یعنی: «یهودیان، گفتند: دست خدا بسته است».

دست‌هایشان بسته باد و به سبب آنچه می‌گویند نفریشان باد».

چهارم: نفی معانی اسماء و انکار حقیقت آن؛ مانند گفته جهمی‌ها و پیروانشان که می‌گویند: نام‌های خداوند فقط کلمه‌هایی هستند که مشتمل بر صفات و معانی نیستند؛ پس آنها بر خداوند، اسم سمیع (شنوا) بصیر (بینا) و حی (زنده) و الرحیم (مهربان)، متکلم (گوینده) و المرید (اراده کننده) را اطلاق می‌کنند و در عین حال می‌گویند: خداوند حیات و شنوایی و بینایی و کلام و اراده‌ای ندارد که انجام دهد.

از نظر عقل، شریعت، لغت و فطرت، این، بزرگ‌ترین الحاد در اسمای خداست و برخلاف الحاد مشرکین می‌باشد. مشرکان، نام‌های خدا را بر معبودان خود گذاشتند و آنها را به صفات خدا متصف کردند و این‌ها، صفات کمال خدا را نفی نموده و انکار کرده‌اند؛ پس هر دو گروه در نام‌های خدا الحاد کرده‌اند. جهمی‌ها و پیروانشان، در این الحاد با همدیگر تفاوت دارند؛ برخی غلو می‌کنند و برخی در الحادشان، میانه رو هستند. در هر حال همه آنها منحرفند.

هرکس، صفتی را که خداوند، خودش را به آن توصیف نموده یا پیامبرش، او را بدان وصف کرده، انکار کند، در آن صفت، منحرف و دچار الحاد شده است. خواه آن انحراف، کم باشد یا زیاد.

پنجم: تشبیه دادن صفات خدا به صفات آفریدگانش. به راستی که خداوند از آنچه تشبیه دهندگان می‌گویند، بسی پاک و برتر است. این الحاد، برخلاف الحاد معطله است. زیرا معطله (منکران اسماء و صفات) صفت کمال خدا را انکار کردند و آن را به صفات آفریده‌هایش تشبیه دادند. البته همه این‌ها ملحدند و راه الحاد را در پیش گرفته‌اند.

خداوند متعال، پیروان و وارثان پیامبرش را که بر سنت و شیوه او هستند، از همه این‌ها پاک قرار داده است؛ بدین سان آنها، خداوند را جز به آنچه که او خودش را به آن توصیف نموده، متصف نکرده و صفات او را انکار ننموده و صفاتش را به صفات آفریده‌هایش تشبیه نداده‌اند و از آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده، نه در کلمات آن منحرف شده و نه در معانی آن دچار انحراف گشته‌اند. بلکه اسماء و صفات را برای او ثابت کرده و مشابهت با مخلوقات را از او نفی نموده‌اند. پس اثبات آنها از تشبیه بدور و پاک است، همچنانکه در تنزیه خداوند، از انکار صفات بدور هستند. بنابراین اهل حق، مانند

اهل تشبیه نیستند که گویا بتی را می‌پرستند یا همانند کسی نمی‌باشند که صفات را چنان انکار می‌نماید که انکار فقط نیستی و عدم را می‌پرستد.

اهل سنت در میان مذاهب، راه میانه را در پیش گرفته‌اند؛ همانطور که مسلمان‌ها در میان ملت‌ها، راه میانه را دارند. چراغ‌های معرفت و شناخت اهل سنت از درخت مبارک زیتونی که به شرق و غرب وابسته نیست، پرتو می‌گیرد و نورافشانی می‌کند. روغن این چراغ، بی‌آنکه آتشی به آن برسد، روشن می‌شود و پیرامون را منور می‌گرداند؛ نوری است بر بالای نوری دیگر؛ خداوند، هرکس را که بخواهد، به سوی نورش هدایت می‌نماید. لذا از خداوند می‌خواهیم که ما را به سوی نور خود رهنمون گردد و راه رسیدن به خشنودیش و پیروی از پیامبرش را برای ما آسان و هموار نماید؛ او نزدیک است و دعا را اجابت می‌نماید^(۱).

۱- بدائع الفوائد از ابن قیم رحمته با اندکی تصرف ۱۶۹/۱ - ۱۷۰. وی، بیست فایده در مورد اسمای حسنی ذکر نموده و در پایان گفته است: این بیست فایده به قاعده ای اضافه می‌شود که در آغاز و در بحث آنچه خداوند، به آن توصیف می‌شود، بیان نمودیم. لذا باید این اصول را بشناسی و رعایت کنی تا در صورت برخورداری از قلبی فهیم و زبانی گویا، اسمای حسنی را در محل شایسته ای که یافتی، شرح دهی و در غیر این صورت، سکوت کنی که این برای تو بهتر است. زیرا خداوند، بزرگ‌تر از چیزی است که به ذهن می‌رسد و فراتر از تعبیری می‌باشد که بر زبان می‌آید.. این مبحث را بنگرید در: بدائع الفوائد (۱/۱۵۹ - ۱۷۰).

بخش ششم:

برشمردن و حفظ کردن اسمای حسنی، اساس علم است

برشمردن اسمای حسنی و دانستن آنها، اساس آگاهی یافتن از هر دانستنی و دانشی است؛ زیرا داشتن دانش نسبت به آفریده‌ها یا دستورات خداوند، پی بردن به آن چیزی است که خدا، خلق نموده یا آگاهی یافتن از آن چیزی می‌باشد که خداوند، آن را مشروع نموده و وضع کرده است.

منبع آفرینش و فرمان، نام‌های خدا هستند و خلق و امر، جزو مقتضیات اسمای خدا می‌باشند. پس امر و فرمان، همه از نام‌های خدا سرچشمه می‌گیرد و تمام اوامر الهی، خوبند و از منافع بندگان بیرون نیستند و بر اساس مهرورزی و مهربانی با بنده انجام شده‌اند و خداوند، با اوامر و نواهی خویش که مایه به کمال رسیدن بندگان می‌باشد، نسبت به آنان احسان نموده است؛ زیرا منبع اوامر و نواهی او، اسمای حسنی هستند و هیچیک از کارهای خدا، از دایره دادگری، عدالت، حکمت، مصلحت و مهربانی بیرون نیست. چون کارهای خداوند از اسمای حسنی سرچشمه می‌گیرد. از اینرو در آفرینش خداوند، خلل و ناهماهنگی و بیهودگی وجود ندارد و او، مخلوقاتش را بی‌هدف و بیهوده نیافریده است. چنانچه هر موجودی را که او به وجود آورده، وجود چیزهای دیگر را تابع وجود او نموده است. بدین ترتیب پس از آنکه آفریننده، به چیزی موجودیت بخشیده، توابع آن نیز پدیدار شده‌اند. همچنین دانستن اسمای حسنی، آگاهی یافتن از سایر علوم و دانستنی‌هاست.

به عبارتی دانستن نام‌های خداوند و بر شمردن آن، اساس و پایه سایر علوم و دانستنی‌ها می‌باشد. بنابراین هرکس، آنگونه که باید و شاید، نام‌های او را برشمارد و فرا بگیرد، در حقیقت به تمام دانستنی‌ها دست یافته است. زیرا برشمردن و حفظ کردن نام‌های خدا، اصل و پایه هر علم و دانشی است. چون دانسته‌ها از مقتضیات اسمای

حسنى هستند و بدان مرتبط مى‌باشند. در اين بينديش كه آفرينش و فرمان، برخاسته از علم و حكمت خدا مى‌باشند و از آنجا كه آفرينش و فرمان، از منبع علم و حكمت سرچشمه مى‌گیرند، از اينرو در آنها هيچ كاستى و نقصى مشاهده نمى‌شود. چون وجود خلل و كاستى در فرمان يا عمل بنده، يا به خاطر نادانى بنده است و يا به خاطر عدم فرزانتكى و بى‌حكمتى او. اما پروردگار متعال، دانای حكيم است؛ پس در كار يا فرمان او خلل و ناسازگارى و تضادى وجود ندارد^(۱).

بخش هفتم: نام‌های خدا همه نیکو هستند

نام‌های خدا، همه نیکو هستند و درمیان آنها، چنان اسمی وجود ندارد که نیکو نباشد. پیشتر بیان کردیم که برخی از اسمای خداوند، به اعتبار فعل، بر او اطلاق می‌شوند؛ مانند خالق (آفریننده)، رازق (روزی دهنده)، المحیی (زنده کننده) الممیت (کسی که می‌میراند).

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که تمام کارهای او، خیر و خوبی محض می‌باشند و شری در آن نیست؛ چون اگر خداوند، بدی و شری را انجام دهد، از این کار، اسمی درست می‌شود و بدین ترتیب تمام نام‌های او نیکو نخواهند بود و این، درست نیست. پس نمی‌توان به او شر و بدی را نسبت داد؛ همانگونه که نمی‌توان شر را در صفات او گنجاند و یا به ذات او نسبت داد. همچنین در کارهایش، شر، هیچ جایی ندارد و شر (زشتی و بدی) نه به کارهای او نسبت داده می‌شود و نه او بدان توصیف می‌گردد؛ بلکه شر در آثار و عملکرد آفریده‌هایش پدیدار می‌شود و از ناحیه برخی آفریده‌هایش نمایان می‌گردد.

فعل با مفعول، فرق می‌کند؛ به عبارتی آفرینش بدی، به معنای ارتکاب بدی نیست. چراکه شر، به کسی نسبت داده می‌شود که آن را مرتکب می‌گردد، نه به کسی که آن را آفریده است.

این نکته، بر بسیاری از متکلمین پنهان مانده است. از اینرو آنها، در این موضوع دچار لغزش‌های زیادی شده و اندیشه‌هایشان در این راستا به گمراهی رفته‌اند. البته خداوند، اهل حق را به خواست خویش در آنچه آنان در آن اختلاف ورزیده‌اند، هدایت کرده است و خداوند، هر کس را که بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند^(۱).

بخش هشتم:

برخی از نام‌های خدا به تنهایی بر او اطلاق می‌شوند و برخی همراه نامی دیگر؛ برخی هم به تنهایی بر او اطلاق نمی‌گردند؛ بلکه همراه اسم مقابل و متضاد خود بر او اطلاق می‌شوند

برخی از نام‌های خدا، به تنهایی یا همراه اسمی دیگر بر او اطلاق می‌شوند و اغلب نام‌ها، چنین هستند.

پس قدیر (توانا)، سمیع (شنوا)، بصیر (بینا)، عزیز (توانا) و حکیم (باحکمت)، نام‌هایی هستند که هم به تنهایی بر خداوند اطلاق می‌شوند و هم همراه نام‌های دیگر؛ مانند اینکه می‌گویی: یا عزیز یا حلیم (ای توانا وای بردبار)، یا غفور یا رحیم (ای آمرزنده، ای مهربان). همچنین در ستایش و توصیف خداوند می‌توانی این نام‌ها را به تنهایی ذکر کنی یا هر یک را با اسمی دیگر جمع نمایی. برخی از نام‌ها هستند که به تنهایی بر او اطلاق نمی‌شوند، بلکه همراه اسم مخالف آن بر خداوند اطلاق می‌گردند. مانند مانع (منع کننده، و ندهنده) و ضار (زیان دهنده) و منتقم (انتقام گیرنده). پس جایز نیست که این نام‌ها بدون ذکر اسم مخالف آن گفته شود و مانع (منع کننده) همراه با معطي (دهنده و بخشنده) اطلاق می‌شود و ضار (زیان دهنده) به همراه نافع (سوددهنده) ذکر می‌شود. پس خداوند المعطي المانع (دهنده و ندهنده) است و الضار النافع (سود دهنده زیان دهنده) می‌باشد و المنتقم العفو (انتقام گیرنده بخشنده) و المعز المذل (عزت دهنده خوار کننده) است.

زیرا کمال در این است که هر یک از این اسم‌ها با اسمی که مخالف آن است، ذکر شود؛ چراکه او، در ربوبیت و تدبیر خلق، یگانه می‌باشد و تنها اوست که می‌دهد و محروم می‌کند و سود می‌دهد و زیان می‌رساند و می‌بخشد و انتقام می‌گیرد. و اما اینکه، او فقط به ندادن و انتقام گرفتن و زیان رساندن توصیف شود، درست نیست. پس این نام‌های مرکب، به‌جای یک اسم قرار می‌گیرند؛ بگونه‌ای که جدا کردن اجزای آن از هم ناممکن است و این‌ها، گرچه متعدد باشند، به‌جای یک اسم می‌باشند. بنابراین به تنهایی نیامده و بر خداوند اطلاق نشده‌اند مگر اینکه همراه یکدیگر آمده‌اند. از اینرو باید دانست که اگر بگویی: یا مذل (ای ذلیل کننده)، یا ضار (ای زیان دهنده) یا مانع (ای منع کننده و ندهنده) و اینها را به زبان بیاوری، خداوند را ستایش نکرده‌ای مگر آنکه اسم مخالف هر یک را نیز ذکر کنی^(۱). مثلاً بگویی: (یا معز یا مذل).

بخش نهم:

برخی از اسمای حسنی بر چند صفت دلالت می‌نمایند.

امام ابن قیم رحمته می‌گوید: برخی از نام‌های نیک خداوند، بر چند صفت دلالت می‌نمایند. چنین اسم‌هایی همه آن صفات را در بر می‌گیرد؛ همانطور که هر اسم بر صفتی که دارد، دلالت می‌نماید. مانند عظیم (بزرگ) و مجید، و صمد.

ابن عباس رضی الله عنهما در روایتی که ابن ابی حاتم در تفسیرش نقل نموده، گفته است: صمد یعنی سرور و آقایی که در سروری خود، کامل است و شرافتمندی که در شرافتش کامل می‌باشد.

عظیم، کسی که در عظمت خود، کامل است؛ حلیم، کسی که در حلم و بردباریش به کمال رسیده است و علیم، یعنی دانایی که در دانایش کامل می‌باشد؛ حکیم، باحکمت و فرزانه‌ای که در حکمت و فرزانگی‌اش کامل است.

او، کسی است که در انواع شرافت و سیادت خود کامل می‌باشد؛ او، خداوند سبحان است؛ این، صفت اوست و شایسته کسی جز او نمی‌باشد. او، همتایی ندارد و هیچ چیزی مانند او نیست؛ پاک است خداوند یگانه و قهار.

این نکته، بر بسیاری از کسانی که در تفسیر اسمای حسنی به کلام روی آورده و به آن پرداخته‌اند، پنهان مانده است. آنها، اسم را بدون معنی آن تفسیر کرده و ناآگاهانه آن را ناقص نموده‌اند. پس هرکس، بطور کامل از این آگاهی نداشته باشد، حق اسم اعظم را کاملاً ادا نکرده و معنی آن را تلف و ضایع نموده است؛ پس در آن بیندیش^(۱).

۱- بدائع الفوائد امام ابن قیم رحمته ۱/۱۶۸ نشر مکتبة الرياض الحديثة با اندکی تصرف.

بخش دهم:

آن دسته از اسمای حسنی که همه اسماء و صفات به آن برمی

گردد

ابن قیم رحمته در تفسیر سوره فاتحه می‌گوید: بدان که این سوره به کامل‌ترین شکل، مطالب عالی و مهم را در بر دارد. این سوره، مشتمل بر شناساندن معبود تبارک و تعالی با سه نام است که مرجع اسمای حسنی و صفات هستند و اسماء و صفات، بر محور آن دور می‌زنند؛ آن سه اسم عبارتند از: الله، الرب والرحمن.

سوره فاتحه، الوهیت و ربوبیت و رحمت را بیان می‌دارد؛ ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، مبنی بر الوهیت و ﴿وَأِيَّاكَ كَسْتَعِينُ﴾، مبنی بر ربوبیت است و طلب هدایت و رهیابی به راه راست، مبنی بر صفت رحمت می‌باشد. حمد، این سه امور را در بردارد؛ پس او در الوهیت و ربوبیت و رحمتش، ستوده است و ستایش و بزرگی، دو کمال او هستند. سوره فاتحه اثبات اصل نبوت را از چند جهت در بر دارد:

۱- یکی اینکه خداوند، ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، یعنی پروردگار جهانیان است. پس سزاوار او نیست که بندگان را بیهوده و بی‌هدف رها نماید و آن چیزی را که در این جهان و در آخرت برایشان مفید یا مضر است، به آنان معرفی نکند؛ در غیر این صورت، این، نقص در ربوبیت می‌باشد و به معنای نسبت دادن چیزی به خداوند است که شایسته او نیست. هرکس چیزی را به خداوند نسبت دهد که سزاوار او نیست، قدر خداوند را باید و شاید ندانسته است.

۲- از اسم (الله) می‌توان به اصل نبوت پی برد؛ چراکه الله یعنی خداوندی که پرستش می‌شود و بندگان برای دانستن روش عبادتش راهی جز رهنمودهای پیامبران خدا علیهم الصلوٰة و السلام ندارند.

۳- و از اسم (الرحمن) نیز می‌توان به اصل نبوت پی برد؛ زیرا رحمت خدا، این را نمی‌پذیرد که بندگان را بی‌هدف رها کند و چیزی را به آنها نشان ندهد که بوسیله آن می‌توانند به کمال برسند. پس هرکس، حق اسم (الرحمن) را ادا کند، درمی‌یابد که این اسم، فرستادن پیامبران و فرو فرستادن کتاب‌ها را از نازل کردن باران و رویاندن گیاهان و بیرون آوردن دانه‌ها ضروری تر می‌داند. زیرا به اقتضای رحمت و مهربانی، ایجاد آنچه مایه حیات و زنده شدن دل‌ها و جان‌هاست، مهم‌تر و بزرگ‌تر از آن چیزی است که به اقتضای رحمت برای حیات جسم‌ها ایجاد شده است؛ اما آن‌هایی که حقایق، برایشان پنهان مانده، از این اسم فقط بهره‌چهارپایان را داشته‌اند و در مقابل، خردمندان، امری فراتر از این را درک کرده‌اند^(۱).

سوره فاتحه، مشتمل بر انواع سه‌گانه و مورد اتفاق پیامبران در توحید می‌باشد. انواع سه‌گانه توحید، عبارتند از:

۱- **توحید علمی:** به خاطر مرتبط بودن آن با اخبار و معرفت، توحید علمی نامیده شده است. همین‌طور توحید اسماء و صفات نیز نامیده می‌شود.

۲- **توحید قصدی و ارادی:** چون به قصد و اراده تعلق دارد، توحید قصدی نامگذاری شده و بر دو نوع است: توحید در ربوبیت و توحید در الوهیت. بدین سان توحید، بر سه نوع می‌باشد: توحید اسما و صفات؛ توحید در ربوبیت و نیز توحید در الوهیت.

اما توحید علمی (توحید اسماء و صفات): مدار آن بر اثبات صفات کمال و نفی تشبیه و مثال زدن و منزّه دانستن از عیب‌ها و کاستی‌ها می‌باشد. و این، بر دو چیز دلالت می‌نماید: الف - مجمل؛ ب - مفصل
الف) مجمل، اثبات ستایش برای خداوند سبحان است.

ب) مفصل، بیان صفت (الوهیت و ربوبیت و رحمت و ملک) می‌باشد و این چهار مورد، محور اسماء و صفات هستند.

و اینکه حمد، این را در بردارد، بدین گونه است که حمد، متضمن ستایش کردن ستایش شونده با صفت‌های کمال و بزرگی‌ش به همراه دوست داشتن او و خشنود

۱- مدارج السالکین ۸/۱؛ ابن قیم رحمته بعد از این ابعاد زیادی را ذکر نموده که سوره فاتحه متضمن اثبات نبوت است، ولی من به آنچه به اسمای حسنی اختصاص دارد اکتفا نمودم.

بودن از او و فروتنی کردن برای او می‌باشد. پس هر کس، صفات ستایش شونده را انکار کند، حامد و ستایشگر نیست و نیز هرکس از محبت او و فروتنی نمودن برای او اعراض نماید، ستایشگر او نمی‌باشد. هر چقدر صفات کمال ستایش شونده، بیشتر باشد، حمد و ستایش او کامل‌تر خواهد بود و هر چقدر از صفات کمال او، کاسته شود، به همان نسبت از حمد و ستایش او کاسته می‌گردد.

بنابراین ستایش، همه، از آن خداست؛ ستایشی که به خاطر کمال صفات و کثرت آن، کسی جز او نمی‌تواند آن را برشمارد و از اینرو هیچیک از مخلوقاتش، نمی‌تواند ستایش او را بطور کامل به جا آورد؛ چون او، دارای صفات کمالی است که کسی جز او نمی‌تواند آن را بطور فراگیر برشمارد. آنگونه که پیامبر ﷺ فرموده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَبِمَعَاذِكَ مِنْ عِقَابِكَ وَبِكَ مِنْكَ، لَا أَحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ»^(۱) یعنی: «بار خدایا! به خشنودیت از ناخشنودیت و به گذشت و بخشش تو از عذابت و از تو، به تو پناه می‌برم؛ نمی‌توانم ستایش تو را بطور کامل بگویم؛ تو، همانگونه هستی که خودت، خود را ستوده‌ای».

پس این، بر توحید اسما و صفات دلالت می‌نماید.

اما دلالت نام‌های پنجگانه «الله، الرب، الرحمن، الرحيم والمملك» بر اسما و صفات، بر دو اصل قرار دارد:

اصل اول: نام‌های پروردگار متعال، بر صفات کمالش دلالت می‌نمایند و این اسم‌ها، از صفات مشتق هستند و در عین حال که اسمند، صفت نیز می‌باشند و بدین خاطر حسنی و نیکو هستند؛ چون اگر کلمات بی‌معنایی بودند، حسنی و نیکو نبودند و بر ستایش و کمال دلالت نمی‌کردند. در این صورت قرار گرفتن نام‌های انتقام و غضب به جای رحمت و احسان و بر عکس آن، امکان پذیر بود و گفته می‌شد: بار خدایا! من بر خود ستم نموده‌ام؛ مرا بیامرز؛ بی‌گمان تو انتقام گیرنده هستی. (!) و بار خدایا! به من بده؛ بی‌گمان تو زیان دهنده و منع کننده هستی (!) و چنین جملاتی گفته می‌شد! پاک است خداوند متعال از آنچه ستمگران می‌گویند. نفی کردن معانی اسمای حسنی، بزرگ‌ترین الحاد در اسمای حسنی است. خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي

أَسْمَاءَهُ سَيُجْرَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾ [الأعراف: ۱۸۰]. یعنی: «و کسانی را که در نام‌های خدا به الحاد و تحریف دست می‌یازند، واگذارید. آنان، کیفر کار خود را خواهند دید».

اگر اسمای حسنی، بر معانی و صفتهایی دلالت نمی‌کردند، خداوند از آنها و مفاهیم آنها خبر نمی‌داد و خود را به آن توصیف نمی‌کرد؛ اما خداوند متعال، خود را با مفاهیم آنها معرفی نموده و این نام‌ها را برای خود ثابت کرده است. علاوه بر این پیامبر خدا ﷺ نیز آن را برای خدا ثابت کرده است. مانند اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿۵۸﴾﴾ [الذاریات: ۵۸]. یعنی: «تنها خدا، روزی رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس».

پس واضح شد که قوی، از نام‌های خداست و به کسی گفته می‌شود که دارای صفت قوت باشد. همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ [فاطر: ۱۰]. یعنی: «هرچه عزت و قدرت است، از آن خدا می‌باشد».

عزیز، کسی است که دارای قدرت، توانایی و عزت باشد. پس اگر قوت و عزت، ثبوتی نداشتند، او، قوی و عزیز نامیده نمی‌شد. همچنین خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ﴾ [النساء: ۱۶۶]. یعنی: «آن را به (مقتضای) دانش خویش نازل کرده است».

مسلمانان، اجماع نموده‌اند که هرکس به حیات یا شنوایی یا بینایی یا قدرت و توانایی یا عظمت خداوند سوگند بخورد، سوگند او منعقد می‌شود؛ زیرا این‌ها، صفات کمال الهی می‌باشند که نام‌هایش از آن مشتق گردیده است. اگر نام‌های او، مشتمل بر معانی و صفاتی نبود، گفته نمی‌شد که: او می‌بیند، می‌شنود، می‌داند، می‌تواند و می‌خواهد.

زیرا ثبوت احکام صفات فرع، ثبوت خود صفات می‌باشند؛ پس هرگاه اصل صفت، منتفی گردد، ثابت شدن حکم آن غیر ممکن می‌شود. از اینرو نفی معانی نام‌های خداوند، بزرگ‌ترین الحاد و کج روی در اسمای الهی است. الحاد در اسماء چند نوع است که این، یکی از آنهاست.

اصل دوم: هر یک از اسمای خداوند همانگونه که به صورت مطابقه بر ذات و صفتی که از آن مشتق شده، دلالت می‌نماید، به صورت تضمینی و التزامی نیز به آن دلالت می‌کند. پس به صورت تضمینی، به تنهایی بر صفت دلالت می‌کند و همچنین غیر از

صفت، بر خود ذات نیز دلالت می‌نماید و به صورت التزامی بر صفتی دیگر نیز دلالت می‌کند. بنابراین اسم (سمیع)، بر ذات پروردگار و شنوا بودن او به صورت مطابقت دلالت می‌کند و به صورت تضمینی تنها بر ذات و تنها بر شنوا بودن دلالت می‌نماید و بر اسم حی (زنده) و صفت حیات به صورت التزامی دلالت می‌کند. سایر اسماء و صفات او، همین گونه هستند، اما مردم در شناخت لزوم و عدم آن متفاوت می‌باشند. بعد از جافتادن این دو اصل، باید دانست که اسم (الله)، بر همه اسمای حسنی با دلالت‌های سه گانه مطابقت و تضمن و لزوم دلالت می‌نماید.

پس اسم (الله) بر اله بودن خداوند دلالت می‌کند که متضمن ثبوت صفات الوهیت برای خدا به همراه نفی اضدادش از اوست. و صفات الوهیت - یعنی اینکه تنها خداوند، معبود راستین است و شریکی ندارد - صفات کمال هستند که پاکی خدا را از تشبیه و از عیب‌ها و کاستی‌ها بیان می‌دارند. به همین خاطر خداوند سُبْحٰنَہٗ وَّعَظِیْمَہٗ، همه اسمای حسنی را به این اسم بزرگ نسبت می‌دهد؛ مانند اینکه می‌فرماید: ﴿وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

همچنین گفته می‌شود: (الرحمن، الرحیم، القدوس، السلام، العزیز والحکیم) از نام‌های الله هستند و گفته نمی‌شود که: الله، از نام‌های الرحمن یا از نام‌های عزیز است.

دانستیم که اسم الله، مستلزم همه معانی اسمای حسنی است و به صورت اجمالی بر آن دلالت می‌کند و اسمای حسنی توضیح و تبیین صفات الهی است که اسم (الله) از آن برآمده است. اسم (الله) بر این دلالت می‌نماید که او، معبود و خداست و خلائق، از روی محبت و تعظیم و فروتنی و هراس و در سختی‌ها و هنگام نیاز، به او پناه برده، او را خدا و معبود خویش قرار می‌دهند و این، مستلزم کمال ربوبیت و رحمت اوست که کمال فرمانروایی و ستایش را در بردارد. الوهیت، ربوبیت، رحمت و مالک بودن او، مستلزم تمام صفات کمال اوست؛ چون ثبوت آن برای کسی که زنده، شنوا، بینا و توانا نیست و سخن نمی‌گوید و توانایی انجام اراده‌اش را ندارد و در کارهایش باحکمت نیست، غیرممکن می‌باشد.

صفات جلال و جمال بیشتر مخصوص اسم الله هستند. صفات انجام دادن، قدرت، یگانه بودن، زیان رساندن، فایده دادن، دادن و ندادن، نافذ شدن، کمال قدرت و تدبیر امور آفریده‌ها، بیشتر مخصوص اسم (رب) هستند.

صفات احسان، بخشش، نیکی، مهربانی، مهرورزی و لطف، بیشتر به اسم (الرحمن) اختصاص دارند.

تکرار صفات، از آن جهت است که ثبوت و وجود صفت اعلام گردد، اثر آن به دست بیاید و به متعلقات خود مرتبط باشد. پس الرحمن کسی است که رحمت و مهربانی، صفت اوست و الرحیم، ذاتی است که با بندگانش مهربان می‌باشد. به همین سبب خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۴۳]. یعنی: «و نسبت به مؤمنان مهربان است».

و اینگونه نیامده که (رحمن بعباده) یا (رحمن بالمؤمنین). اسم رحمن، بر گستردگی این صفت و ثبوت معنایی که به آن موصوف شده، دلالت می‌نماید. زیرا رحمن بر وزن فعلان است و وزن فعلان بر گستردگی و فراگیری دلالت می‌کند. بنابراین استوای خود را بر عرش بیشتر به همراه این اسم بیان می‌دارد؛ چنانچه می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵]. یعنی: «خداوند، بر بالای عرش است». چون عرش، همه مخلوقات را احاطه نموده و در بر گرفته است و رحمت نیز، آفریده‌ها را احاطه نموده و همه را فرا گرفته است؛ چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [الأعراف: ۱۵۶]. یعنی: «و رحمت من، همه چیز را در بر گرفته است».

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی خداوند، آفرینش را به انجام رساند، در کتابی که نزد او بر عرش است، نوشت: «إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي» یعنی: «رحمت و مهربانی من بر خشم و غضبم چیره می‌شود». و در روایتی آمده است: «آن کتاب، نزد او بر عرش است»^(۱).

پس در اختصاص یافتن این کتاب به ذکر رحمت و گذاشتن آن نزد خود بر عرش بیندیش و در تناسب میان این و فرموده‌های الهی در آیه ۵ سوره طه و آیه ۵۹ سوره فرقان فکر کن که دروازه بزرگی از شناخت پروردگار متعال به رویت گشوده خواهد شد. البته اگر نفی صفات و جهمیگری، این درب را به رویت نبندد. خداوند متعال، در آیه ۵ سوره طه می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ یعنی: «خداوند، بر بالای عرش است».

همچنین در آیه ۵۹ سوره فرقان می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الفرقان: ۵۹].

یعنی: «سپس بر بالای عرش شد».

خداوند، ذاتی است که رحمتش، فراگیر می‌باشد؛ پس از شخص بسیار آگاه و فرزانه

بپرس.

صفات عدل (دادگری)، (جمع کردن و گشودن)، حفص و رفع (پایین آوردن و بالا بردن)، عطا و منع (دادن و ندادن)، اعزاز و اذلال (عزت دادن و خوار کردن) و قهر و حکم (غلبه و داوری) و امثال این‌ها، بیشتر مخصوص اسم (ملك) هستند. خداوند

متعال، به صورت مخصوص فرموده است که او، ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ یعنی صاحب روز جزاست؛ روزی که مردم، بر اساس عدل و داد، جزا داده می‌شوند. خداوند از آن جهت، خود را مالک آن روز گفته که در آن روز تنها او، حکم و داوری می‌نماید. آن روز، حق است و روزهای قبل از آن، همانند لحظه‌ای است؛ آن روز، نهایت و مقصد می‌باشد و روزهای دنیا، مراحل هستند که به سوی آن پشت سر نهاده می‌شوند.

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الرحمن الرحيم] مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿۴﴾ [الفاتحة: ۲-۴]. یعنی: «ستایش خداوندی را سزااست که پروردگار جهانیان است.

بخشنده مهربان است. مالک روز سزا و جزاست».

بیان برخی از اسماء پس از حمد و نیز قرار دادن حمد بر مضمون و مقتضای اسم‌هایی که بعد از حمد ذکر شده‌اند، بر این دلالت می‌نماید که او، در الوهیت و ربوبیت و رحمان بودنش و در فرمانروایی خویش، ستوده و ستایش شده می‌باشد و نیز دال بر این است که او، خداوند ستوده و پروردگار ستوده و پادشاه و فرمانروای ستوده است و بدین سان دارای انواع کمال می‌باشد.

هر اسم، به تنهایی کمالی برای خدا ثابت می‌نماید و از اسمی دیگر، کمال دیگری ثابت می‌شود؛ همچنین هرگاه دو اسم در کنار هم قرار بگیرند، کمالی دیگر را اثبات می‌نمایند. مانند اینکه خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ [التغابن: ۶]. یعنی: «و خداوند، بی‌نیاز ستوده است».

﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [النساء: ۲۶]. یعنی: «و خداوند، دانای باحکمت است».

﴿وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [المتحنة: ۷]. یعنی: «خداوند، تواناست و خدا،

بخشنده و مهربان است». پس غنی، صفت کمال و حمد نیز صفت کمال می‌باشد؛ همین طور همراه بودن غنا و بی‌نیازی خدا با ستوده بودن او نیز کمال است. علم و دانایی او، کمالی است و حکمت او، کمالی دیگر و همراه بودن علم با حکمت، کمال دیگری را می‌رساند. قدرت و توانایی‌اش، کمال است و آموزگار بودن او، کمال دیگری؛ همچنین همراه بودن قدرت با مغفرت، کمالی دیگر بشمار می‌رود. در کنار هم قرار گرفتن بخشیدن و قدرت، کمالی دیگر است: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا﴾ [النساء: ۴۳]. یعنی: «عفوکننده و آمرزنده است».

چنین نیست که هرکسی که توانایی دارد، ببخشد یا هر آن کس که گذشت می‌کند، از روی توانایی و قدرت در می‌گذرد و اینگونه نیست که هر دانایی، بردبار باشد یا هر بردباری، دانا؛ بردباری در کنار دانایی، عفو در کنار قدرت و توانایی، و مهربانی در کنار توانمندی و فرمانروایی، به همراه ستوده بودن، زیباتر است. ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ [الشعراء: ۱۹۱]. یعنی: «بی‌گمان پروردگارت چیره و مهربان است».

این، روشن‌ترین دلیل بر این است که نام‌های پروردگار، از صفات و مفاهیم گرفته شده‌اند و هر اسمی با آنچه، همراه آن ذکر شده، مناسبت دارد و متناسب با کار و فرمان خدا می‌باشد که همراه آن بیان شده است^(۱).

هنگامی که بنده، دعا می‌کند و می‌گوید: (اللهم إني أسألك)، گویا چنین می‌گوید: «خداوندی را با نام‌ها و صفاتش می‌خوانم که دارای نام‌های نیکو و صفات والا است». در آخر واژه (اللهم)، میم آمده که نشانگر جمع است تا این را نشان دهد که گویا بنده، خداوند را با همه نام‌هایش می‌خواند. چنانچه پیامبر ﷺ فرموده است: «ما أصاب عبداً هم ولا حزن فقال اللهم إني عبدك ابن عبدك ابن أمتك ناصيتي بيدك، ماض في حكمك، عدل في قضاؤك أسألك بكل اسم هو لك سميت به نفسك أو أنزلته في كتابك أو علمته أحداً من خلقك أو استأثرت به في علم الغيب عندك أن تجعل القرآن العظيم ربيع قلبي ونور صدري وجلاء حزني وذهاب همي وغمي إلا أذهب الله همه وغمه وأبدله مكانه فرحاً». یعنی: «به هیچ بنده‌ای ناراحتی و اندوهی نمی‌رسد و او این دعا را نمی‌خواند، مگر

آنکه خداوند، ناراحتی و اندوه او را برطرف می‌سازد و به جای آن، او را شاد می‌کند؛ (دعا از این قرار است: «اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ ابْنُ عَبْدِكَ ابْنُ أُمَّتِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ، مَاضٍ فِي حَكْمِكَ، عَدْلٌ فِي قَضَائِكَ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ رِيعَ قَلْبِي وَنُورَ صَدْرِي وَجَلَاءَ حَزْني وَذَهَابَ هَمِي وَغَمِي..») یعنی: «بارخدايا! من، بندهات و فرزند بندهات و فرزند کنیزت هستم؛ پیشانی‌ام، در دست توست؛ حکم تو، درباره‌ام جاری است؛ قضاوت تو، در مورد من دادگرانه است؛ تو را با هر نامی می‌خوانم که خودت را به آن نامیده‌ای یا در کتاب خود نازل نموده‌ای و یا به یکی از بندگانت یاد داده‌ای یا آن را در علم غیبت نزد خود نگاه داشته‌ای و از تو می‌خواهم که قرآن عظیم را بهار دلم و نور سینه‌ام قرار دهی و آن را مایه دور شدن غم و اندوهم بگردانی».

گفتند: ای پیامبر خدا! آیا این کلمات را یاد بگیریم؟ فرمود: «بله، برای هر کس که اینها را می‌شنود، سزاوار است که آنها را فرا بگیرد»^(۱).

پس سزاوار است که دعاکننده، خداوند را با نام‌ها و صفاتش بخواند؛ چنانچه در اسم اعظم است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ»^(۲) یعنی: «بارخدايا! تو را می‌خوانم و از تو می‌خواهم به اینکه ستایش تو راست، هیچ معبود بحقی جز تو نیست، منان هستی و آفریننده آسمان‌ها و زمین‌ای صاحب شکوه و بزرگی وای زنده پایدار!».

دعا، بر سه نوع است:

- ۱- اینکه خداوند را با نام‌ها و صفاتش بخوانی و از او بخواهی.
- ۲- با اظهار نیازمندی و بینوایی ات از او بخواهی و او را بخوانی؛ مثل اینکه بگویی: من، بنده فقیر و مسکین و خوار و پناهجو هستم و امثال این.
- ۳- اینکه نیاز خود را از خدا بخواهی، بدون اینکه یکی از این دو چیز را ذکر کنی؛ اما دعا به روش اول از روش دوم کامل‌تر است و روش دوم از روش سوم کامل‌تر می‌باشد. اگر در دعا هر سه کار انجام شوند، کامل‌تر خواهد بود و عموم دعا‌های پیامبر ﷺ اینگونه هستند.

۱- روایت احمد ۳۹۱/۱؛ آلبانی، آن را صحیح دانسته است.

۲- اهل سنن، آن را روایت کرده‌اند. نگا: صحیح ابن ماجه ۳۹۲/۲.

در دعای ابوبکر صدیق رضی الله عنه هر سه روش وجود دارد:

- ۱- در ابتدای دعا گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا»^(۱) یعنی: «خدایا! من بر خود ستم زیاد کرده‌ام». این، بیان حالت سؤال کننده می‌باشد.
 - ۲- سپس گفت: «وإنه لا يغفر الذنوب إلا أنت» یعنی: «و هیچکس جز تو گناهان را نمی‌آمرزد». این، بیان حالت سؤال شونده است.
 - ۳- سپس گفت: «فاغفر لي» یعنی: «مرا ببامرز».. بدین سان حاجت خود را بیان کرد و دعا را با دو نام از نام‌های حسنی که با درخواست مطرح شده، مناسب است و آن را اقتضا می‌نماید، به پایان رساند.
- ابن قیم رحمته الله گفته است: و این گفته‌ای که ما انتخاب نموده‌ایم، از بسیاری از سلف روایت شده است. حسن بصری می‌گوید: «اللهم» همه دعاها را جمع می‌نماید. و ابو رجاء عطاردی گفته است: میم در «اللَّهُمَّ» نود و نه نام از نام‌های خدا را در بردارد. و نصر بن ثمیل گفته است: هرکس بگوید: (اللهم) «بار خدایا» به راستی که خداوند را با همه نام‌هایش خوانده و صدا زده است^(۲).

۱- بخاری ۶۸/۱ و مسلم ۱۰۷۸/۴

۲- التفسیر القیم، ابن قیم ص ۲۱۰-۲۱۱ با اندکی تصرف

بخش یازدهم:

نام‌ها و صفات خدا، مختص او هستند و یکی بودن نام‌ها، شبیه

بودن صاحبان نام‌ها را ایجاب نمی‌کند

ابن تیمیه رحمته تعالی گفته است: خداوند، بر خود و بر صفاتش، نام‌هایی گذاشته است؛ پس این نام‌ها، مختص او هستند و هرگاه به او نسبت داده شوند، هیچکس دیگری در آن، با او شریک نیست؛ برخی از آفریده‌هایش را نیز به نام‌هایی نامگذاری کرده که این نام‌ها، مختص آنها هستند و به آنان نسبت داده می‌شوند؛ اما این نام‌ها وقتی بدون نسبت دادن و تخصیص، ذکر شوند، با نام‌های خدا یکی هستند. ولی باید دانست که از یکی بودن نام، شبیه بودن صاحبان نام لازم نمی‌آید و یکی بودن نام، وقتی به صورت مطلق و بدون نسبت دادن یا مختص کردن آن به کسی باشد، به معنی یکی بودن صاحبان نام نیست و نیز بدین معنی نیست که با همدیگر، همگونی و شباهتی دارند، گذشته از اینکه نباید چنین پنداشت که صاحبان نام به هنگام نسبت دادن آن و تخصیص، یکی هستند.

خداوند، خودش را *حي* (زنده) نامیده و فرموده است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. یعنی: «خدایی به جز الله وجود ندارد و او زنده پایدار است».

همینطور خداوند متعال، برخی از بندگانش را *حي* (زنده) نامیده و فرموده است: ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾ [الروم: ۱۹]. یعنی: «زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده».

این زنده، مانند آن زنده نیست؛ زیرا در آیه نخست، (الحي)، اسم خداست که مختص او می‌باشد و در آیه دوم، (الحي)، اسم مخلوق است و به آن اختصاص دارد و اگر به تنهایی و بدون تخصیص، ذکر گردند، یکی هستند؛ ولی با ذکر مطلق، در خارج

مسمای موجودی ندارد؛ اما عقل، قدر مشترکی از مطلق را میان دو چیزی که این نام بر آنها نهاده شده، درک می‌کند و هنگام اختصاص دادن، آن را به چیزی مقید می‌گرداند که خالق را از مخلوق و مخلوق را از خالق جدا می‌نماید.

این، در همه اسماء و صفات خدا وجود دارد؛ یکی اینکه از آن چیزی فهمیده می‌شود که اسم به صورت مشترک بر آن دلالت می‌نماید و نیز با نسبت دادن آن به خدا و مختص گرداندن آن به او، چیزی درک می‌گردد که مانع از مشارکت مخلوق با خالق در ویژگی‌هایش می‌باشد.

خداوند متعال، خودش را علیم و حلیم (دانا و بردبار) نامیده و برخی از بندگانش را هم علیم (دانا) نامیده و فرموده است: ﴿وَبَشِّرُوهُ بِعَلِيمٍ عَلِيمٍ﴾ [الذاریات: ۲۸]. یعنی: «و او را به فرزندی دانا مژده دادند». یعنی اسحاق.

و دیگری را حلیم (بردبار) نامیده و فرموده است: ﴿فَبَشِّرْنَاهُ بِعَلِيمٍ حَلِيمٍ﴾ [الصافات: ۱۰۱]. یعنی: «و او را به فرزندی بردبار مژده دادیم». یعنی اسماعیل.

ولی این علیم (دانا) مانند آن علیم (دانا) نیست و این حلیم (بردبار) مانند آن (بردبار) نمی‌باشد.

خداوند متعال، خودش را سمیع و بصیر (شنوا و بینا) نامیده و فرموده است: ﴿إِنَّ أَلَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [النساء: ۵۸]. یعنی: «بی‌گمان خداوند دایماً شنوای بینا بوده و می‌باشد».

همینطور انسان را سمیع و بصیر نامیده است؛ چنانچه خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْقَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [الإنسان: ۲]. یعنی: «ما، انسان را از نطفه آمیخته آفریده‌ایم و چون او را می‌آزماییم، وی را شنوا و بینا کرده‌ایم». این شنوا و بینا، مانند آن شنوا و بینا نیست.

خداوند، خودش را رؤوف و رحیم نامیده و فرموده است: ﴿إِنَّ أَلَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۴۳]. یعنی: «خدا، نسبت به مردم بس رؤوف و مهربان است».

همچنین یکی از بندگانش را رؤوف و رحیم نام نهاده است؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾

رَعُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۳۸﴾ [التوبة: ۱۲۸]. یعنی: «بی‌گمان بیغمبری از خود شما به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید؛ به شما عشق می‌ورزد و به هدایت شما اصرار دارد و نسبت به مؤمنان، رؤوف و رحیم است.»
اما این رؤوف و رحیم، مانند آن رؤوف و رحیم نیست.

اللَّهُ تَعَالَى، خودش را ملك (پادشاه) نامیده و فرموده است: ﴿الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ﴾ [الحشر: ۲۳]. یعنی: «فرمانروای منزّه».

و یکی از بندگانش را نیز ملك نامیده و فرموده است: ﴿وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِيحَةٍ غَضَبًا﴾ [الكهف: ۷۹]. یعنی: «سر راه آنان پادشاه ستمگری بود که همه کشتی‌ها را غصب می‌کرد و می‌برد».

همچنین فرموده است: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتُونِي بِهِ﴾ [يوسف: ۵۰]. یعنی: «پادشاه گفت: یوسف را نزد من بیاورید».
ولی ملك با ملك فرق می‌کند.

خداوند، خودش را مؤمن نامیده و فرموده است: ﴿الْمُؤْمِنُ﴾ خداوند، همچنین برخی از بندگانش را مؤمن نامیده و فرموده است: ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ [السجدة: ۱۸]. یعنی: «آیا کسی که مؤمن بوده، همچون کسی است که فاسق بوده است؟ (نه، هرگز این دو) برابر نیستند».
اما مؤمن با مؤمن فرق دارد.

خداوند، خودش را عزیز نامیده و فرموده است: ﴿الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾ [الحشر: ۲۳]. یعنی: «قدرتمند چیره، بزرگوار شکوهمند، والامقام و فرازمند است».

و برخی از بندگانش را نیز عزیز نامیده و فرموده است: ﴿قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ﴾ [يوسف: ۵۱]. یعنی: «زن عزیز، گفت...».

ولی دو عزیز، با هم فرق می‌کنند و این، مانند آن نیست.
خداوند، خودش را جبار متکبر نامیده و برخی از بندگانش را هم جبار متکبر نامیده و فرموده است: ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ [غافر: ۳۵]. یعنی: «اینگونه خداوند بر هر دلی که متکبر و جبار باشد، مهر می‌نهد».

و جبار با جبار و متکبر با متکبر فرق می‌کند. نمونه‌های زیادی از این دست وجود دارد. همچنین خداوند بر صفات خود، نام‌هایی نهاده و صفات بندگانش را هم به همان نام‌ها موسوم کرده است؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. یعنی: «چیزی از علم او را فرا چنگ نمی‌آورند جز آن تعدادی را که وی بخواهد».

و فرموده است: ﴿أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ﴾ [النساء: ۱۶۶]. یعنی: «آن را به (مقتضای) دانش خود نازل کرده است».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ [الذاریات: ۵۸]. یعنی: «تنها خدا، روزی رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس».

و می‌فرماید: ﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾ [فصلت: ۱۵]. یعنی: «مگر آنان نمی‌دانستند که خداوندی که ایشان را آفریده، از آنان نیرومندتر است؟! و مخلوق را هم به علم و قوت توصیف نموده و فرموده است: ﴿وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵]. یعنی: «جز دانش اندکی به شما داده نشده است».

و فرموده است: ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ [یوسف: ۷۶]. یعنی: «بالتر از هر دانایی، داناتری هست».

و می‌فرماید: ﴿فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ﴾ [غافر: ۸۳]. یعنی: «و به دانش و معلوماتی که خودشان داشتند، خوشحال و شادمان شدند».

و می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾ [الروم: ۵۴]. یعنی: «خداوند، همان ذاتی است که شما را از ضعف آفریده و سپس بعد از این ضعف و ناتوانی، قوت و قدرت بخشیده و آنگاه ضعف و پیری را جایگزین این قوت و قدرت ساخته است؛ خداوند، هر آنچه بخواهد، می‌آفریند و او، بس آگاه و تواناست».

و می‌فرماید: ﴿وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ﴾ [هود: ۵۲]. یعنی: «و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید».

و می‌فرماید: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ﴾ [الذاریات: ۴۷]. یعنی: «و آسمان را با قدرت آفریده‌ایم».

و می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ﴾ [ص: ۱۱۷]. یعنی: «و به خاطر بیاور بنده ما داود قدرتمند و توانا را».

اما علم، با علم و قدرت، با قدرت تفاوت دارد. همچنین خداوند، خودش را به مشیت و خواستن توصیف نموده و بندگانش را هم به صفت مشیت وصف کرده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾ ﴿۱۸﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۹﴾ [التکویر: ۲۸-۲۹]. یعنی: «برای کسانی از شما که بخواهند راستای راه را در پیش بگیرند و حال آنکه نمی‌توانید بخواهید جز چیزهایی را که خداوند جهانیان بخواهد».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ أَخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ ﴿۲۱﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۲۲﴾ [الإنسان: ۲۹-۳۰] یعنی: «این، اندرز و یادآوری است؛ پس هر کس که بخواهد، (می‌تواند با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش برگزیند و شما نمی‌توانید بخواهید مگر اینکه خدا بخواهد؛ بی‌گمان خداوند، بس آگاه و فرزانه است».

و همچنین خودش را به صفت اراده توصیف نموده و بندگانش را هم بدین صفت، وصف کرده است؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۷]. یعنی: «متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید در صورتی که خداوند، سرای آخرت را (برای شما) می‌خواهد و خداوند عزیز و حکیم است».

و خودش را به محبت توصیف نموده و بنده را هم به محبت وصف کرده است؛ همانطور که می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴]. یعنی: «پس خدا، گروهی را خواهد آورد که دوست می‌دارد ایشان را و آنان نیز، او را دوست می‌دارند».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]. یعنی: «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، پس از من پیروی کنید تا خدا، شما را دوست بدارد».

همچنین خداوند، خودش را به رضایت و خشنودی توصیف کرده و این صفت را برای بنده‌اش هم ذکر نموده و فرموده است: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [المائدة: ۱۱۹]. یعنی: «خدا از ایشان خشنود شد و ایشان، از خدا خشنود شدند».

روشن است که مشیت خدا، مانند مشیت بنده نیست و اراده و محبت او مانند اراده و محبت بنده نمی‌باشد؛ همانطور که رضامندی و خشنودی او همانند رضامندی و خشنودی بنده نیست.

خداوند متعال، خودش را توصیف نموده که او، بر کافران خشمگین می‌شود و کافران را نیز به خشم توصیف کرده است؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقَّتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ﴾ [غافر: ۱۰]. یعنی: «بر کافران بانگ زده می‌شود که قطعاً خدا بیش از اینکه خودتان بر خویشتن خشمگین هستید، بر شما خشمگین است؛ چراکه به سوی ایمان آوردن فرا خوانده می‌شدید و راه کفر را در پیش می‌گرفتید».

و خشم خدا، مانند خشمگین شدن آنها نیست. همچنین خدای متعال، خودش را به مکر و چاره اندیشی توصیف نموده و بندگانش را نیز به همین ویژگی، متصف کرده و فرموده است: ﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ﴾ [الأنفال: ۳۰]. یعنی: «و ایشان مکر می‌ورزند و خدا هم چاره اندیشی می‌کند».

و می‌گوید: ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا﴾ [الطارق: ۱۵-۱۶]. یعنی: «بی‌گمان آنان مکر می‌ورزند و من نیز چاره اندیشی می‌کنم». ولی این مکر با آنان مکر و این کید با آن کید فرق دارد.

الله ﷻ، خودش را به عمل و انجام کار توصیف نموده و فرموده است: ﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَمًا فَهُمْ لَهَا مَلِكُونَ﴾ [یس: ۷۱]. یعنی: «مگر نمی‌بینند که برخی از چیزهایی که دست ما آفریده، چارپایانی است که برای انسان‌ها خلق کرده ایم و ایشان، صاحب آنهایند»؟.

بندگانش را هم به عمل کردن توصیف نموده است؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [السجدة: ۱۷]. یعنی: «سزایی در برابر کارهایی که انجام می‌دهند». عمل با عمل فرق دارد.

خداوند متعال، خودش را به صدا زدن و نجوا کردن توصیف کرده و فرموده است: ﴿وَنَدَيْنَهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾ [مریم: ۵۲]. یعنی: «ما، او (موسی) را از طرف راست کوه طور، صدا زدیم و او را نزدیک کردیم و با او نجوا نمودیم».

و نیز فرموده است: ﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ﴾ [القصص: ۶۲]. یعنی: «روزی که خدا، ایشان را صدا می‌زند».

و می‌فرماید: ﴿وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا﴾ [الأعراف: ۲۲]. یعنی: «و پروردگارشان، صدایشان زد».. خدای متعال، بندگان را نیز به صدا زدن و نجوا کردن توصیف کرده و فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [الحجرات: ۴]. یعنی: «بی گمان کسانی که تو را از بیرون اتاق‌ها فریاد می‌زنند، اغلب ایشان نمی‌فهمند».

و می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ﴾ [المجادلة: ۱۲]. یعنی: «ای مومنان! هرگاه خواستید با پیغمبر نجوا و رازگویی کنید».

و می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ﴾ [المجادلة: ۱۹]. یعنی: «ای مؤمنان! هنگامی که به نجوا پرداختید، برای انجام گناه و دشمنی و نافرمانی از پیغمبر به نجوا نپردازید».

اما صدا زدن خدا و نجوای او، با صدا زدن و نجوای بنده فرق می‌کند. خدای متعال، خودش را به سخن گفتن توصیف کرده و فرموده است: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴]. یعنی: «خداوند، با موسی سخن گفت».

و می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾ [الأعراف: ۱۴۳]. یعنی: «هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت».

و می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۵۳]. یعنی: «این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ خداوند، با برخی از آنان سخن گفت».

و بنده‌اش را نیز به سخن گفتن توصیف کرده است: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهَذَا سَخِطِ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ ؕ﴾ [يوسف: ۵۴] یعنی: «پادشاه گفت: او را نزد من بیاورید تا وی را خاص خود کنم؛ وقتی که با او صحبت نمود، گفت: از امروز تو در نزد ما بزرگوار و مورد اطمینان هستی».

قطعاً سخن گفتن بنده، مانند سخن گفتن خدا نیست.

همچنین خدای متعال، خودش را به باخبر کردن و آگاه نمودن توصیف نموده و برخی از بندگان را نیز به این ویژگی، متصف کرده است؛ چنانچه می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَسْرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَاَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿۳﴾﴾ [التحریم: ۳]. یعنی: «خاطر نشان کن وقتی را که پیغمبر، با یکی از همسرانش رازی را در میان نهاد و او، آن راز را خبر داد و خداوند، پیغمبر را از این (افشای سر) آگاه ساخت. پیغمبر برخی از آن را بازگو کرد و از برخی دیگر خودداری نمود. هنگامی که همسرش را از آن مطلع کرد، او گفت: چه کسی، تو را از این آگاه کرده است؟ پیغمبر گفت: خداوند بس دانا و آگاه، مرا باخبر کرده است.»

بدون تردید آگاه کردن و اطلاع رسانی خدا با آگاه کردن و خبر دادن بنده فرق می‌کند.

خدای متعال، خودش را به تعلیم و یاد دادن توصیف نموده و این صفت را برای بندگان نیز ذکر کرده و فرموده است: ﴿الرَّحْمَنُ ﴿۱﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿۲﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ﴿۳﴾ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴿۴﴾﴾ [الرحمن: ۱-۴]. یعنی: «خداوند مهربان، قرآن را یاد داد. انسان را بیافرید. به او بیان آموخت.»

و فرموده است: ﴿تَعَلَّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ﴾ [المائدة: ۴]. یعنی: «و شما به آنها می‌آموزید از آنچه خدا به شما آموخته است.»

و می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءآيَاتِهِ وَاُذِّنُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ [آل عمران: ۱۶۴]. یعنی: «یقیناً خداوند بر مؤمنان منت نهاد و تفضل کرد بدانگاه که در میانشان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت که بر آنان آیات او را می‌خواند و ایشان را پاکیزه می‌داشت و بدیشان کتاب و فرزاندگی می‌آموخت و آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

شکی نیست که تعلیم خدا با تعلیم و یاد دادن بنده فرق می‌کند. همچنین خدای متعال، خودش را به خشم توصیف نموده و فرموده است: ﴿وَعَصَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ﴾ [الفتح: ۶]. یعنی: «خداوند بر ایشان خشمگین می‌گردد و آنان را نفرین می‌کند.»

و بنده‌اش را نیز به خشم و غضب توصیف کرده است: ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا﴾ [الأعراف: ۱۵۰]. یعنی: «هنگامی که موسی، خشمگین و اندوهناک، نزد قوم خود بازگشت».

اما خشم و غضب خداوند، مانند خشم بنده نیست.

خدای متعال، در هفت جای^(۱) قرآن، خودش را بدین صفت، توصیف نموده که او بر بالای عرش است.

همینطور برخی از بندگان را به استوا و قرار گرفتن بر بالای چیزی توصیف کرده است؛ مانند اینکه می‌فرماید: ﴿لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ﴾ [الزخرف: ۱۳]. یعنی: «تا اینکه بر پشت آنها قرار بگیرید»..

و می‌فرماید: ﴿فَإِذَا أَسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَىٰ الْفُلِكِ﴾ [المؤمنون: ۲۸]. یعنی: «هنگامی که تو و همراهانت بر کشتی استقرار یافتید».

و می‌فرماید: ﴿وَأُسْتَوَتْ عَلَىٰ الْجُودِيِّ﴾ [هود: ۴۴]. یعنی: «و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت».

شکی نیست که استوای الهی با استوا (قرار گرفتن) بندگان فرق می‌کند.

خدای متعال، خودش را به گشاده دستی توصیف کرده و فرموده است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۶۴]. یعنی: «یهودیان گفتند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است؛ دست‌هایشان بسته باد! و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد! بلکه دو دست خدا، باز است هرگونه که بخواهد، می‌بخشد».

همچنین الله ﷻ برخی از بندگان را به گشودن دست توصیف کرده و فرموده است: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾ [الإسراء: ۲۹].

۱- این هفت آیه، عبارتند از: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَىٰ الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ [طه: ۵]؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ﴾ [الأعراف: ۵۴]؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ﴾ [یونس: ۳]؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ﴾ [الرعد: ۲]؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ﴾ [الفرقان: ۵۹]؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ﴾ [السجدة: ۴]؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ﴾ [الرعد: ۲].

یعنی: «دست خود را بر گردن خویش بسته مدار و آن را فوق العاده گشاده مساز». شکی نیست که این دست و آن دست و این گشاده دستی با آن گشاده دستی، یکی نمی‌باشد. اگر منظور از گشودن دست، بخشش و جود باشد، پس بخشیدن و دادن خدا، مانند دادن و بخشیدن بنده و جود او مانند جود بندگان نیست. از این نمونه‌ها، در آیات قرآن، زیاد آمده است. پس باید آنچه را که خداوند برای خودش ثابت نموده، بپذیریم و نباید خداوند را همسان و مشابه آفریده‌هایش بدانیم. پس هرکس، بگوید: خداوند، علم و قدرت و رحمت ندارد و کلام ندارد، دوست نمی‌دارد، نمی‌پسندد، صدا و نجوا ننموده و بر بالای عرش نیست، چنین فردی منکر صفات خداست و گویا خداوند را با جمادات و با چیزهایی که وجود ندارند، مشابه و همانند دانسته است. همچنین هر کس بگوید: خداوند، علم و دانشی همانند علم و دانش من دارد و یا بگوید: خداوند، توانایی و قدرتی مانند توانایی و قدرت من دارد، و یا بگوید: دوستی او، مانند محبت من و خشنودی او همانند خشنودی من می‌باشد و دو دست دارد مانند دست‌های من و یا استوا و بر بالای عرش بودن او مانند استوا و بالا بودن من بر چیزی هست، چنین شخصی، خداوند را به موجودات زنده تشبیه داده است. در صورتی که باید صفات خدا را برای خدا، بدون تشبیه خدا به چیزی و بدون انکار صفات، ثابت دانست^(۱).

امام ابن قیم رحمته الله تعالی می‌گوید: چنین اسماء و صفاتی، به سه صورت مورد ملاحظه قرار می‌گیرند:

صورت اول: در نظر گرفتن آن اسم و صفت با قطع نظر از اینکه به پروردگار یا بنده مقید شود.

صورت دوم: به پروردگار نسبت داده شود و مختص او قرار گیرد.

صورت سوم: به بنده نسبت داده شود و به بنده مقید گردد.

پس آنچه از لوازم ذات اسم و حقیقت آنست، برای پروردگار و بنده ثابت می‌شود؛ اما آنچه در حق پروردگار ثابت می‌شود، به همان گونه ایست که شایسته و سزاوار کمال او می‌باشد و برای بنده به همان صورت ثابت می‌گردد که شایسته اوست. مانند اسم سمیع (شنوا) که از لوازم این اسم، شنیدن و درک شنیدنی‌هاست و بصیر که دیدن دیدنی‌ها، از لوازم آن می‌باشد؛ شرط صحت اطلاق علیم (دانا) و قدیر (توانا) و سایر اسم‌ها، این است

که معانی و حقایق این اسماء در کسی که به آن وصف می‌گردد، یافت شود؛ پس مفهومی که این نام‌ها در بر دارند، اثبات آن برای پروردگار به هیچ وجه ممنوعیتی ندارد؛ بلکه این مفهوم برای خداوند به صورتی ثابت می‌گردد که همگونی و مشابهتی با مخلوق ندارد. لذا هرکس، این نام‌ها را به خاطر اینکه بر مخلوق اطلاق می‌شوند، از خداوند نفی کند، درباره اسمای الهی به انحراف رفته و صفات کمال او را انکار کرده است. همچنین هرکس، این‌ها را به صورتی برای خداوند ثابت نماید که صفت او را مانند صفت مخلوق قرار دهد، او خدا را به مخلوقاتش تشبیه کرده و هر کس، خدا را به آفریده‌هایش تشبیه نماید، کفر ورزیده است. بدون تردید هر کس، این صفات را بگونه‌ای برای خداوند ثابت نماید که او را مانند مخلوق قرار ندهد و بلکه بگوید: او، دارای چنین صفاتی است، اما آنگونه که شایسته شکوه و عظمت اوست، به راستی که چنین فردی، از لوث تشبیه و انکار صفات پاک گردیده و این، راه و روش اهل سنت است.

باید خداوند را از شرایط و لوازمی که در صحت نسبت دادن یک صفت به بنده، ضروری است، پاک و بدور دانست؛ به طور مثال: حیات و زندگانی از صفات بنده می‌باشد؛ با این شرط و لازمه که خوابیدن و نیاز به غذا و امثال آن از لوازم حیات بنده است؛ اما هرگاه حیات، به خداوند نسبت داده شود، چنین لوازمی را نباید تصور کرد. همچنین اراده بنده این را می‌طلبد که او برای به دست آوردن آنچه به سود اوست، حرکت کند و از آنچه به زیان او می‌باشد، دوری نماید. اما اراده خداوند با اراده بنده فرق می‌کند و همچنین بالا بودن بنده به وجود چیزی نیاز دارد که بنده بر بالای آن قرار بگیرد. اما باید خداوند را از همه این نیازمندی‌ها پاک دانست.

ویژگی‌های وصفی خداوند، به هیچ صورت در صفت مخلوق وجود ندارد؛ مانند علم خداوند که قدیم است و تمام چیزها را در بردارد و همچنین قدرت و اراده خداوند، ویژگی‌هایی دارند که اثبات آن برای مخلوق امکان پذیر نیست. پس هرگاه این قاعده را خوب بیاموزی و درک نمایی، از دو آفت انکار صفات و تشبیه آن با صفات مخلوق که اساس بلای متکلمین است، نجات می‌یابی و اسماء و صفات الهی را به صورت حقیقی برای خداوند اثبات می‌کنی. از اینرو در این مطلب بیندیش و آن را در این مورد مرجع خود قرار بده^(۱).

۱- بدائع الفوائد ابن قیم ۱۶۵/۱-۱۶۶ با اندکی تصرف؛ نگا: «مختصر الصواعق المرسله علی الجهمیه و المعطله» از ابن قیم ۳۷/۲؛ وی می‌گوید: کلماتی که در حق خالق و مخلوق استفاده می‌شوند،

ابن قیم رحمته گفته است: اهل نظر، در نام‌هایی که هم بر خدا و هم بر بنده اطلاق می‌شوند، مانند حی (زنده)، سمیع (شنوا)، بصیر (بینا)، علیم (دانا)، قدیر (توانا) و ملک (فرمانروا) و امثال آن اختلاف کرده‌اند؛ گروهی از متکلمین گفته‌اند: این اسما، در مورد خداوند حقیقت هستند و در مورد بنده به صورت مجازی استفاده می‌شود. و این، گفته افراطی‌های جهمیه است که فاسدترین و زشت‌ترین دیدگاه می‌باشد.

قول دوم برعکس این قول است که گفته‌اند: این کلمات در مورد پروردگار به صورت مجازی گفته می‌شوند و بر بنده به صورت حقیقی اطلاق می‌گردند و این، گفته ابوعباس ناشی است.

سوم اینکه این، کلمات هم در مورد خدا و هم در مورد بنده به صورت حقیقی گفته می‌شوند و این، دیدگاه اهل سنت و راه درست است.

باید دانست اینکه حقیقت و مفهوم کلمه‌ای که بر خداوند اطلاق می‌شود، با حقیقت و مفهوم آن به هنگام اطلاقش بر بنده فرق می‌نماید، دال بر این نیست که بگوییم در مورد یکی به صورت حقیقی گفته می‌شود و در مورد دیگری به صورت مجازی؛ بلکه خداوند، این صفت را آنگونه داراست که شایسته شکوه و بزرگی اوست و بنده نیز بگونه‌ای که مناسب اوست، دارای این صفت می‌باشد^(۱).

سه صورت دارند: یکی اینکه به خداوند نسبت داده شوند؛ مانند شنیدن و دیدن خدا و چهره و دست‌های خدا و بالا بودن او بر عرش و نزول او و قدرت و حیات او. دوم اینکه به مخلوق نسبت داده شوند؛ مانند دست انسان و چهره او و بالا قرار گرفتن او. سوم: اینکه به هیچیک نسبت داده نشوند و به صورت مطلق بیان گردند. سپس ابن قیم این مطالب را بسیار زیبا شرح داده است. نگا: مختصرالصواعق ۳۷/۲.

بخش دوازدهم: آنچه باید دانست ...

نخست باید بدانیم آنچه در مورد خداوند ﷻ گفته می‌شود، دایره‌اش وسیعتر از باب اسماء و صفات خداوند است؛ مانند اینکه گفته شود: شیء و موجود؛ قائم به ذات خودش؛ اما این‌ها در اسمای حسنی و صفات خدا داخل نیستند.

دوم: هرگاه صفت، به کامل و ناقص تقسیم شود، به صورت مطلق از زمره اسمای خداوند نیست؛ بلکه کامل آن به عنوان نام خدا ذکر می‌شود و بر او اطلاق می‌گردد؛ مانند مرید (اراده کننده)، فاعل (انجام دهنده)، صانع (سازنده)؛ لذا این کلمات، جزو نام‌های خدا نیستند. بنابراین کسی که صانع را بدون پیشوند یا پسوند، اسم خدا قرار داده، به اشتباه رفته است؛ بلکه خداوند، فعال لما یرید می‌باشد؛ یعنی: کننده هرآنچه که بخواهد. زیرا اراده و فعل و صنع، به کامل و ناقص تقسیم می‌شوند.

سوم: از کاری که خدا انجام داده، نمی‌توان اسمی برای خدا مشتق کرد؛ آنگونه که برخی از متأخرین، در این زمینه به خطا رفته و یکی از اسمای حسنی را مضل (گمراه کننده) و فاتن و ماکر قرار داده‌اند(!) خداوند، بسی پاک و منزّه است؛ علت چنین رویکردی از سوی برخی، این است که از این نام‌ها، کارهای مشخصی به او نسبت داده شده است.. بنابراین جایز نیست که به صورت مطلق، اسم او قلمداد گردند.

چهارم: اینکه اسمای حسنی (نام‌های نیک خداوند)، اسم‌ها و صفاتی هستند که صفت بودن آنها، با اسم بودنشان منافاتی ندارد. بر خلاف صفات بندگان که با اسم بودنشان تضاد دارند؛ زیرا صفات بندگان، مشترک هستند و از اینرو نمی‌توانند به جای اسم قرار بگیرند؛ برخلاف صفات خدا که مشترک نیستند.

پنجم: اینکه اسمای نیک خدا از دو دیدگاه مورد ملاحظه هستند:

از نظر ذات و از نظر صفات؛ به اعتبار اول، مترادفند و به اعتبار دوم متباین.

ششم: اسماء و صفات خداوند، توقیفی هستند؛ اما لازم نیست که آنچه در مورد او گفته می‌شود، توقیفی باشد. بطور مثال، گفته می‌شود: او، قدیم، موجود و قائم به ذات خودش می‌باشد.

هفتم: هرگاه اسم، بر او اطلاق شود، جایز است که از آن اسم، مصدر و فعل مشتق گردد و گفته شود که او چنین می‌کند و یا چنین است مانند سمیع (شنوا)، بصیر (دانا)، قدیر (توانا) که می‌توانیم بگوییم او، دارای سمع و بصر و قدرت است و یا گفته شود: خداوند، می‌شنود؛ خداوند، می‌تواند... این، در صورتی است که فعل، متعدی باشد و اگر فعل، لازم باشد، فقط اسم و مصدر را می‌توان بر او اطلاق کرد نه فعل را؛ مانند حی (زنده). از اینرو با وجودی که (حی)، اسم خداست و می‌توان صفت حیات را به او نسبت داد، نمی‌توان گفت: خداوند، زندگی می‌کند.

هشتم: کارهای خداوند، از نام‌ها و صفات او سرچشمه می‌گیرند و نام‌های مخلوق، از کارهایشان برمی‌آید؛ پس کارهای خدا، از کمال اوست و کمال مخلوق، از کارهایش می‌باشد. بدین سان، اسمای مخلوق پس از به کمال رسیدن کارش، درست می‌شود؛ در حالی که پروردگار همواره کامل می‌باشد و کارهایش از کمال اوست. چون او، در ذات و صفاتش کامل است^(۱).

نهم: صفات، بر سه نوع هستند: صفات کمال و صفات نقص و صفاتی که مقتضی هیچگونه کمال و نقصی نیستند. باید نوع چهارمی به این سه نوع اضافه کرد و آن، اینکه برخی صفات از یک نظر کمال و از یک نظر نقص هستند، اما خداوند، فقط به صفات کمال متصف است و از سه نوع دیگر پاک و منزّه می‌باشد. همچنین نام‌های او که بر صفاتش دلالت می‌نمایند، بهترین و کامل‌ترین نام‌ها هستند و هیچ نامی بهتر از آنها وجود ندارد که بتواند به جای یکی از آنها قرار بگیرد و مفهوم آن را برساند. تفسیر یکی از نام‌های خدا با چیزی دیگر، بدین معنی نیست که آن تفسیر، قطعاً با آن، مترادف باشد؛ بلکه نزدیک به آن می‌باشد و برای این است که مفهوم آن، فهمیده شود. لذا خداوند، دارای بهترین، کامل‌ترین و پرمعناترین نام‌هاست و کوچک‌ترین شائبه نقص و کاستی در نام‌ها و صفات او وجود ندارد؛ پس علیم و خبیر از نام‌ها و صفات اوست، اما عاقل و فقیه از نام‌های او نمی‌باشد. و به او سمیع و بصیر گفته

می‌شود، اما سامع و باصر و ناظر، نه.

در صفات مربوط به احسان، (بِرّ) و (رحیم) و (ودود)، از صفات او هستند و شقوق (مهربان) و امثال آن، از اسمای او نیست. و نیز (علی) و (عظیم)، اسم و صفت اوست به‌جای رفیع و شریف؛ همچنین (کریم) از اسماء و صفات اوست؛ اما سخی از اسمای او نیست. به‌جای فاعل و صانع و مشکّل (چهره آرا)، (خالق) و (باری) و (مصور) اسم‌ها و صفات او هستند. و به‌جای صفوح و ساتر، (غفور) و (عفو) اسم و صفت او می‌باشند. همچنین سایر اسمای خدا، کامل‌ترین و بهترین نام‌ها هستند؛ بگونه‌ای که نام دیگری نمی‌تواند، به‌جای آن قرار بگیرد. پس همانطور که صفتهای او، کامل‌ترین صفات هستند، نام‌های او بهترین نام‌ها می‌باشند و نباید به اسمی دیگر غیر از آنچه او بر خود نهاده و پیامبرش، او را بدان توصیف نموده، نامگذاری گردد. همینطور نباید اسم‌هایی بر او نهاده شود که باطل‌گرایان و منکران صفت، بر او اطلاق کرده‌اند^(۱).

بخش سیزدهم:

مراتب برشمردن نام‌های نیک خداوند که هر کس، آنها را حفظ نماید، وارد بهشت می‌شود.

در اینجا مراحل برشمردن و حفظ کردن نام‌های خدا بیان می‌شود. گفتنی است: هرکس، آنها را حفظ نماید، وارد بهشت می‌شود و این، محور سعادت و نجات و رستگاری است.

مرحله اول: برشمردن کلمات و تعداد آنها.

مرحله دوم: فهمیدن معانی آنها و آنچه بر آن دلالت می‌نمایند.

مرحله سوم: خواندن خداوند با اسمای حسنی آنگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰]. یعنی: «و خداوند، دارای نام‌های

نیکوست؛ پس او را بدانها بخوانید».

و این، دو مرحله دارد؛ یکی: ستایش و عبادت است و دیگری خواستن از خداوند با

توسل به اسمای حسنی.

پس او را فقط باید با نام‌های نیکو و صفات والایش ستایش کرد و از او فقط باید با

اسماء و صفاتش مسألت و درخواست نمود. از اینرو نباید گفت: یا موجود، یا شیء، و یا

ذات مرا بیمارز و بر من رحم کن؛ بلکه در هر خواسته‌ای با نامی از او خواسته می‌شود

که آن نام، مقتضی آن خواسته باشد و سؤال کننده، باید با توسل با همان نام از او

بخواهد. هرکس در دعاهای پیامبران و بویژه دعاهای خاتم پیامبران ﷺ بیندیشد،

می‌بیند که دعاها با این اصل مطابق است. چنانچه برای درخواست روزی از خداوند،

می‌گوییم: یا رزاق و برای طلب آمرزش، می‌گوییم: یا غفار!.

بخش چهاردهم:

تعداد اسمای حسنی، معین و محدود نیست

اسمای حسنی در تعدادی مشخص منحصر نیستند؛ زیرا خداوند، نام‌ها و صفاتی دارد که در علم غیب، نزد خود باقی گذاشته و کسی از آن خبر ندارد و هیچ فرشته مقرب و پیامبری، آنها را نمی‌داند. چنانچه در حدیث صحیح آمده است: «...أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمِيَّتٌ بِهِ نَفْسُكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتُ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ...». یعنی: «...تو را با هر نامی می‌خوانم که خودت را به آن نامیده‌ای یا در کتاب خود نازل نموده‌ای و یا به یکی از بندگانت یاد داده‌ای یا آن را در علم غیبت نزد خود نگاه داشته‌ای...»^(۱).

پس خداوند، نام‌هایش را به سه نوع تقسیم کرده است:

یک دسته از نام‌های خدا، چنین است که خودش را بدان نامیده و آن را برای هر یک از ملائکه یا دیگران که خواسته، اظهار نموده و آن را در کتابش نازل نکرده است. نوع دیگری از نام‌هایش را در کتاب خود نازل نموده و با آن خودش را به بندگان خویش معرفی کرده است.

بخش دیگری از نام‌هایش را تنها خودش، می‌داند و هیچیک از مخلوقاتش، آن را نمی‌داند و از همین مورد است گفته پیامبر ﷺ در حدیث شفاعت که: «فِي فَتْحِ عَلِيٍّ مِنْ مُحَمَّدٍ بِمَا لَا أَحْسَنَهُ الْآنَ» یعنی: «از آنچه او با آن ستایش می‌شود، چیزهایی به من می‌نماید که اینک آن را خوب نمی‌دانم»^(۲). منظور از آنچه او با آن ستایش می‌شود، اسماء و صفات خدا می‌باشند.

۱- احمد ۳۹۱/۱ و شیخ آل‌بانی، آن را صحیح دانسته است؛ الکلم الطیب ص ۷۳.

۲- مسلم ۱۸۳/۱، ۱۸۵ و غیره.

و نیز از همین مورد است، فرموده پیامبر اکرم ﷺ که: «لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك»^(۱). یعنی: «نمی توانم ستایش تو را بطور کامل بگویم؛ تو، همانگونه هستی که خودت، خود را ستوده‌ای».

رسول خدا ﷺ فرموده است: «إن لله تسعة وتسعين اسماً من أحصاها دخل الجنة»^(۲) یعنی: «خداوند، نود و نه نام دارد؛ هرکس، آنها را حفظ نماید، وارد بهشت می‌شود». گفتنی است: در این حدیث، ویژگی و فضیلت نود و نه اسم از اسمای حسنی بیان می‌شود که هرکس، آنها را حفظ کند، وارد بهشت می‌شود؛ نه اینکه نام‌های خدا را در نود و نه اسم منحصر بدانند و بدین معنا نیست که خداوند، نام‌های دیگری ندارد. مانند اینکه بگویی فلانی، صد برده دارد که آنها را برای جهاد آماده کرده است. این، بدین معنا نمی‌باشد که او، برده‌های دیگری ندارد که برای جهاد آماده باشند^(۳).

۱- مسلم ۳۵۲/۱

۲- بخاری مع الفتح ۳۵۴/۵ و ۲۱۴/۱۱ و مسلم ۲۰۶۳/۴ و ابن حجر در الفتح ۲۱۴/۱۱ - ۲۲۸ آن را شرح داده است و در آخر حدیث آمده: «وهو وتر يجب الوتر» یعنی: «و او فرد است و فرد را دوست دارد».

۳- بدائع الفوائد امام ابن قیم ۱۶۶/۱ - ۱۶۷ و نگا: فتاوی ابن تیمیه ۳۷۹/۶ - ۳۸۲.

بخش پانزدهم: شرح نام‌های نیکوی خداوند

الأول، الآخر، الظاهر، الباطن

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾ [الحديد: ۳]. یعنی:

«او، اول و آخر و ظاهر و باطن است».

پیامبر ﷺ این چهار اسم را به صورت جامع و روشن تفسیر کرده است؛ او خطاب به پروردگارش گفت: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الباطنِ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ»^(۱) یعنی: «بارخدا! تو، اول هستی؛ پس هیچ چیزی پیش از تو نبوده است و تو، آخر هستی و بعد از تو چیزی نیست و تو، پیدا هستی و برتر از تو چیزی نیست و تو، ناپیدا هستی و پنهان‌تر از تو چیزی نیست».

این حدیث، هر اسمی را طبق معنی بزرگ آن تفسیر کرده و آنچه را با آن منافات دارد، نفی نموده است. پس در این معانی بزرگ بیندیش که بر این دلالت می‌کند که او، در کمال مطلق، یگانه است. بدین ترتیب اول و آخر، این را می‌رساند که او، بر زمان، احاطه مطلق دارد و ظاهر و باطن، این را می‌گوید که بر مکان احاطه مطلق دارد. پس اول، بر این دلالت می‌نماید که تمام چیزها غیر از او، از نیستی و عدم پدید آمده‌اند و حادث می‌باشند. از اینرو بنده باید فضل پروردگارش را در هر نعمت دینی و دنیوی مورد ملاحظه قرار دهد؛ چون خدا، آن را پدید آورده است.

آخر، بر این دلالت می‌کند که او، غایت و سروری است که مخلوقات برای رفع نیازهای خود به او روی می‌آورند، او را به خدایی گرفته، به او امیدوارند و از او بیم

دارند و همه خواسته‌های خود را از او می‌جویند. ظاهر، بر عظمت صفات او و اضمحلال و نابودی هر چیزی نزد عظمت او دلالت می‌کند و باطن، دال بر اینست که او، از رازها، نهان‌ها، سرّ درون و مسایل ریز و پوشیده آگاه است. ظاهر بر کمال نزدیک بودن او دلالت می‌کند و ظاهر و باطن، با هم تضادی ندارند؛ زیرا هیچ چیزی مانند خدا نیست^(۱).

العی الاعلی المتعال

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يُوَدُّهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. ترجمه: «نگهداری آن دو، وی را درمانده نمی‌سازد و او، علی (بلندمرتبه) و عظیم (بزرگ) است».

و می‌فرماید: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ [الأعلى: ۱]. یعنی: «نام پروردگار برترت را به پاکی یاد کن».

و می‌فرماید: ﴿عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ﴾ [الرعد: ۹]. یعنی: «به پنهان و پیدا داناست، بزرگ بلندمرتبه می‌باشد».

بنابراین تمام مفاهیم علو و برتری، برای خداوند از هر جهت ثابت است؛ لذا ذات او، برتر و بالاست و او فراتر از همه مخلوقات و بر بالای عرش است؛ قدر و جای گاه او، بالاست و صفات و عظمت او، برتر و بالا می‌باشد و هیچ صفتی از صفات مخلوق، مانند صفات او نیست. بلکه اگر تمام آفریده‌ها، جمع شوند، نمی‌توانند حتی بخشی از مفاهیم و معانی یک صفت او را کاملاً دریابند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰]. یعنی: «و (انسان‌ها) در دانش به او احاطه نیابند».

از اینرو روشن می‌شود که در همه صفاتش، هیچ چیزی مانند او نیست و قهر و چیرگی او، برتر است و او، یگانه قهاری می‌باشد که با قدرت و برتریش بر تمام مخلوقات چیره است؛ همه، در اختیار او هستند و کسی نمی‌تواند در برابر خواسته‌اش بایستد؛

آنچه او نخواهد، انجام نمی‌یابد و اگر تمام انسان‌ها برای ایجاد چیزی که خداوند نخواست، گرد بیایند، نمی‌توانند کاری بکنند و اگر همه جمع شوند تا از آنچه او خواسته، جلوگیری نمایند، نمی‌توانند و این، به خاطر کمال توانایی و نفوذ مشیت او و نیازمندی شدید بندگان از هر جهت به اوست^(۱).

العظیم

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يُوَدُّهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

یعنی: «و حفظ آن دو، بر او گران نمی‌آید و او، بلندمرتبه بزرگ است».

خداوند، بزرگ است و دارای هر صفت و مفهومی می‌باشد که تعظیم و بزرگداشت را ایجاد می‌نماید؛ پس هیچ مخلوقی نمی‌تواند او را باید و شاید بستاید؛ بلکه او، همانگونه است که خودش را ستوده و بالاتر از ستایش بندگان می‌باشد.

گفتنی است: آن دسته از مفاهیم تعظیم که برای خداوند یگانه ثابت شده‌اند، دو نوع هستند: یکی اینکه او، به هر صفت کمالی موصوف است و او، از آن مفاهیم کمال، کامل‌ترین و بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین آن را داراست. لذا او، دارای علم و دانایی فراگیر و احاطه کننده و قدرت نافذ و بزرگی و برتری است. از عظمت و بزرگی خداوند است که آسمان‌ها و زمین، در کف او کوچک‌تر از دانه ی خردل هستند؛ چنانچه ابن عباس رضی الله عنهما و دیگران، این را گفته‌اند و خداوند متعال نیز فرموده است: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ﴾ [الزمر: ۶۷].

یعنی: «آنان آنگونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند؛ در روز قیامت سراسر کره زمین یکباره در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهِ﴾ [فاطر: ۴۱]. یعنی: «خداوند، آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد و نمی‌گذارد خارج و نابود شوند؛ هرگاه (هم بخواهند، از مسیر خود) خارج و نابود گردند، جز خدا، هیچکس نمی‌تواند آنها را (در مسیر خود) نگاه و محفوظ بدارد».

و می‌فرماید: ﴿تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ﴾ [الشوری: ۵]. یعنی: «خدا، به قدری عظیم است که آسمان‌ها (با همه عظمتی که دارند) نزدیک است (در برابر جلال و عظمت او) از بالا در هم بشکافند».

در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ نقل شده که گفته است: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعِظْمَةُ إِزَارِي، فَمَنْ نَازَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا عَذَّبْتَهُ»^(۱) یعنی: «خداوند می‌گوید: بزرگی و تکبر، بالاپوش و ردای من است و عظمت، ازار من می‌باشد. هرکس در آن با من منازعه کند، او را عذاب می‌دهم».

پس عظمت و کبریایی، از آن او و دو صفت اویند که هیچکس، قدر و اندازه آنها را نمی‌داند.

نوع دوم مفاهیم عظمت و بزرگی خداوند متعال، اینست که شایسته نیست هیچیک از آفریده‌های الهی، همانند خداوند مورد تعظیم و بزرگداشت قرار بگیرد. پس تنها خداوند سزاوار آن است که بندگانش، با دل‌ها و زبان‌ها و اعضای بدنشان، او را تعظیم نمایند. تلاش برای شناخت خدا، دوست داشتن او، کرنش کردن برای او، تواضع و فروتنی در برابر عظمت او، هراس داشتن از او، حمد و ستایش او با زبان و به‌جای آوردن حمد و سپاس خداوند با اعضا و جوارح، این تعظیم را تحقق می‌بخشد.

برای تعظیم و بزرگداشت خداوند باید بگونه‌ای شایسته تقوای او را رعایت نمود. از اینرو باید از خداوند فرمانبرداری کرد و از فرمانش سرپیچی ننمود؛ باید او را یاد کرد و سپاس او را به‌جای آورد؛ نباید او را از یاد برد و یا ناسپاسی کرد.

یکی از مصادیق تعظیم و بزرگداشت خداوند، این است که بنده، زمان‌ها و مکان‌هایی را که خداوند، محترم قرار داده، مورد بزرگداشت قرار دهد. چنانچه می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲]. یعنی: «و هرکس، شعائر الهی را بزرگ دارد، بی‌گمان (خدا را تعظیم نموده، چراکه بزرگداشت آنها، نشانه پرهیزگاری دل‌ها (و تعظیم خدا) است».

و فرموده است: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ [الحج: ۳۰]. یعنی: «و هرکس، اوامر و نواهی خدا را بزرگ و محترم دارد، از نظر خدا چنین کاری برای او

بهتر است».

همچنین اعتراض نکردن بر آنچه که خدا آفریده یا مشروع نموده، از مصادیق تعظیم و بزرگداشت اوست^(۱).

المجید

مجید، یعنی بزرگواری که دارای مجد و عظمت است و مجد، یعنی عظمت و گستردگی صفات؛ پس یکایک صفاتش، بزرگ است؛ او، علیم است و در علم و دانایی اش کامل می‌باشد؛ رحیم است و رحمتش، همه چیز را فرا گرفته و قدیر (توانا) است و هیچ چیزی او را درمانده نمی‌کند؛ حلیم (بردبار) است و در بردباری اش کامل می‌باشد؛ حکیم (باحکمت) است و در حکمت خویش کامل می‌باشد و سایر نام‌ها و صفاتش^(۲) در نهایت بزرگی قرار دارند و در هیچیک از نام‌ها و صفاتش نقص و کمبودی نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ حَمِيدٌ مُّجِيدٌ﴾ [هود: ۷۳].

الکبیر

خدای متعال، دارای صفات بزرگی و عظمت و شکوه است؛ او، از هر چیزی بزرگ‌تر و والاتر است؛ خداوند سُبْحٰنَهُ، در دل دوستان و برگزیدگانش بزرگ است و دل‌هایشان، سرشار از تعظیم و بزرگداشت خداوند و فروتنی در برابر کبریا و عظمت اوست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُونَ فَآلْحُكُمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾ [غافر: ۱۲]. یعنی: «این (عذابی که در آن هستید) بدان خاطر است که شما، هنگامی که خدا به یگانگی خوانده می‌شد، نمی‌پذیرفتید و اگر برای خدا، شریک و انباز قرار داده می‌شد، باور می‌داشتید؛ پس فرمانروایی و داوری، از آن خداوند والامقام و بزرگوار است».

۱- الحق الواضح المبين ص ۲۷- ۲۸ و شرح القصيدة النونية هراس ۶۸/۲ و توضیح المقاصد و تصحیح القواعد فی شرح قصيدة الامام ابن قیم، احمد بن ابراهيم بن عيسى ۲۱۴/۲.
۲- الحق الواضح المبين ص ۳۳ و شرح النونية هراس ۷۱/۲.

السمیع

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۳۴]. یعنی: «و خداوند، شنوای بیناست».

خداوند، در بسیاری از آیات، صفت سمع (شنیدن) و بصر (دیدن) را در کنار هم ذکر می‌نماید؛ پس هر کدام از صفات شنیدن و دیدن، تمام متعلقات ظاهری و باطنی خود را احاطه دارد. سمیع (شنوا)، کسی است که شنوایی او، همه شنیدنی‌ها را در بر دارد. از اینرو خداوند، تمام صداهای آهسته و بلندی را که در جهان بالا و پایین وجود دارد، می‌شنود؛ طوری که گویا همه، یک صدا هستند و صداهای زیاد، برای او تشویش ایجاد نمی‌کند و همه زبان‌ها را می‌داند و صداهای نزدیک و دور و آهسته و بلند، برای او یکسان است؛ ﴿سَوَاءٌ مِّنْكُمْ مَّنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ﴾ [الرعد: ۱۰]. یعنی: «کسی که از شما سخن را پنهان می‌دارد و کسی که سخن را آشکارا می‌سازد و آنکه خویشتن را در شب مخفی می‌نماید و آنکه در روز روان می‌گردد، (برای خدا) یکسان می‌باشند».

و نیز فرموده است: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ [المجادلة: ۱]. یعنی: «خداوند، گفتار آن زنی را می‌پذیرد که درباره شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و به خدا شکایت می‌برد؛ خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود؛ چراکه خدا، شنوا و بیناست». عایشه رضی الله عنها می‌گوید: بزرگوار و بابرکت است خداوند که شنوایی او، صداها را در برگرفته است؛ زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از شوهرش شکایت می‌کرد؛ من، در آن هنگام کنار حجره بودم؛ برخی از سخنانش برای من پوشیده بود و متوجه آن نمی‌شدم؛ پس خداوند، این آیه را نازل فرمود: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ [المجادلة: ۱].

شنیدن خداوند، بر دو نوع است:

یکی اینکه همه صداهای آشکار و پنهان و بلند و آهسته را می‌شنود و کاملاً به آن احاطه دارد.

دوم: دعا و خواسته دعاکنندگان و عبادت کنندگان را می‌شنود و دعایشان را می‌پذیرد و به آنها پاداش می‌دهد. چنانچه خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ [إبراهیم: ۳۹]. یعنی: «بی‌گمان پروردگار من، دعا را می‌شنود»، (یعنی اجابت می‌کند).. و گفته نمازگزار که می‌گوید: (سمع الله لمن حمده) یعنی: «خداوند، خواسته هر ستایشگری را می‌پذیرد».

البصیر

بصیر، یعنی ذاتی که بینایی او، همه دیدنی‌ها را در تمام گوشه‌های زمین و آسمان احاطه نموده است؛ حتی پنهان‌ترین چیز را می‌بیند، پس او راه رفتن مورچه سیاه بر صخره سنگ سیاه را در شب ظلمانی می‌بیند و تمام اعضای باطنی و ظاهری مورچه و نیز حرکت، قدرت و انرژی اعضای ظریف و باریکش را مشاهده می‌کند؛ حرکت آب را در شاخه‌های درختان و ریشه‌هایشان می‌بیند؛ انواع گیاهان کوچک و بزرگ را می‌بیند، رگ‌های باریک مورچه، زنبور، پشه و حشرات کوچک‌تر از آن را می‌بیند. پس پاک است خداوندی که عقل‌ها، در عظمت و بزرگی او و گستردگی صفاتش و نیز در کمال عظمت، مهربانی و آگاهی از پیدا و پنهان و حاضر و غایب، سرگشته و حیرانند. خداوند، خیانت چشم‌ها و به هم خوردن پلک‌ها و حرکت قلب‌ها را می‌بیند؛ چنانچه می‌فرماید: ﴿الَّذِي يَرْنُكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۳۸﴾ وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّجْدِ ﴿۳۹﴾ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۴۰﴾ [الشعراء: ۲۱۸-۲۲۰]. یعنی: «آن خدایی که تو را می‌بیند بدانگاه که (برای نماز تهجد) بر می‌خیزی (و همچنین) حرکت (قیام و رکوع و سجدهات) را در میان سجده کنندگان می‌بیند؛ چرا که او، بس شنوا و آگاه است».

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿۱۱﴾﴾ [غافر: ۱۹]. یعنی: «خداوند از دزدانه نگاه کردن چشم‌ها و از رازی که سینه‌ها در خود پنهان می‌دارند، آگاه است».

﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۹﴾﴾ [البروج: ۹]. ترجمه: «و خداوند، بر هر چیزی حاضر و ناظر است».. یعنی آگاه است و علم و بینایی و شنوایی او، تمام کاینات را احاطه کرده است^(۱).

العلیم الخبیر

اللہ ﷻ، فرموده است: ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾ [الأنعام: ۱۸]. یعنی: «او، بر سر بندگان خود مسلط است و او، دانای آگاه می‌باشد».

﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۵]. یعنی: «بی‌گمان خداوند، از هر چیزی آگاه است».

او، دانایی است که دانایی او، بر هر چیزی احاطه دارد؛ او، از تمام امور بدیهی، ممکن و ناممکن باخبر است. پس خداوند، ذات بزرگوار و صفات مقدس و بزرگ خود را که از واجبات و بدیهیات می‌باشد و وجود آن قطعی است، می‌داند. همچنین از چیزهایی که وجود آن ممکن نیست، باخبر است و می‌داند که اگر به وجود بیایند، وجود آنها چه اثری خواهد داشت؛ چنانچه می‌فرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَٰهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ [الأنبياء: ۲۲]. یعنی: «اگر در آسمان‌ها و زمین غیر از خدای یگانه، معبودها و خدایانی می‌بودند، قطعاً آسمان‌ها و زمین تباہ می‌گردید».

و می‌فرماید: ﴿مَا آتَخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ [المؤمنون: ۹۱]. یعنی: «خداوند، نه فرزندی برای خود برگرفته و نه خدایی با او بوده است؛ چرا که اگر خدایی با او می‌بود، هر خدایی به آفریدگان خود می‌پرداخت و هریک از خدایان بر دیگری برتری و چیرگی می‌جست».

پس در اینجا خداوند ﷻ، خبر داده که چیزهایی را می‌داند که وجود آن، امکان ندارد و به فرض امکان، پیامد وجود آن را بیان نموده است.

و نیز ممکنات را می‌داند؛ منظور از ممکنات، چیزهایی هستند که وجود و عدم وجود آنها، امکان پذیر است؛ پس او، دانایی است که دانایی و آگاهی، جهان بالا و پایین را احاطه نموده و هیچ مکان و زمانی نیست که او، به آن آگاه نباشد و او، پیدا و پنهان را می‌داند.

چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۵]. یعنی: «خداوند به هر چیزی داناست».

نصوص بسیاری در بیان فراگیر بودن علم و آگاهی خداوند آمده است. به اندازه ذره‌ای یا کوچک‌تر و بزرگ‌تر از آن، در آسمان و زمین از نگاه خداوند پنهان نمی‌ماند؛

خداوند، نه غفلت می‌ورزد و نه فراموش می‌کند؛ علم و دانش گسترده و گوناگون مردم و آفریده‌ها، در مقایسه با علم و آگاهی خداوند، هیچ چیزی به نظر نمی‌آیند؛ همانطور که قدرت و توانایی آنها به هیچ وجه با قدرت خداوند قابل مقایسه نیست. پس خداوند است که به انسان‌ها چیزهایی آموخته که نمی‌دانستند و آنها را بر انجام کارهایی توانایی داده که بر انجام آن توانایی نداشتند. علم و آگاهی خداوند، به تمام آنچه در جهان بالا و پایین است، احاطه دارد؛ او، آینده جهان را می‌داند و از آنچه که وجود ندارد، باخبر است. می‌داند که اگر پدید بیاید، چگونه خواهد بود؛ اوضاع و احوال انسان‌ها را از زمانی که آنها را آفریده و پس از آنکه آنان را می‌میراند و پس از آنکه آنها را زنده می‌گرداند، می‌داند؛ از همه کارهای خوب و بد آنان و سزا و جزای آنها در جهان آخرت بطور مفصل و با تمام جزئیات باخبر است^(۱).

خلاصه اینکه خداوند، ذاتی است که به درون و برون و به پیدا و پنهان و به واجبات و محالات و ممکنات و به جهان بالا و پایین و به گذشته و حال و آینده بطور کامل آگاه است و از آن خبر دارد. پس هیچ چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست^(۲).

الحمید

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١٥﴾

[فاطر: ۱۵]. یعنی: «ای مردم! شما نیازمند الله هستید و الله، بی‌نیاز ستوده است».

ابن قیم رحمته می‌گوید: خداوند، از دو جهت ستوده است: یکی اینکه همه مخلوقات، ستایش او را می‌گویند؛ پس هر ستایش و سپاسی که اهل آسمان‌ها و زمین و پیشینیان و آیندگان آنها، گفته و می‌گویند و هر ستایشی که آنها نگفته‌اند و فقط فرض می‌شود، تنها سزاوار خداست؛ چون خداوند است که آنها را آفریده، روزی داده، نعمت‌های ظاهری و باطنی و دینی و دنیوی را به آنها ارزانی نموده و رنج‌ها و ناگواری‌ها را از آنها دور کرده است. پس هر نعمتی که بندگان دارند، از جانب خداست و تنها اوست که بدی‌ها و بلاها را دور می‌نماید؛ لذا او سزاوار آن است که بندگان، در تمام اوقات ستایش او را بگویند و شکر او را به‌جای آورند.

۱- الحق الواضح المبين ص ۳۷-۳۸ و شرح القصيدة النونية هراس ۷۳/۲ و تفسیر سعدی ۶۲۱/۵.

۲- تفسیر سعدی ۶۲۱/۵.

دوم اینکه: خداوند، با اسمای حسنی و صفات کامل خود ستایش می‌شود؛ او دارای هر صفت کمالی است و او، برای هر صفتی سزاوار کامل‌ترین ستایش می‌باشد. پس او به خاطر ذاتش ستایش می‌گردد و نیز بر اساس صفاتش ستوده می‌شود. همچنین برای کارهایش ستایش می‌گردد؛ چون کارهای او، فضل و احسان و عدل و حکمت است و او، بر آفرینش و قانون و احکام تقدیری و شرعی و جزایی‌ای که وضع نموده، مورد ستایش است و افکار، توانایی برشمردن ستایش او را ندارند و قلم‌ها، از بیان ستایش او ناتوان هستند^(۱).

**العزیز، القدير، القادر، المقتدر،
القوي، المتين**

معانی این اسم‌های بزرگ، نزدیک به هم است؛ پس خداوند، دارای قدرت کامل و بزرگی است و توانایی او، فراگیر می‌باشد. ﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ [یونس: ۶۵]. یعنی: «عزت (و قدرت) همه، از آن خداست».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ﴾ [هود: ۶۶]. یعنی: «پروردگار تو، نیرومند و چیره است».

خداوند، مفاهیم سه گانه چیرگی و برتری را به صورت کامل دارا می‌باشد:

۱- عزت در قدرت و توانایی؛ نام‌های (القوي) و (المتين) بر مفهوم عزت دلالت می‌نمایند و این، صفت بزرگ اوست که قدرت مخلوقات هر چند بزرگ باشد، به آن نمی‌رسد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾

[الذاریات: ۵۸]. یعنی: «تنها خدا، روزی رسان و نیرومند و صاحب قدرت است و بس».

و می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الممتحنة: ۷]. یعنی: «خدا، بسیار توانا

است و او، آمرزنده مهربان می‌باشد».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ

أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شَيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ [الأنعام: ۶۵]. یعنی: «بگو: خدا،

۱- الحق الواضح ص ۳۱-۴۰ و شرح القصيدة النونية هراس ۷۵/۲ و توضیح المقاصد و تصحیح

می‌تواند عذاب بزرگی از بالای سرتان و یا از زیر پاهایتان بر شما بگمارد و یا اینکه شما را دسته دسته و پراکنده گرداند و برخی از شما را به جان برخی دیگر بیندازد و گرفتار همدیگر سازد».

و می‌فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾ [الکهف: ۴۵]. یعنی: «و خداوند بر هر چیز، توانا بوده (و هست)».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ﴿۵۴﴾ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿۵۵﴾﴾ [القمز: ۵۴-۵۵]. یعنی: «قطعاً پرهیزگاران، در باغ‌ها و کنار جویباران بهشتی جای خواهند داشت نزد پادشاه بزرگ و توانایی».

۲- عزت در برتری و بی‌نیازی؛ او، بی‌نیاز است و به هیچکس نیاز ندارد. بندگان، نمی‌توانند به او زیان یا سودی برسانند. بلکه اوست که سود و زیان می‌رساند و می‌دهد و نمی‌دهد.

۳- عزت در برتری و چیرگی؛ تمام هستی، در برابر عظمت خدا، فروتن و تسلیم اراده اوست و او، بر همه مخلوقات چیره می‌باشد و هیچ چیزی جز با کمک و قدرت و فرمان او حرکت نمی‌کند. هرچه خدا بخواهد، می‌شود و آنچه او نخواهد، انجام نمی‌شود. او، آسمان‌ها و زمین را و آنچه را که در میان آن دو هست، در شش روز آفرید. او، مردم را آفریده، سپس آنها را می‌میراند و آنان را دوباره زنده می‌گرداند و آنگاه به سوی او بازگردانده می‌شوند.

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً﴾ [القمز: ۲۸]. یعنی: «آفرینش شما (در آغاز) و زنده گرداندن شما (در انجام) جز همسان (آفرینش و زنده گردان) فردی نیست».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ [الروم: ۲۷]. یعنی: «اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را باز می‌گرداند و این، برای او آسان‌تر است».

یکی از آثار و نشانه‌های قدرت خداوند، این است که زمین را خشک و پژمرده می‌بینی، اما وقتی او، بر آن باران می‌فرستد، زمین، سبز و خرم می‌شود. و از جمله آثار قدرتش، این است که کافران و ستمگران و ملت‌هایی را که پیامبران و وحی را تکذیب کردند، با انواع کیفرها بگونه‌ای هلاک نمود که تلاش و چاره اندیشی، اموال و لشکریان و

قلعه‌هایشان، نتوانستند آنها را از عذاب خدا نجات دهند و چیزی جز هلاکت و نابودی به آنها نیفزودند. خداوند، به انسان‌های این زمان قدرت و توانایی وافر عنایت کرده و چیزهایی را به آنان آموخته که پیشتر نمی‌دانستند؛ از اینرو انسان، به اختراعات و توانمندی‌های علمی زیادی دست یافته که خود، از نشانه‌های قدرت الهی است. البته قدرت خدا، آنجا نمایان می‌شود که توانایی‌ها و یافته‌های علمی انسان، نمی‌تواند عذاب‌های ویرانگر الهی را دور نماید؛ با اینکه انسان‌ها، نهایت تلاش خود را برای جلوگیری از آفت‌های آسمانی بکار می‌گیرند، اما فرمان الهی، بر آنان چیره است و عناصر جهان بالا و پایین، تسلیم قدرت خدا می‌باشند. از کمال قدرت، برتری و فراگیر بودن توانایی خداوند، این است که همانطور که آفریننده بندگان است، آفریننده کارها، طاعات و معاصی آنان نیز می‌باشد. خداوند، این‌ها را آفریده و بندگان، آن را انجام می‌دهند؛ این دو چیز، باهم تضادی ندارند؛ زیرا خداوند، آفریننده اراده و قدرت انسان‌هاست و آفریننده سبب تام، آفریننده مسبب است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الصافات: ۹۶]. یعنی: «خداوند، هم شما را آفریده است و هم آنچه را که انجام می‌دهید».

پیروزی دوستان خدا با وجود تعداد اندک و اسلحه کم بر دشمنانی که از لحاظ تعداد جنگجو و ساز و برگ جنگی، قوی‌ترند، در اثر نصرت و یاری الهی است که خود، نشانه قدرت خدا می‌باشد. خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۴۹]. یعنی: «چه بسیارند گروه‌های اندکی که به فرمان خدا بر گروه‌های فراوانی چیره شده‌اند».

انواع عذاب و کیفری که خداوند، به اهل جهنم می‌دهد و انواع نعمت‌های همیشگی و پایداری که به اهل بهشت می‌بخشد، از آثار قدرت و رحمت اوست^(۱). پس او، با قدرت خویش، موجودات را به وجود آورده، به تدبیر آنان پرداخته و با قدرت خویش آنها را برابر و درست نموده است و آنها را با قدرت خود زنده می‌نماید و می‌میراند و بندگان را برای پاداش و مجازات زنده می‌گرداند؛ به نیکوکار در برابر نیکی‌هایش پاداش می‌دهد و گناهکار را به خاطر بدی‌هایش مجازات می‌کند و با قدرت خویش، دل‌ها را بر آنچه می‌خواهد، دگرگون می‌سازد و هرگاه چیزی بخواهد، می‌گوید: بشو و آن هم می‌شود^(۲).

۱- الحق الواضح المبين ص ۴۵-۴۶ و نگا: شرح النونية هراس ۷۸/۲ و تفسیر سعدی.

۲- تفسیر سعدی ۶۲۴/۵.

خداوند متعال، می فرماید: ﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ [البقرة: ۱۴۸].

یعنی: «هر جا که باشید، خدا، همگی شما را گرد می آورد.»

الغنی

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ﴾ [النجم: ۴۸]. یعنی: «و اینکه

قطعاً اوست که ثروتمند می کند و فقیر می گرداند.»

و می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ [فاطر:

۱۵]. یعنی: «ای مردم! شما نیازمند خدایید و خدا، بی نیاز و ستوده است.»

پس خداوند متعال، غنی و بی نیاز است. بدون تردید خداوند، از هر جهت، بطور کامل بی نیاز است؛ چون خودش و صفاتش، کامل می باشد و به هیچ وجه، کمبودی، در او راه ندارد. از اینرو امکان ندارد که غنی و بی نیاز نباشد؛ چراکه بی نیازی، از لوازم ذات اوست. همانطور که او، احسان کننده و بخشنده و مهربان و بزرگوار است.

تمام مخلوقات در هیچ حالی از او بی نیاز نیستند. زیرا مخلوقات در پیدایش و ماندگاری و در تمام نیازهای خود، نیازمند او هستند و بخشش او، پیاپی و در تمام لحظات به سوی آفریده ها سرازیر است و مخلوقات، شب و روز از کرم و لطف او برخوردارند.

از کمال بی نیازی و توانگری و بزرگواریش، این است که به بندگانش فرمان می دهد تا او را بخوانند و صدا بزنند و به آنها وعده می دهد که دعایشان را خواهد پذیرفت و آنها را با برآورده نمودن خواسته هایشان کمک خواهد کرد و از فضل خویش به آنها آنچه از او خواسته یا نخواستند، می بخشد. از کمال توانگری و بی نیازی، این است که اگر همه مردم اعم از گذشتگان و آیندگان در یک میدان گرد هم آیند و از او بخواهند و او تمام خواسته ها و آرزوهایشان را برآورده سازد، به اندازه یک ذره از پادشاهی او کم نمی گردد.

همچنین از کمال توانگریش، این است که نعمت های فراوان و جاودانه به اهل بهشت می دهد؛ نعمت هایی که هیچ چشمی مانند آن را ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به ذهن هیچ انسانی خطور نکرده است.

از کمال بی نیازی خدا، این است که او، همسر و فرزندی ندارد و برای خود شریکی در فرمانروایی نگرفته است. پس او، بی نیازی است که دارای صفات کامل می باشد و

نیازهای تمام آفریده‌ها و مخلوقات خود را برآورده می‌نماید^(۱). خلاصه اینکه خداوند، بی‌نیازی است که از هر جهت و بطور کامل و مطلق غنی می‌باشد و نیازهای عموم مخلوقات خود را بر آورده می‌نماید و نیازهای بندگان خاص خود را بدین ترتیب برآورده می‌سازد که بخشی از معارف الهی و حقایق ایمانی را در قلوبشان جای می‌دهد و بدین سان آنان را غنی می‌گرداند^(۲).

الحکیم

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الْحَكِيمُ الْحَبِيرُ﴾ [الأنعام: ۱۸]. یعنی: «او، حکیم آگاه می‌باشد».

خداوند، حکیم است و دارای کمال حکمت می‌باشد؛ حکیم، کسی است که دارای علم و آگاهی گسترده بر مبادی امور و عواقب آن می‌باشد؛ همچنین حکیم، کسی است که حمد و ستودگی وافر، قدرت کامل و رحمت فراوان دارد و هر چیزی را جای مناسب قرار می‌دهد و نمی‌توان به او اعتراض کرد.

حکمت خداوند، بر دو نوع است:

نوع اول: حکمت در آفرینش؛ خداوند، آفریدگان را به حق آفریده و منظورش، از آفرینش مخلوقات حق بوده است؛ بدین ترتیب تمام آفریده‌ها را به بهترین نظم آفریده و ترتیبی کامل به آنها داده است و هر مخلوقی را بگونه‌ای که شایسته آن می‌باشد، آفریده و بلکه به هر جزئی از اجزای مخلوقات و به هر عضوی از اعضای حیوانات خلقت و شکل مناسب آن را داده است. بگونه‌ای که هیچ کمبود و نقصی، در آفرینش او مشاهده نمی‌شود. چنانچه اگر همه مخلوقات از اول تا آخر جمع شوند و عقل‌های خود را بکار بندند تا آفرینشی همانند آفرینش خدا پیشنهاد کنند، نخواهند توانست؛ آنان، به هیچ عنوان توانایی چنین کاری را ندارند. چراکه اگر عقلا و فرزندان، بتوانند بسیاری از حکمت‌های او را دریابند و به بخشی از استواری و نظم هستی پی ببرند، همین، برای آنها کمال است.

خداوند، بندگانش را به مبارزه طلبیده و به آنها فرمان داده است تا در آفرینش او بنگرند و چندین بار به آن نگاه کنند و بنگرند که آیا در آن کمبود و خللی مشاهده می‌کنند؟.

۱- الحق الواضح المبين ص ۴۷-۴۸ و شرح النونية هراس ۲/۷۸.

۲- تفسیر شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی ۵/۶۲۹.

قطعا دیدگان، خسته و ناتوان می‌شوند و نمی‌توانند بر آفریده‌های خدا خرده بگیرند.

نوع دوم: حکمت خدا در شرع و فرمان او؛ خداوند، قوانین را وضع نموده و کتاب‌ها را نازل فرموده و پیامبران را فرستاده تا بندگان، خدا را بشناسند و او را بپرستند. پس چه حکمت و فضل و کرمی بزرگ‌تر از این می‌تواند باشد؟ براستی که شناخت و پرستش خداوند یگانه و انجام دادن عمل فقط برای او و ستایش نمودن و سپاس گفتن او، بهترین بخشش الهی به بندگان می‌باشد و هرکس، از این نعمت برخوردار شود، به برترین فضیلت رسیده است.

پرستش و ستایش خداوند، بزرگ‌ترین سعادت و مایه آرامش و سرور دل‌ها و ارواح است؛ همانطور که تنها عامل دستیابی انسان به سعادت ابدی و نعمت پایدار می‌باشد. اگر در فرمان و قانون الهی جز این، حکمت دیگری وجود نداشت، باز هم کافی بود؛ چراکه این، حکمت بزرگی است که اساس خوبی‌ها و کامل‌ترین لذت‌ها می‌باشد و بهشت و جهنم برای آن آفریده شده و آفرینش مردم نیز به خاطر آن بوده است.

از سوی دیگر دین و شریعت، هر خوبی و خیری را در بردارد. آموزه‌ها و فرموده‌های الهی، دل‌ها را از علم و یقین و ایمان و باورهای درست مالمال می‌نماید، انحراف دل‌ها را می‌زداید و اخلاق زیبا و کار شایسته و هدایت و صلاح را به بار می‌آورد.

اوامر و نواهی خداوند، در نهایت حکمت و صلاح قرار دارند و مایه اصلاح دین و دنیا می‌باشند. او، تنها به چیزی دستور می‌دهد که مصلحت خالص است و یا مصلحت و سود در آن بیشتر می‌باشد و فقط از چیزی نهی می‌کند که زیان محض است یا زیان آن بیشتر می‌باشد. از حکمت شریعت و قانون اسلامی، این است که همانگونه که مایه صلاح و درستی دل‌ها و اخلاق و اعمال و استقامت بر راه راست می‌باشد، سبب بهبود دنیا نیز می‌گردد و امور دنیا، جز با دین راستینی که محمد مصطفی ﷺ آورده، سامان نمی‌یابد و درست نمی‌شود.

این، امری است که هر فرد عاقل، آن را مشاهده و احساس می‌کند. زیرا اوضاع امت محمد ﷺ تازمانی که تمام اصول و فروع این دین و رهنمودهای آن را انجام می‌دادند، در نهایت درستی و خوبی بود و چون از دین، منحرف شدند و بسیاری از رهنمودهای آن را ترک گفتند و آموزه‌های والای آن را در زندگی خود پیاده نکردند، گذشته از آنکه

در دین دچار انحراف گشتند، دنیایشان نیز دچار آشفتگی و انحراف شد. به ملت‌های دیگری که در اوج قدرت و تمدن قرار دارند بنگرید که به خاطر عاری بودن قدرت و تمدن آنان از روح و رحمت و عدالت دین، زیان قدرت و تمدنشان، از سود آن بیشتر و شرّ آن از خیرش، بزرگ‌تر می‌باشد؛ بگونه‌ای که دانشمندان و فرزنانگان و سیاستمداران چنین تمدنی، از کنترل آسیب‌ها و آفت‌های برآمده از تمدن و قدرت، ناتوان هستند و تا زمانی که همچنان به بی‌دینی خود ادامه دهند، توانایی چنین کاری را نخواهند داشت. لذا این، از حکمت الهی است که دین و قرآنی که محمد مصطفی ﷺ آورده، بزرگ‌ترین دلیل راستگویی او و صداقت آنچه که آورده، می‌باشد. خلاصه اینکه حکمت خداوند حکیم در آفریده‌هایش به چشم می‌خورد و او در احکام تقدیری و شرعی و جزائی خود، باحکمت است. فرق احکام تقدیری با احکام شرعی این است که احکام تقدیری به آنچه خداوند به وجود آورده و مقدر نموده است، مربوط می‌شود؛ بدین سان هر چه او بخواهد، می‌شود و هر آنچه او نخواهد، نمی‌شود. احکام شرع متعلق به چیزهایی است که او مشروع نموده است و هیچ بنده‌ای از این دو بیرون نیست. پس هر دو حکم اعم از تقدیری و تشریحی، در بنده‌ای که کارهای مورد پسند و رضایت خدا را انجام می‌دهد، جمع شده‌اند؛ برعکس، هرکس، کارهایی بکند که خدا دوست ندارد، فقط حکم تقدیری خداوند در او یافت می‌شود؛ زیرا او، آنچه را که می‌کند، به تقدیر و قضای الهی انجام می‌دهد. اما حکم شرعی در او یافت نمی‌گردد؛ چراکه او، کارهای مورد پسند خداوند را ترک کرده است. پس خیر و شر و طاعات و گناهان، متعلق و تابع حکم تقدیری هستند و آنچه خداوند دوست می‌دارد، تابع و متعلق به حکم شرعی می‌باشد^(۱).

الحلیم

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۳۵]. یعنی: «و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید،

۱- الحق الواضح المبين ص ۴۸-۵۴ و ن.ک شرح النونية هراس ۸۰/۲ و ن.ک: تفسیر سعدی ۶۲۱/۵ و توضیح المقاصد و تصحیح القواعد فی شرح قصيدة الامام ابن قیم از احمد بن ابراهیم بن عیسی ص ۲۲۶/۲.

می‌داند؛ پس از (نافرمانی) او خویشتن را برحذر دارید و بدانید که بی‌گمان خداوند، بس آمرزنده و شکیباست».

خداوند، نعمت‌های ظاهری و باطنی را به سوی بندگان سرازیر نموده است؛ با اینکه بندگان، مرتکب گناه می‌شوند و لغزش‌های فراوانی از آنان سر می‌زند، اما خداوند، بردبار است و با گناهکاران طبق عملشان برخورد نمی‌نماید؛ بلکه به آنها مهلت می‌دهد تا توبه نمایند و به سوی او باز گردند^(۱).

او، دارای بردباری کامل است. بردباری و شکیبایی خداوند سُبْحٰنَہٗ، کافران و فاسقان و گناهکاران را در بر گرفته است؛ زیرا او به آنان مهلت داده و فوراً آنها را به عذاب گرفتار نمی‌کند تا بلکه توبه نمایند و اگر می‌خواست به محض ارتکاب گناه، آنان را می‌گرفت و کیفر می‌داد. چون کیفرهای زود هنگام از پیامدهای گناهان می‌باشند. اما خداوند، بردبار است و بردباری خداوند، چنین ایجاب می‌کند که به آنها مهلت دهد^(۲). چنانچه

می‌فرماید: ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فِإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ﴿۴۵﴾ [فاطر: ۴۵].

یعنی: «اگر خدا، مردمان را به سبب ستمشان کیفر می‌داد، بر روی زمین هیچ جنبنده‌ای باقی نمی‌گذاشت و لیکن آنان را تا مدت معین مهلت می‌دهد؛ وقتی که مهلت ایشان، سر رسید، (پاداش و مکافات اعمالشان را می‌دهد؛ چراکه) خداوند، به بندگان خود بیناست».

و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَابَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فِإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَعْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿۶۱﴾ [النحل: ۶۱].

یعنی: «اگر خدا، مردمان را به سبب ستمشان کیفر می‌داد، بر روی زمین جنبنده‌ای باقی نمی‌گذاشت و لیکن آنان را تا مدت معین مهلت می‌دهد و هنگامی که اجل آنان سر رسید، نه لحظه‌ای (آن را) عقب می‌اندازند و نه پیش».

۱- تفسیر شیخ عبدالرحمن بن ناصر سعدی ۶۳۰/۵.

۲- شرح النونية هراس ۸۶/۲.

العفو، الغفور، الغفار

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ﴾ [الحج: ۶۰]. یعنی: «خداوند، عفوکننده آمرزنده است».

الله ﷻ، همواره به عفو، آمرزش و گذشت از بندگانش موصوف بوده است؛ همه، به آمرزش و عفو او نیازمندند و همگان، نیازمند رحمت و کرم او می‌باشند. خداوند ﷻ، به هر کس که اسباب مغفرت و آمرزش را فراهم نماید، وعده داده است که او را می‌آمرزد: ^(۱) ﴿وَأِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ أُنْتَدِيَ﴾ [طه: ۸۲]. یعنی: «من، قطعاً می‌آمرزم کسی را که برگردد و ایمان بیاورد و کارهای شایسته انجام دهد و سپس راهیاب شود».

عَفُوٌّ و بخشاینده، کسی است که عَفُو و آمرزش او، فراگیر است و همه گناهی را که از بندگان سر می‌زند، در بر می‌گیرد؛ بویژه وقتی که بندگان، با کارهایی از قبیل طلب آمرزش، توبه نمودن، ایمان آوردن و اعمال شایسته به سوی خدا روی بیاورند؛ پس خداوند، توبه بندگان را می‌پذیرد و از بدی‌ها گذشت می‌نماید و دوست دارد که بندگان، در فراهم نمودن عواملی بکوشند که بوسیله آن می‌توانند عفو و آمرزش خدا را به دست بیاورند؛ عواملی از قبیل تلاش برای تحصیل رضامندی خدا و نیکی به بندگان. این، از کمال عفو الهی است که بنده هر چقدر گناه کند و سپس توبه نماید و به سوی خدا بازگردد، خداوند، همه گناهان بزرگ و کوچک او را می‌آمرزد. همچنین خداوند ﷻ، چنین مقرر داشته که پس از اسلام آوردن، گناهان قبل از اسلام را از بین ببرد و عفو نماید. همین‌طور گناهی که قبل از توبه نمودن انجام شده‌اند، با توبه کردن معاف می‌شوند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳]. یعنی: «بگو: ای بندگانم! ای آنان که در معاصی، زیاده روی کرده‌اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید؛ قطعاً خداوند، همه گناهان را می‌آمرزد؛ چراکه او، بسیار آمرزگار و بس مهربان است».

در حدیث آمده است که خداوند ﷻ می‌گوید: «یا ابن آدم إئتک لو أتیتنی بقراب الأرض خطایا ثم لقیته لا تشک بی شیئاً لأتیتک بقرابها مغفرة»^(۱) یعنی: «ای فرزند آدم! اگر به پُری زمین گناه کرده باشی و سپس در حالی نزد من بیایی که با من چیزی را شریک نمی‌کنی، به پُری زمین با آمرزش و مغفرت به‌سوی تو می‌آیم».

همچنین خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ﴾ [النجم: ۳۲]. یعنی: «پروردگار تو، دارای آمرزش گسترده و فراخ است».

الله ﷻ، اسباب دستیابی به آمرزش الهی را با توبه، استغفار، ایمان و عمل صالح، نیکی به بندگان، عفو و گذشت از آنها و داشتن گمان نیک به خدا و دیگر چیزهایی که انسان را به آمرزش خدا نزدیک می‌نماید، میسر و فراهم نموده است.

التَّوَابُ

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۴]. یعنی: «آیا نمی‌دانند که تنها خداست که توبه بندگان و صدقات را می‌پذیرد و فقط اوست که بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌باشد»؟.

توابع یعنی ذاتی که همواره توبه‌کنندگان را می‌پذیرد و گناهان بازگشتگان به سوی خود را می‌آمرزد. خداوند، پس از آنکه بندگان توبه می‌کنند، توبه آنها را می‌پذیرد و با بخشش گناهانشان به‌سوی آنان می‌آید.^(۲)

از اینرو خداوند، به دو صورت توبه بندگان را می‌پذیرد: یکی اینکه به بنده توفیق می‌دهد تا توبه نماید و به سوی خدا بازگردد. توبه، شرایطی دارد که عبارتند از: دست کشیدن از گناه، پشیمان شدن بر انجام دادن آن، و تصمیم گرفتن بر اینکه دوباره آن را انجام ندهد و به‌جای آن، کار شایسته انجام دادن.

دوم اینکه: خداوند با پذیرفتن توبه بنده و محو گناهانش بوسیله توبه، توبه او را می‌پذیرد؛ زیرا توبه راستین، گناهان پیش از خود را از بین می‌برد.^(۱)

۱- ترمذی ۱۲۲/۴ و آلبنی در صحیح الجامع ۵/۴۸۵ آن را حسن دانسته است.

۲- تفسیر سعدی ۵/۶۲۳.

الرقيب

الله ﷻ، از آنچه دل‌ها، در خود پنهان می‌دارند، آگاه است و مراقب همگان می‌باشد. چنانچه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱]. یعنی: «خداوند، مراقب شما است».

الله ﷻ، تمام مخلوقات را حفاظت نموده و همه را در بهترین نظام قرار داده است^(۲).

الشهيد

شهيد، یعنی آگاه بر همه چیز؛ خدای متعال، همه صداهاى آهسته و بلند را می‌شنود و همه موجودات بزرگ و کوچک را می‌بیند. علم و آگاهی او، تمام چیزها را در بر گرفته و او، بر بندگان گواه است^(۳).

شیخ عبدالرحمن سعدی رحمته می‌گوید: (الرقيب) و (الشهيد)، مترادفند و هر دو، بر این دلالت می‌نمایند که شنوایی خداوند، بر شنیدنی‌ها احاطه دارد و بینایی او، تمام دیدنیها و علم و آگاهی او، همه معلومات بزرگ و کوچک را در بر دارد؛ او، به آنچه در دل خطور می‌کند، آگاه است. از اینرو به طریق اولی کارهای ظاهری را می‌بیند و به آن آگاه می‌باشد. خداوند عز وجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ یعنی: «خداوند، مراقب شما است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [المجادلة: ۶]. یعنی: «خداوند، بر هر چیزی آگاه و ناظر است».

لذا مراقبت، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین اعمال قلب، بدین معناست که خداوند با توجه به نام (رقيب) و (شهيد) پرستش شود. پس هرگاه بنده بداند که علم خداوند، حرکت‌های ظاهری و باطنی او را در بردارد و از اینرو در همه حالات خود، همواره به

۱- الحق الواضح المبين ص ۷۴.

۲- تفسیر سعدی ۶۲۳/۵.

۳- تفسیر سعدی ۶۲۸/۵ و ن.ک: شرح اسم (الشهيد) و (المؤمن) در مدارج السالكين.

خاطر داشته باشد که خداوند، از کارهایش مطلع است، چنین احساسی، او را و می‌دارد تا درون خود را از هر فکر و خیالی که خداوند را به خشم می‌آورد، محافظت نماید و نیز او را وادار می‌کند تا ظاهر خود را از هر گفتار یا کرداری که سبب ناخشنودی خداوند است، محافظت نماید و بدین سان خداوند را اینگونه پرستش کند که گویا او را می‌بیند و اگر او را نمی‌بیند، خداوند، او را می‌بیند و این، کمال احسان است^(۱).

پس وقتی خداوند، از امور پوشیده اطلاع دارد و بر نیت‌ها و رازها آگاه است، به طریق اولی از ظواهر و امور آشکار باخبر می‌باشد. منظور از ظواهر، کارهایی است که بوسیله اعضای بدن انجام می‌شوند^(۲).

الحفیظ

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ﴾ [هود: ۵۷]. یعنی: «همانا

پروردگار من، مراقب و مواظب هر چیزی است».

حفیظ دو معنی دارد: یکی اینکه خداوند از تمام اعمال بندگانش از قبیل: خیر و شر و گناه و طاعت، باخبر و آگاه است و علم او، تمام اعمال ظاهری و باطنی آنها را در احاطه دارد و او، اعمال آنها را در لوح محفوظ ثبت نموده است و فرشتگانی را بر بندگان مقرر نموده که اعمال آنها را می‌نویسند. خلاصه اینکه علم و آگاهی خداوند، همه حالات ظاهری و باطنی بندگان را احاطه نموده و اعمالشان را در لوح محفوظ ثبت کرده است؛ همچنین اعمال بندگان، در دفترهایی که در دست ملائکه می‌باشند، نوشته می‌شود و خداوند، اندازه و نقص اعمال یا کمال آنها و نیز مقدار سزا و جزای آنها را می‌داند و سپس به فضل یا عدالت خود، بندگان را بر اعمالشان، سزا و جزا می‌دهد. معنی دوم حفیظ، این است که خداوند، بندگانش را از تمام آنچه که دوست ندارند، حفاظت می‌کند؛ خداوند، به دو صورت بندگانش را مورد محافظت قرار می‌دهد؛ یکی محافظت عام و دیگری محافظت خاص.

محافظت عام خداوند، این است که او، تمام مخلوقات را حفاظت می‌کند؛ بدین صورت که روزی آنها را فراهم می‌نماید و هر مخلوقی در پرتو رهنمود الهی به سوی

۱- الحق الواضح المبين ص ۵۸-۵۹.

۲- شرح القصيدة النونية هراس ۸۸/۲.

منافع خود پیش می‌رود. چنانکه می‌فرماید: ﴿أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ اطه: ۵۰. ترجمه: «هر چیزی را وجود بخشیده و سپس رهنمودش کرده است».. یعنی هر مخلوقی را به سوی نیازها و ضرورت‌هایش که برای او مقرر نموده، هدایت کرده است؛ مانند هدایت برای خوردن و نوشیدن و ازدواج و کار و تلاش در این زمینه‌ها و نیز دور کردن انواع ناگواری‌ها و زیان‌ها از آنان. در این نوع هدایت (تکوینی)، فاسق و نیکوکار و حتی حیوانات و غیره مشترکند؛ لذا خداوند است که آسمان‌ها و زمین را از اینکه از جا بیرون روند، حفاظت می‌کند و مخلوقات را بوسیله نعمت‌هایش حفظ می‌نماید و فرشتگانی را برای انسان مقرر داشته که او را از هر آنچه که به زیان اوست، حفاظت می‌کنند.

نوع دوم: حفاظت ویژه خداوند؛ خدای متعال، علاوه بر آنچه گذشت، دوستانش را از آنچه که به ایمان آنها آسیب می‌رساند و از شبهات و فتنه‌هایی که یقین آنان را متزلزل می‌کند، حفاظت می‌نماید و آنان را از میان فتنه‌ها و شهوت‌ها، سالم بیرون می‌آورد و نیز آنها را از شرّ دشمنانشان حفاظت می‌کند و ایشان را بر دشمنانشان پیروز می‌گرداند و مکر و توطئه دشمنان را از دوستان خود دور می‌نماید. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الحج: ۳۸]. یعنی: «خداوند، از مؤمنان دفاع می‌کند».

و این، عام است و همه آسیب‌های دینی و دنیوی مؤمنان را شامل می‌شود. پس به هر اندازه که بنده، ایمان داشته باشد، به همان اندازه خداوند با لطف خویش از او دفاع می‌کند. در حدیث آمده است: «إِحْفَظَ اللَّهُ يَحْفَظُكَ»^(۱) ترجمه: «(دین) خدا را حفظ کن، خداوند تو را حفاظت خواهد کرد». یعنی با اطاعت از فرمان خدا و پرهیز از آنچه نهی کرده، دستورات او را پاس بدار و با عدم تعدی از حدود و مرزهای خدا حدود الهی را حفاظت نما؛ آنگاه خدا، جان و دین و مال و فرزندت و همه آنچه را که به تو داده، حفاظت می‌نماید^(۲).

۱- ترمذی (۶۶۷/۴)؛ آلبنانی، آن را در صحیح الجامع (۳۰۰/۶) صحیح دانسته است.

۲- الحق الواضح المبين ص ۶۰-۶۱.

اللطيف

لطيف، يعنى داراى لطف و مرحمت بسيار، بس دقيق و آگاه.

خداوند متعال مى‌فرمايد: ﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ﴾ [الشورى: ۱۹]. يعنى: «خداوند نسبت به بندگانش بسيار لطف و مرحمت دارد و به هر کس که خود بخواهد، روزى مى‌رساند و او نيرومند چيره است».

و مى‌فرمايد: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الأنعام: ۱۰۳]. يعنى: «چشم‌ها، او را در نمى‌يابند و او، چشم‌ها را در مى‌يابد و او، بس دقيق و آگاه است».

لطيف از نام‌هاى نيك خداوند است. لطيف، ذاتى است که نسبت به بنده در امور درونيش که مربوط به خود بنده است و در امور بيرونى، لطف و مرحمت دارد. پس او، بنده را به سوى آنچه که به صلاح و سود اوست، پيش مى‌برد؛ بى‌آنکه بنده احساس کند. اين، از آثار علم و کرم و رحمت اوست؛ بنابراین لطيف، دو معنى دارد:

(۱) او، آگاه است و علم و آگاهى او، بر رازها، امور پوشيده و پنهان، خفايى دل‌ها و امور غيبى و هر آنچه که دقيق و باريک است، احاطه نموده است.

(۲) لطف و مهربانى او نسبت به بنده‌اش؛ بدین سان که احسان خویش را بر بنده کامل مى‌گرداند و او را مشمول کرم و بزرگواری خویش قرار مى‌دهد و به منازل و مقام‌هاى بالا ارتقا مى‌دهد، او را به سوى آسانى و گشایش سوق مى‌دهد و از سختى دور مى‌دارد و يا انواع مشکلات و سختى‌هاى ناگواری که به بنده مى‌رساند، همه و همه، صلاح بنده و راهى به سوى سعادت اوست؛ همانگونه که پیامبران را بوسيله اذيت و آزار قومشان و با جهاد در راه خدا آزموده است. چنانچه خداوند متعال، احوال يوسف عليه السلام را شرح داده و بيان نموده که اين اوضاع، سرانجام نيکى براى او در دنيا و آخرت به بار آورد.

خداوند متعال، دوستانش را نيز با پيشامدها و مسايل ناگوار مى‌آزماید، اما هدف، اين است که آنها را از اين طريق به آنچه دوست دارند، برساند.

لطف و کرم خداوندی را نمی‌توان درک کرد و در تصور و خیال نمی‌گنجد و چه بسا بنده به ریاست یا مقامی دنیوی چشم می‌دوزد و برای آن می‌کوشد، اما خداوند، او را از

آن دور می‌نماید تا این مقام به دین او آسیبی نرساند و این، لطف خداوند نسبت به بنده‌اش می‌باشد. اما بنده از عدم دستیابی به آن مقام غمگین می‌گردد؛ چون نمی‌داند و پروردگارش را نشناخته است و اگر از آنچه که خداوند در عالم غیب برای او آماده کرده، آگاه بود، ستایش خدا را می‌گفت و شکر او را به‌جای می‌آورد. خداوند، نسبت به بندگانش مهربان است و به دوستانش لطف دارد؛ در دعای پیامبر ﷺ آمده است: «اللَّهُمَّ مَا رَزَقْتَنِي مِمَّا أَحَبُّ فَاجْعَلْهُ قُوَّةً لِي فِيمَا تَحِبُّ وَمَا زَوَيْتَ عَنِّي مِمَّا أَحَبُّ فَاجْعَلْهُ فِرَاقًا لِي فِيمَا تَحِبُّ»^(۱) یعنی: «بار خدایا! آنچه دوست دارم و تو، به من داده‌ای، آن را برایم نیرویی بگردان تا بوسیله آن، عملی انجام دهم که تو دوست داری و آنچه که دوست دارم و تو به من نداده‌ای، نبود آن را فرصتی برایم بگردان که از آن در راه آنچه دوست داری، استفاده کنم».

القريب

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ أَشْأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَأَسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ﴾ [هود: ۶۱]. یعنی: «اوست که شما را از زمین آفریده و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است؛ پس، از او طلب آمرزش نمایید و به سوی او برگردید؛ بیگمان خداوند، نزدیک و پذیرنده (دعا) است».

یکی از نام‌های خدا، قریب (نزدیک) است. قرب او، دو نوع است:

- ۱- قرب و نزدیکی عام؛ و آن، این است که علم و آگاهی او، همه چیز را احاطه نموده و در بر گرفته و آگاهی و علم او به انسان از رگ گردن، نزدیک‌تر است.
- ۲- قرب و نزدیکی خاص او؛ بدین معنا که محبت و یاری و کمک او، به دعاکنندگان و عبادتگزاران نزدیک است و اجابت، پذیرش و پاداش او، به بندگان دعاکننده و عبادتگزار نزدیک می‌باشد. خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶]. یعنی: «و هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند، (بگو): من، نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌گویم».

۱- ترمذی، روایت کرده و آن را حسن دانسته داده است. عبدالقادر ارناؤوط می‌گوید: همانطور است که ترمذی گفته؛ ن.ک جامع الاصول ۳۴۱/۴.

پس از درک معانی قرب و نزدیکی عام و خاص، بین اینکه خداوند، بر بالای عرش است و بین اینکه نزدیک است، تضادی وجود ندارد؛ پس پاک است خداوند که در نزدیک بودنش، بالا و برتر است و با وجود بالا بودنش، نزدیک است^(۱).

المجیب

یکی از نام‌های الله ﷻ، مجیب است که دعای دعاکنندگان و خواسته جویندگان و عبادت بندگان فرمانبردارش را می‌پذیرد.

اجابت و پذیرش او، بر دو نوع است:

۱- اجابت عام که دعای هرکسی را که چیزی از او بخواهد یا او را به قصد

پرستش، صدا بزند، اجابت می‌کند. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي

أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰]. یعنی: «پروردگار شما، می‌گوید: مرا به فریاد بخوانید

تا بپذیرم».

دعای مسألت و درخواست، اینست که بنده، بگوید: بارخدا! فلان چیز را به من بده

یا فلان چیز را از من دور نما. این دعا را فاسق و نیکوکار، هر دو، می‌کنند و خداوند ﷻ

طبق حالت و به اقتضای حکمتش، دعای هرکس را که بخواهد می‌پذیرد.

بدین سان جود و کرم خداوند و فراگیر بودن احسان او که بدکار و نیکوکار را در بر

می‌گیرد، نمایان می‌شود.

از اینرو، محض قبول شدن دعا، بر خوب بودن حالت دعاکننده دلالت نمی‌کند؛

مگر اینکه چیزی همراه او باشد که بر راستگویی و بر حق بودن او دلالت نماید. مانند

دعای پیامبران برای قومشان یا بر ضد آنها که خداوند، دعایشان را اجابت نمود و این،

بر صداقت و محترم بودن آنها نزد خداوند دلالت می‌کند. چنانچه پیامبر ﷺ بارها دعا

کرد و مسلمانها و دیگران، پذیرفته شدن آن را مشاهده نمودند و این، از نشانه‌های

نبوت و صداقت او بود.

همینطور بسیاری از مواردی که درباره پذیرفته شدن دعای اولیای خدا، ذکر

می‌شود، نشانه این است که آنها، نزد خداوند، محترم بوده‌اند.

۲- اما اجابت مخصوص، دارای چند سبب است؛ از آن جمله، دعای درمانده می‌باشد که در سختی و بلایی بزرگ گرفتار شده است؛ خداوند، دعای او را می‌پذیرد. چنانچه می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ [النمل: ۶۲]. یعنی:

«(آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد هرگاه او را به کمک طلبد»؟

سبب پذیرفته شدن دعای درمانده، شدت نیازمندی او به خدا و نهایت شکستگی وی و قطع شدن وابستگی، به مخلوق است و از آنجا که رحمت الهی، تمام مخلوقات را برحسب نیازهایشان، تحت پوشش قرار داده، فردی که درمانده است، به طریق اولی رحمت الهی، او را فرا می‌گیرد. موارد دیگری نیز اسباب پذیرفته شدن دعا، می‌باشد؛ از جمله: طول سفر، متوسل شدن به خدا با اسمای حسنی و صفات و نعمت‌های او؛ و همچنین دعای مریض و ستم‌دیده و فرد روزه دار و دعای پدر برای فرزندش یا علیه فرزندش و دعا در اوقات و حالات شریف^(۱) مانند پس از نمازها و اوقات سحر و بین اذان و اقامه و هنگام اذان و وقت نزول باران و شدت گرفتن جنگ و امثال آن پذیرفته می‌شود^(۲).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ﴾ یعنی: «بی‌گمان پروردگارم نزدیک

و پذیرنده (دعا) است».

الودود

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴾

[هود: ۹۰]. یعنی: «از پروردگارتان آمرزش بخواهید و بعد به سوی او برگردید؛ بی‌گمان پروردگار من، بسیار مهربان و دوستدار (مؤمنان) است».

و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ﴾ [البروج: ۱۴]. یعنی: «او، آمرزگار و دوستدار

(بندگان توبه کار) است».

ودود، از وُد به معنای محبت خالص گرفته شده و ودود، یعنی دوستدار محبوب؛

پس خداوند ﷻ، پیامبران و ملائکه و بندگان مؤمن خود را دوست می‌دارد و آنها نیز

۱- الحق الواضح المبين ص ۶۵-۶۶ و شرح النونية هراس ۹۳/۲.

۲- شرح النونية هراس ۹۳/۲-۹۴ و توضیح المقاصد و تصحیح القواعد ۲۲۹/۲.

او را دوست دارند؛ بلکه آنان هیچ چیزی را بیشتر از او دوست ندارند. محبت خدا، باید در قلب بنده بیش از محبت هر چیز دیگری باشد.

محبت الله ﷻ، روح اعمال است و تمام بندگی ظاهری و باطنی، برآمده از محبت خداست. محبت بنده با خدایش، فضل و احسانی است از جانب خدا و بنده با تکیه بر توانایی خودش نمی‌تواند چنین کند. پس خداوند است که بنده‌اش را دوست می‌دارد و آنگاه محبت خویش را در دل او قرار می‌دهد. از اینرو وقتی خداوند، به بنده توفیق می‌دهد تا پروردگارش را دوست بدارد، آنگاه خداوند، به پاداش این محبت، محبتی دیگر نصیب او می‌نماید و این در حقیقت احسان محض است. چون سبب و مسبب را فقط او می‌آورد و از جانب اوست و منظور از آن، رد و بدل و عوض گرفتن نیست. بلکه خداوند، بندگان شکرگزار را دوست می‌دارد و تمام مصلحت‌ها، به خود بنده بر می‌گردد.

پس با برکت است خداوندی که محبت را در دل‌های مؤمنان به ودیعه نهاده، سپس آن را همواره رشد می‌دهد و تقویت می‌کند تا اینکه این محبت در دل برگزیدگان به حالتی می‌رسد که تمام دوست داشتنی‌ها در برابر آن از بین می‌روند و مشکلات برای برگزیدگان آسان می‌گردد و از مشقت عبادت‌ها لذت می‌برند.

نتیجه آن، انواع بزرگداشت‌هایی خواهد بود که خداوند به آنها ارزانی می‌کند که بالاترین آن، محبت الهی و دستیابی به رضامندی او و بهره مند شدن از قرب اوست. محبت بنده با پروردگارش، با دو محبت از سوی پروردگار احاطه شده است: یکی اینکه خداوند، از قبل، بنده را دوست داشته و محبت خودش را در دل او قرار داده است. دیگری اینکه پس از آنکه بنده، خداوند را دوست می‌دارد، خداوند نیز او را دوست می‌دارد.

بزرگ‌ترین سببی که بنده، به وسیله آن به بزرگ‌ترین خواسته یعنی محبت پروردگارش دست می‌یابد، این است که او را به کثرت ذکر کند و او را ستایش نماید، به کثرت به سوی او برگردد، بکلی بر او توکل کند، با انجام فرائض و نوافل، خودش را به او نزدیک نماید، اقوال و افعالش را خالص به رضای خداوند بگرداند و در ظاهر و باطن از پیامبر ﷺ پیروی نماید^(۱). همانطور که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]. یعنی: «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا، شما را دوست بدارد».

الشاکر، الشکور

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۵۸]. یعنی: «هرکه به دلخواه کار نیکي انجام دهد، بی‌گمان خدا، سپاسگزار و آگاه است.»
و می‌فرماید: ﴿إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضْعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ﴾ [التغابن: ۱۷]. یعنی: «اگر به خدا قرض الحسنه‌ای بدهید، آن را برایتان چند برابر می‌سازد و شما را می‌آمزد؛ خداوند، سپاسگزار و بردبار است.»
همچنین می‌فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا﴾ [النساء: ۱۴۷]. یعنی: «الله، شکرگزار و آگاه است.»

(الشاکر) و (الشکور)، جزو نام‌های خدا هستند. بدین معنا که تلاش کسانی را که برای او کار کرده‌اند، بی‌مزد نمی‌گذارد و ضایع نمی‌گرداند. پس خداوند، پاداش کسی را که کار نیک انجام دهد، ضایع نمی‌کند. چنانچه در کتاب خود و سنت پیامبرش خبر داده که یک نیکي را تا ده برابر و تا هفتصد برابر افزایش می‌دهد و این، قدردانی و سپاسگزاری خدا برای بندگانش می‌باشد. از اینرو سختی‌ها و ناگواری‌هایی را که بندگان به خاطر او متحمل می‌شوند، مورد توجه دارد و هر کس برای او کاری انجام دهد، پاداش او را بیش از اندازه کارش می‌دهد و هرکس، چیزی را به خاطر او رها کند، در عوض آن، چیز بهتری به او عنایت می‌نماید؛ اوست که به مؤمنان توفیق می‌دهد تا در جهت رضامندی او گام بردارند و سپس به خاطر این کار، آن‌ها را سپاس می‌گزارد و از خوبی‌ها و نعمت‌هایش به آنها چیزهایی عطا می‌کند که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی مانند آن را نشنیده و در دل هیچ انسانی تصور آن خطور نکرده است؛ بدون تردید هیچیک از این‌ها، حقی نیست که بر خداوند واجب باشد. بلکه خداوند از روی جود و بزرگواری، آن را بر خود واجب نموده است.^(۱)

قطعاً هیچکس برتر از خداوند نیست که چیزی را بر او لازم نماید. چنانچه می‌فرماید: ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۳]. یعنی: «مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد، ولی دیگران مورد بازخواست قرار می‌گیرند.»

پس پاداش دادن به فرمانبردار و کیفر دادن گناهکار، بر خداوند واجب نیست؛ بلکه پاداش، فقط فضل و احسان خداست و کیفر دادن، عدالت و حکمت او می‌باشد؛ اما خداوند عَلَيْكُمْ هر چیزی را که می‌خواهد بر خود واجب نموده است؛ از اینرو به مقتضای وعده‌اش که خلاف نمی‌شود، هر آنچه را بر خود واجب قرار دهد، بر او واجب می‌گردد؛ همانطور که خداوند متعال، فرموده است: ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [الأَنْعَامُ: ۵۴]. یعنی: «بر خویشتن رحمت واجب نموده است که هر کس از شما از روی نادانی دچار لغزشی شد، ولی بعد از آن توبه کرد و اصلاح نمود، (خداوند عذر تقصیر او را می‌پذیرد). چراکه او، آمرزگار مهربان است.»

و می‌فرماید: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الروم: ۴۷]. یعنی: «و همواره یاری مؤمنان، بر ما واجب بوده است.»

اهل سنت بر این باورند که بندگان، حق واجب بر خداوند ندارند و هر حقی باشد، خداوند است که آن را بر خود واجب قرار داده؛ از اینرو هرکس، عملی مخلصانه و طبق سنت و شیوه پیامبر ﷺ انجام دهد که این دو (یعنی اخلاص و پیروی از پیامبر ﷺ) در انجام دادن عمل (برای پذیرفته شدن اعمال شرط هستند^(۱))، عمل او نزد خداوند، ضایع نمی‌شود.

پس نعمتهایی که بندگان از آن برخوردار می‌شوند و بلاهایی که از آنها دور می‌گردد، به فضل و کرم خداست؛ اگر به آنها نعمت بدهد، از فضل و احسان اوست و اگر آنها را عذاب بدهد، بر اساس عدالت و حکمت خویش چنین می‌کند و با این حال همواره ستوده و مورد ستایش می‌باشد^(۲).

السید، الصمد

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝﴾ [الإِخْلَاصُ: ۱-۲]. یعنی: «بگو: الله، یگانه یکتاست؛ الله، سرور والا، برآورنده امیدها و برطرف کننده نیازمندی‌ها است.»

۱- شرح النونية هراس ۹۸/۲ و ن.ک: توضیح المقاصد.

۲- الحق الواضح المبين ص ۷۲.

پیامبر ﷺ فرموده است: «السید الله تبارک وتعالی»^(۱) یعنی: «سید، الله تبارک و تعالی است».

(السید) به آقا، مالک، شریف، فاضل، بزرگوار و بردبار و رئیس و به کسی که اذیت و آزار قومش را تحمل می‌نماید، گفته می‌شود و خداوند ﷻ سید است که بندگان در اختیار او هستند و سیادت همه در حقیقت از آن خداست و خلاق، بندگان اویند. سیادت خداوند، مانند سیادت و ریاست ضعیف بندگان نیست^(۲).

(الصمد) یعنی سرور و والایی که همه مخلوقات، با کرنش و فروتنی و نیازمندی برای رفع نیازها و دفع بلاها به او روی می‌کنند و او، کسی است که در علم و حکمت و بردباری و توانایی و عظمت و مهربانی و سایر صفاتش، کامل است؛ پس صمد یعنی کسی که صفات او کامل است و مخلوقات در همه نیازهای خود به او روی می‌کنند^(۳). پس او، آقا و سروری است که در سیادت و سروریش کامل است؛ دانایی است که در دانایی خویش کامل است و بردباری است که بردباریش، کامل می‌باشد؛ توانگری است که در توانگری و بی‌نیازیش کامل است و جباری می‌باشد که در جباریت خود کامل است؛ شریفی است که شرافت او، کامل می‌باشد. بزرگی است که در شکوه و عظمت خویش دارای کمال است و حکیمی است که حکمت او، کامل می‌باشد؛ او، ذاتی است که در انواع شرافت و سیادت، دارای کمال است؛ تنها خداست که این صفت را دارد و این صفت، شایسته کسی جز او نیست و هیچ چیزی همانند او نمی‌باشد؛ پاک است خداوند یگانه و قهار^(۴).

القاهر، القهار

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [الرعد: ۱۶].

یعنی: «بگو: خدا، آفریننده همه چیز است و او، یکتا و تواناست».

۱- ابوداود ۲۵۴/۴ و احمد ۲۴۱/۳ و ۲۵/۴ و اسناد آن، صحیح است؛ ن.ک: فتح المجید ص ۶۱۳ با تحقیق ارناؤوط.

۲- النهایة فی غریب الحدیث ابن اثیر ۴۱۸/۲؛ ن.ک: عون المعبود شرح سنن ابی داود ۱۶۱/۱۳.

۳- الحق الواضح المبین ص ۷۵.

۴- شرح النونیه ابن قیم، هراس ۱۰۰/۲ و توضیح المقاصد و تصحیح القواعد ۲۳۲/۲.

و می‌فرماید: ﴿يَوْمَ هُمْ بَرْزُورُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُم شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿١٦﴾﴾ [غافر: ۱۶]. یعنی: «روز رویارویی، روزی است که مردمان، ظاهر و آشکار می‌شوند و چیزی از ایشان بر خدا پنهان نمی‌ماند؛ ملک و حکومت امروز از آن کیست؟ (پاسخ داده می‌شود که) از آن خداوند یکتای چیره و توانا است.»

و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۚ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١٨﴾﴾ [الأنعام: ۱۸]. یعنی: «او، بر سر بندگان خود مسلط است و او، حکیم بس آگاه می‌باشد.»

او، ذاتی است که بر تمام جهان هستی چیره و غالب می‌باشد و همه مخلوقات در برابر او تسلیمند. عناصر جهان بالا و پایین، تسلیم قدرت او هستند؛ لذا هیچ چیزی رخ نمی‌دهد و هیچ چیزی از حرکت باز نمی‌ایستد، مگر به فرمان او؛ هر آنچه او بخواهد، می‌شود و آنچه او نخواهد، انجام نمی‌پذیرد و همه آفریده‌ها، ناتوان و نیازمند خدا هستند و مالک سود و زیان و خیر و شرّی برای خود نیستند. چیرگی و توانایی خداوند، مستلزم حیات و قدرت اوست و از آنجا که حیات و قدرت و توانایی‌اش، کامل است، قهر و چیرگی او نیز کامل می‌باشد^(۱). چون اگر این صفات سه‌گانه نمی‌بودند، او، چیرگی و تسلط نمی‌داشت^(۲).

الجَبَّارُ

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ﴾ [الحشر: ۲۳]. یعنی: «الله، ذاتی است که جز او پروردگار و معبود بحق نیست؛ او، فرمانروا، منزّه، بی‌عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار شکوهمند و والامقام است.»

جبار، به عنوان یکی از نام‌های نیک خداوند، سه معنی دارد:

۱- او، ذاتی است که حالت ناتوان را نیکو می‌گرداند و بر هر دلی که برای او شکسته است، مرحم می‌گذارد و شکسته را پیوند می‌دهد؛ فقیر را توانگر می‌نماید؛ سختی را برای انسانی که در تنگدستی و سختی قرار گرفته، آسان می‌کند؛ به فرد مصیبت دیده توفیق صبر و پایداری می‌دهد و در عوض مصیبتی که به او رسیده، به او بزرگ‌ترین پاداش را عطا می‌کند، البته اگر بنده

۱- الحق الواضح المبين ص ۷۶.

۲- شرح النونية هراس ۱۰۱/۲.

وظیفه خود را به هنگام برخورد با مصیبت انجام داده باشد. همچنین بر دل کسانی که در برابر عظمت و شکوه او شکسته و فروتن هستند، بطور ویژه‌ای مرحم می‌گذارد؛ دل دوستانش را از کرامت‌ها و معارف و حالات ایمانی سرشار می‌گرداند و بدین سان به آنان رسیدگی می‌نماید؛ پس مرحم سوخته دلان راه او، نزدیک است و هرگاه فردی در دعا بگوید: «اللَّهُمَّ اجبرني»، منظورش، همین جبران و رسیدگی است که حقیقت آن، اصلاح بنده و دور نمودن همه ناگواری‌ها از اوست.

۲- جبار یعنی اینکه او، بر هر چیزی توانا و مسلط است و هر چیزی در برابر او فروتن می‌باشد.

۳- و معنی سوم جبار این است که او، برتر و بالاتر از هر چیزی می‌باشد. پس جبار، مفهوم مهربان و توانای برتر را دربر دارد.

۴- و گاهی معنای چهارم جبار مورد نظر است و آن، یعنی برتر و بالاتر از هر بدی و کمبود و برتر از اینکه کسی همانند او باشد و بالاتر از اینکه همتا یا ضدی داشته یا در ویژگی‌ها و حقوق خود شریکی داشته باشد^(۱).

الحسیب

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [النساء: ۶]. یعنی: «و کافی است الله، حسابرس و مراقب باشد».

و می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْخُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾ [الأنعام: ۶۲]. یعنی: «هان! فرمان و داوری، از آن خدا است و بس و او، سریع‌ترین حسابگران است».

۱- خداوند، بندگان را برای تحصیل امور مهم دینی و نیز زمینه دستیابی به منافع و دور کردن زیان‌های دنیوی، بس است.

۲- و حسیب به معنی خاص‌تر، یعنی اینکه خداوند، بنده پرهیزگار و کسی را که بر او توکل نموده، بس است و این کفایت، دین و دنیای او را بهبود می‌بخشد.

۳- همچنین حسیب، ذاتی است که اعمال خوب و بد بندگان را ثبت و ضبط

۱- الحق الواضح المبين ص ۷۷، و ن.ک: شرح النونية هراس ۱۰۲/۲ و ن.ک: توضیح المقاصد ۲۳۳/۲.

می‌نماید و آنها را بر اساس آن محاکمه و محاسبه می‌کند؛ اگر اعمالشان خوب باشد، به آنها پاداش نیک می‌دهد و اگر بد باشد، آنان را مجازات می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴]. یعنی: «ای پیغمبر! خدا، برای تو و برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند، کافی و بسنده است».

پس به هر اندازه که بنده، در ظاهر و باطن از پیامبر ﷺ پیروی نماید و بندگی خدا را انجام دهد، به همان اندازه مورد حمایت و کفایت الهی قرار می‌گیرد^(۱).

الهدای

اللہ ﷻ می‌فرماید: ﴿وَكَفَىٰ بَرِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۱]. یعنی: «و همین بس که خدای تو، راهنما و یاور باشد».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الحج: ۵۴]. یعنی: «قطعاً خداوند، مؤمنان را به راه راست هدایت و راهنمایی می‌کند».

هادی، یعنی ذاتی که بندگانش را به سوی تمام منافع راهنمایی می‌کند و یا به راهی سوق می‌دهد که از زیان بدور باشند و به آنها چیزهایی می‌آموزد که نمی‌دانند و آنان را به سوی توفیق و درستکاری رهنمون می‌سازد و پرهیزگاری را به آنان الهام می‌کند و دل‌هایشان را به سوی خود معطوف می‌دارد که بدین سان به سوی او برمی‌گردند و از فرمان او اطاعت می‌کنند^(۲).

هدایت عبارتست از: راهنمایی کردن با لطف و مهربانی؛ خداوند، انسان را به چهار صورت هدایت می‌کند^(۳):

اول: هدایتی که شامل هر فرد مکلف است؛ مانند عقل و هوشیاری و دانستن‌های ضروری که هر کس، به اندازه خود از این چیزها برخوردار است؛ آنگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْفَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ [طه: ۵۰]. یعنی: «پروردگار

۱- الحق الواضح المبين ص ۷۸ و شرح النونية هراس ۱۰۳/۲.

۲- تفسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان ۶۳۱/۵.

۳- بدائع الفوائد ۳۶/۲ - ۳۸.

ما، آن ذاتی است که هر چیزی را وجود بخشیده و سپس رهنمودش کرده است».

دوم: اینکه با دعوت و فرا خوان مردم بوسیله پیامبران و فرستادن کتاب‌ها، آنها را هدایت می‌کند؛ خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ [السجدة: ۲۴]. یعنی: «و از میان آنان (بنی اسرائیل) پیشوایانی پدیدار کردیم که به فرمان ما راهنمایی می‌نمودند».

سوم: هدایت توفیقی است و مختص کسانی می‌باشد که هدایت یافته‌اند و در آیه ۱۷ سوره محمد، همین نوع هدایت، مورد نظر است؛ آنجا که خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى﴾ [محمد: ۱۷]. یعنی: «و کسانی که راهیاب شدند، به هدایت آنها افزود».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ [التغابن: ۱۱]. یعنی: «هرکس، به خدا ایمان بیاورد، قلب او را هدایت می‌دهد».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ﴾ [یونس: ۹]. یعنی: «کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، پروردگارشان آنها را به سبب ایمانشان هدایت می‌کند».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ [العنكبوت: ۶۹]. یعنی: «کسانی که در راه ما جهاد و تلاش نمودند، آنان را به راه‌های خود هدایت می‌نماییم».

چهارم: هدایت در آخرت به سوی بهشت؛ چنانکه در آیات ذیل، همین نوع هدایت، منظور می‌باشد:

﴿سَيَهْدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بِأَلْحَمِّهِ﴾ [محمد: ۵]. یعنی: «آنان را هدایت خواهد کرد و کارشان را اصلاح می‌نماید».

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا﴾ [الأعراف: ۴۳]. یعنی: «ستایش خداوندی را که ما را بدین (نعمت جاودانه) رهنمون ساخت».

این هدایت‌های چهارگانه، به دنبال همدیگر قرار دارند؛ پس هر کس، هدایت نوع اول را دارا نباشد، هدایت نوع دوم را بدست نخواهد آورد؛ بلکه مکلف کردن او درست نیست و هر کس هدایت نوع دوم را نداشته باشد، هدایت نوع سوم و چهارم را بدست نخواهد آورد. هر کس، هدایت چهارم نصیب او شود، هدایت سه گانه پیش از آن را دارا

بوده است و کسی که هدایت سوم را به دست آورده باشد، دو نوع هدایت پیش از آن را داشته است.

اما برعکس، گاهی هدایت اول بدست می‌آید، اما هدایت دوم و سوم به دست نمی‌آید. انسان، نمی‌تواند کسی را هدایت کند مگر با دعا و نشان دادن راه‌های هدایت. چنانچه در آیات زیر به هدایت نوع دوم، اشاره شده است:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الشوری: ۵۲]. یعنی: «تو، به راهی راست، هدایت می‌کنی».

﴿يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ [الأنبياء: ۷۳]. یعنی: «به فرمان ما راهنمایی می‌نمودند».

﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد: ۷]. یعنی: «و هر قومی را دعوتگری است».

در آیه ۵۶ سوره قصص، به سایر انواع هدایت اشاره می‌شود؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ [القصص: ۵۶]. یعنی: «بی‌گمان تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی».

الله، ذاتی است که تمام اقوال و افعالش، هدایت می‌باشد؛ او، فرد حیران و گمراه را راهنمایی می‌کند و او را بوسیله بیان، آموزش و توفیق، به راه راست هدایت می‌نماید. گفته‌های تقدیری خداوند که با آن، اشیاء را به وجود می‌آورد و به تدبیر امور می‌پردازد، همه، حقند؛ چون حکمت و خوبی و درستکاری را در بردارند. گفته‌های شرعی و دینی او، همان گفته‌هایش می‌باشد که در کتاب‌های خود گفته و بر زبان پیامبران خود اظهار داشته است و مشتمل بر صداقت کامل در اخبار و عدالت کامل در امر و نهی می‌باشد و هیچکس از خداوند راستگوتر نیست و هیچکس از او سخن بهتری نمی‌گوید: ﴿وَوَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ [الأنعام: ۱۱۵]. یعنی: «فرمان پروردگارت، صادقانه و دادگرانه انجام می‌پذیرد».

این، بزرگ‌ترین چیزی است که بندگان، بوسیله آن هدایت می‌شوند و بلکه برای هدایت، راهی جز این نیست و هر کس، هدایت را در غیر این بجوید، خداوند عَزَّوَجَلَّ او را گمراه می‌سازد و هرکس آن را مایه هدایت نپندارد، هدایت یافته نیست. پس با گفتار و کلمات خداوندی، هدایت علمی به دست می‌آید؛ یعنی حقایق و اصول و فروع و منافع و زبان‌های دینی و دنیوی در پرتو آن مشخص و روشن می‌گردند و نیز بوسیله آن، هدایت عملی تحقق می‌یابد. دستورات و گفته‌های الهی هستند که انسان را تزکیه و

دل‌ها را پاک می‌گردانند و به شایسته‌ترین کارها و بهترین اخلاق فرا می‌خوانند و انسان را به تمام زیبایی‌ها تشویق می‌نمایند و از همه زشتی‌ها برحذر می‌دارند؛ پس هر کس، در پرتو آن، راه هدایت را در پیش بگیرد، راهیاب خواهد بود و هرکس، از آن روی برتابد، گمراه است.

خداوند، پس از بعثت پیامبران و فرو فرستادن کتاب‌هایی که مشتمل بر هدایت کامل می‌باشند، هیچ دلیل و حجتی برای کسی باقی نگذاشته است. چه بسیار گمراهانی که خداوند، آنها را به فضل خویش هدایت نموده است. بویژه کسانی که از ته دل از او خواسته‌اند تا آنها را هدایت نماید و دانسته‌اند که تنها اوست که هدایت می‌نماید^(۱).

هرجا خداوند، بیان داشته که او، کافران و ستمگران را از هدایت محروم نموده، منظور هدایت نوع سوم و چهارم است و آن، یعنی (هدایت توفیق و الهام) که مختص هدایت یافتگان می‌باشد و نیز هدایت چهارم، منظور است که پاداش اخروی و ورود به بهشت می‌باشد. مانند اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۲۵۸]. یعنی: «خداوند، گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند».

و می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [النحل: ۱۰۷]. یعنی: «این، برای آن است که آنها، زندگانی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و خداوند، کافران را هدایت نمی‌کند».

منظور از راهنمایی و هدایتی که خداوند، آن را از توان پیامبر ﷺ و انسان خارج دانسته، غیر از دعا و نشان دادن راه می‌باشد. بلکه منظور سایر انواع هدایت مانند بخشیدن عقل و توفیق دادن و وارد کردن به بهشت می‌باشد که در دست پیامبر ﷺ نیست؛ چنانچه خداوند ﷻ، می‌فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي﴾ [البقرة: ۲۷۲]. یعنی: «هدایت آنان، بر تو واجب (و در توان تو) نیست؛ (تو فقط تبلیغ می‌کنی) و البته خداوند، هر کس را که بخواهد، هدایت می‌کند».

از خداوند می‌خواهم که ما را به آنچه دوست دارد و می‌پسندد، هدایت کند؛ یاری از او خواسته می‌شود و توکل ما بر اوست^(۲).

۱- الحق الواضح المبين ص ۷۸-۷۹ و ن.ک: شرح النونية هراس ۱۰۳/۲.

۲- المفردات فی غریب القرآن، اصفهانی؛ ص ۵۳۹ با اندکی تصرف.

الْحَكْم

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ [الأعراف: ۸۷]. یعنی: «منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند و او، بهترین داوران است».

و می‌فرماید: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾ [الأنعام: ۱۱۵]. یعنی: «فرمان پروردگارت، صادقانه و دادگرانه انجام می‌پذیرد؛ هیچکس نمی‌تواند فرمان‌های او را دگرگون کند».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ [النحل: ۹۰] یعنی: «خداوند به دادگری و نیکوکاری و نیز بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد».

و پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكْمُ وَإِلَيْهِ الْحُكْم»^(۱) یعنی: «خداوند، قاضی و داور است و حکم و داوری به او برمی‌گردد».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا﴾ [الأنعام: ۱۱۴]. یعنی: «آیا جز خدا را قاضی کنم؟ و حال آنکه اوست که کتاب را برای شما نازل کرده و (حلال و حرام، حق و باطل و هدایت و ضلالت، در آن) مشروح و روشن شده است؟».

خداوند است که در دنیا و آخرت، میان بندگان به عدالت، داوری می‌نماید؛ او به اندازه ذره‌ای ستم نمی‌کند و بار گناه کسی را بر دوش کسی دیگر نمی‌گذارد و بنده را بیش از میزان گناهش مجازات نمی‌کند و هر حقی را به صاحب آن می‌دهد.

الله ﷻ، در تدبیر و تقدیر خویش، عادل است و کارهایش، دادگرانه می‌باشد و همه کارهای او طبق قوانین عدالت انجام می‌شود و در آن کوچک‌ترین شائبه ستم وجود ندارد. تمام کارهای او، یا فضل و رحمت اویند یا طبق عدالت و حکمت او انجام می‌شوند. خواری و عذابی که در دنیا و آخرت از سوی خداوند به گناهکاران و تکذیب‌کنندگان وحی می‌رسد، در حقیقت نتیجه اعمال خودشان می‌باشد و آنان، سزاوار چنین خفت و

۱- ابوداود ۲۸۹/۴ و نسائی ۲۲۶/۸ با سند جید؛ ن.ک: فتح المجید بشرح کتاب التوحید با تحقیق عبدالقادر ارناؤوط، ص ۵۱۷.

عذابی هستند؛ چراکه خداوند، بنده را به خاطر ارتکاب گناه، کیفر می‌دهد و زمانی بنده به عذاب الهی گرفتار می‌شود که بر او اقامه حجت شده باشد. تمام گفته‌های خداوند، عدالت است؛ پس او بندگان را جز به آنچه که منفعت محض است یا فایده و نفع، در آن بیشتر می‌باشد، فرمان نمی‌دهد و آنها را تنها از کاری باز می‌دارد که زیان خالص است یا زیانش از سود آن بیشتر می‌باشد. همچنین داوری خداوند میان بندگان در روز قیامت و وزن نمودن کارهایشان، از روی عدالت است و ستمی در آن نیست^(۱). چنانچه می‌فرماید: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ﴾ [الأنبياء: ۴۷]. یعنی: «و ما ترازوی عدل و داد را در روز قیامت خواهیم نهاد، و اصلاً به هیچکس کم‌ترین ستمی نمی‌شود و اگر به اندازه دانه خردلی باشد، آن را حاضر و آماده می‌سازیم و کافی است که ما حسابرس و حسابگر باشیم».

خدای متعال، در وصف، در کار، در گفتار و در حکم خویش، عادل است و این، معنی گفته خداوند است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [هود: ۵۶] یعنی: «بی‌گمان خدای من، بر صراط مستقیم (جاده عدل و عدالت) قرار دارد».

گفته‌های او، راست است و کارهایش در میان عدالت و فضل می‌باشد؛ لذا همه کارهایش، درست است و حکم و قضاوت او، در میان بندگان در آنچه اختلاف کرده‌اند، عادلانه است که به هیچ صورت در آن ستمی وجود ندارد و همچنین احکام پاداش و کیفر، دادگرانه می‌باشد^(۲).

القدوس، السلام

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ﴾ [الحشر: ۲۳]. یعنی: «الله، ذاتی است که جز او پروردگار و معبود بحق نیست؛ او، فرمانروا، منزّه و بی‌عیب و نقص است».

(القدوس) و (السلام)، معنی هر دو، به هم نزدیک است. قدوس از (قدس) گرفته شده است. قدس، یعنی او را منزّه دانست و ضمن بزرگداشت و تعظیم، او را از بدی دور

۱- شرح النونية هراس ۱۰۴/۲.

۲- الحق الواضح المبين ۸.

داشت. و سلام از سلامت گرفته شده؛ پس خداوند متعال از اینکه مخلوقی، همانند او باشد و نیز از هرگونه نقص و کمبود و از هر آنچه با کمال او منافات دارد، سالم و بدور است^(۱).
 لذا او، مقدس و معظم است و از هرگونه بدی و نقصی پاک می‌باشد؛ همچنین از اینکه یکی از آفریده‌هایش همانند او باشد و از هرگونه کمبود و نقص متضاد با کمالش، سالم و بدور است. او، از هر عیب و نقصی منزّه می‌باشد و بالاتر از این است که همانند یا شبیه و یا همتا یا مخالفی داشته باشد. صفات او نیز از هر عیب و نقصی پاکند و کمال منزّه دانستن او، این است که صفات کبریا و بزرگی برای او ثابت باشد؛ زیرا منظور از منزّه دانستن خداوند، این است که کمال او از گمان‌های بد محفوظ باشد؛ مانند گمان جاهلیت که در مورد او گمان بد می‌بردند؛ گمانی که شایسته او نبود. هرگاه بنده، پروردگارش را ستایش کند و بگوید: «سبحان الله» یا «تقدس الله» یا «تعالی الله»، گویا او، سالم بودن خداوند از هر عیب و نقصی را می‌ستاید و هر کمالی را برای او ثابت می‌کند^(۲).

امام ابن قیم رحمته درباره اسم «السلام» می‌گوید: خداوند، بیش از هر چیزی که به این اسم نامیده شده، سزاوار نام است؛ چون او، از هر عیب و نقصی، از هر جهت پاک است؛ لذا او، از هر نظر سلام حقیقی می‌باشد؛ اما سالم بودن مخلوق، حقیقی و ذاتی نیست.
 بنابراین خداوند در ذات خود از هر عیب و نقصی که به خیال کسی می‌آید، سالم و پاک است و صفات او از هر عیب و نقصی پاکند و کارهایش از هرگونه عیب، نقص، شر، ستم و کاری که بر خلاف حکمت انجام شود، پاک و سالم می‌باشند؛ بلکه او از هر جهت سالم و بی‌عیب است. از اینرو خداوند، بیش از همه سزاوار این اسم است و این، حقیقت تنزیه و تقدیس می‌باشد که او، خودش را با آن منزّه قرار داده و پیامبرش، او را بدان منزّه دانسته است. پس او از داشتن فرزند یا همسر یا همتا و همانند یا شریک، پاک است. بنابراین هرگاه به یکایک صفاتش بنگری، می‌بینی که یکایک صفاتش، از هر آنچه که با کمال آن منافات دارد، پاک است. لذا حیات او پاک و بدور از مرگ و خوابیدن است و نیز پایداری و توانایی‌اش، از عیب خستگی بدور و سالم می‌باشد و علم و آگاهی او، از غفلت و فراموشی یا نیاز به تفکر و یادآوری، پاک و سالم است. همچنین

۱- شرح النونية ۱۰۵/۲.

۲- الحق الواضح المبين ص ۸۱ - ۸۲.

اراده او، بیرون از حکمت و مصلحت نیست و سخنان او، از دروغ و ستم پاک می‌باشند؛ بلکه سخنانش، در کمال عدالت و راستی قرار دارند. و بی‌نیازی او، سالم و بدور از این است که نیازمندی، در آن راهی داشته باشد؛ بلکه همه به او نیازمندند و او از همه بی‌نیاز است. خداوند، در فرمانروایی‌اش هیچ شریک، یاور و یا مخالفی ندارد و کسی بدون اجازه‌اش نمی‌تواند نزد او شفاعت کند. و در الوهیت شریکی ندارد، بلکه او، تنها معبود برحق می‌باشد؛ بردباری و عفو و گذشت و آمرزش او، پاک است از اینکه از روی نیازمندی یا خواری انجام شود؛ بلکه فقط بزرگواری و احسان و کرم اوست. همچنین عذاب او و انتقام گرفتنش و سرعت کیفر دادنش، پاک است از اینکه از روی ستمگری یا خالی کردن عقده یا از روی درشتی و سنگدلی انجام شود؛ بلکه عذاب و بخشش و عطای او، حکمت و عدالت اوست که هر چیز را در جایش قرار می‌دهد و همچنانکه به خاطر پاداش‌ها و نعمت‌هایش سزاوار ستایش است، همانطور به خاطر عذاب و کیفر دادنش نیز مستحق حمد و ستایش می‌باشد؛ بلکه اگر او، پاداش را در جای کیفر قرار دهد، این با حکمت و قدرت او، منافات دارد. لذا کیفر دادن در جای آن از دادگری و حکمت و قدرت اوست و او، سالم و پاک است از آنچه که دشمنان جاهل او درباره‌اش گمان می‌برند. همچنین قضا و تقدیر او، از بیهودگی و ستم، پاک و سالم است و شریعت و دین او، از تناقض و اختلاف و آشفتگی و مخالف بودن با منافع بندگان، پاک و سالم است؛ بلکه شریعت او، سراسر حکمت و رحمت و مصلحت و عدالت است. همچنین بخشش او، از اینکه در عوض چیزی داده شود یا از روی نیاز انجام پذیرد، پاک و سالم است. و ندادن او، از روی بخل و تنگ چشمی نیست؛ بلکه بخشش و دادن او، احسان محض است و به هرکس هر چه می‌بخشد، برای این نیست که در عوض، چیزی از او بگیرد یا به او نیازی داشته باشد و ندادن او، عدالت و حکمت محض است که بخل و ناتوانی در آن وجود ندارد.

استوای او بر عرش، برای این نیست که او به چیزی نیاز دارد که او را حمل نماید یا او بر آن قرار بگیرد؛ بلکه عرش و حاملان آن به او نیازمندند. پس او از عرش و حاملان آن و از همه چیز بی‌نیاز است و در استوا و بالا بودن خدا بر عرش، شائبه محدود بودن یا نیازمند بودن به عرش و اینکه چیزی، او را احاطه نماید، نیست؛ بلکه خداوند، قبل از وجود عرش بوده، به عرش نیازی نداشته و او، توانگر و ستوده است. البته استوای او بر عرش و مستولی بودن او بر آفریده‌هایش، از موجبات پادشاهی و چیرگی اوست؛

بی‌آنکه به عرش یا به چیزی دیگر نیاز داشته باشد.

نزول و پایین آمدن او در هر شب به آسمان دنیا از آنچه منافی علو و برتری او یا با بی‌نیازیش می‌باشد، پاک و سالم است و کمال او، پاک و بدور از تمام چیزهایی است که منکرین صفات و اهل تشبیه گمان می‌برند و او پاک و بدور است از اینکه تحت چیزی باشد یا در چیزی محدود.. پاک و منزّه است پروردگار ما از تمام آنچه که با کمال او متضاد است. توانگری و شنوایی و بینایی او، از هر آنچه که اهل تشبیه گمان می‌برند یا منکرین صفات، به زبان می‌آورند، پاک و سالم است. دوستی خداوند، با دوستانش پاک و بدور است از اینکه از روی ضعف و خواری انجام شود؛ آنگونه که مخلوق با مخلوق دوستی می‌نماید؛ بلکه خداوند، از روی مهربانی و احسان و نیکویی، اولیای خویش را دوست می‌دارد. چنانچه می‌فرماید: ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُ وَلِيٌّ مِّنَ الدُّلِّ﴾ [الإسراء: ۱۱۱]. یعنی: «بگو: حمد و سپاس خداوندی را سزااست که برای خود فرزندی برنگزیده و در فرمانروایی و مالکیت، نیازی انتخاب ننموده و یآوری به خاطر ناتوانی نداشته است».

پس خداوند، این را نفی نکرد که به صورت مطلق، دوستی داشته باشد؛ بلکه به بیان این نکته پرداخت که او، از روی ضعف، هیچکس را به دوستی نگرفته است. محبت خدا با دوستانش از آنچه که در محبت مخلوقات با همدیگر است، پاک و بدور می‌باشد؛ مردم، با همدیگر دوستی می‌کنند، چون به یکدیگر نیاز دارند یا گاهی فرد تملق می‌نماید یا می‌خواهد با نزدیک شدن به شخص، استفاده ببرد؛ اما محبت خدا از چنین شائبه‌هایی پاک و سالم است. خداوند از عیب‌هایی که منکران صفات، به او نسبت می‌دهند، پاک و بدور است. همچنین خداوند، چیزهایی را به خود نسبت داده و از چهره و دست خود سخن گفته است؛ دست و چهره او، از آنچه که منکران صفات یا اهل تشبیه می‌گویند، پاک و بدور است.

ببینید که اسم خدا، «السلام»، چگونه همه آنچه را که خداوند، از آن منزّه و پاک است، در بردارد و چه بسیارند کسانی که این اسم را حفظ کرده‌اند، اما اسرار و مفاهیم این اسم را نمی‌دانند^(۱).

الْبَرُّ، الْوَهَّابُ

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴾ [الطور:

۲۸]. یعنی: «ما پیش از این او را به فریاد می‌خواندیم؛ واقعاً او، نیکوکار و مهربان است».

و می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ

الْوَهَّابُ﴾ [آل عمران: ۸]. یعنی: «پروردگارا! دل‌های ما را منحرف مگردان بعد از آنکه ما

را راهنمایی نموده‌ای و از جانب خود رحمتی به ما عطا کن؛ بی‌گمان بخشایشگر تویی، تو».

البر الوهاب، جزو نام‌های خدا هستند. بخشش و کرم و نیکوکاری خداوند، تمام

جهان هستی را در بر گرفته است. لذا او، همواره احسان و نیکی می‌نماید و

بخشش‌های او گسترده و بی‌شمار است؛ نیکوکاری، صفت اوست و آثار این صفت، تمام

نعمت‌های ظاهری و باطنی است. از اینرو هیچ مخلوقی، به اندازه یک چشم به هم

زدن، نمی‌تواند از احسان و نیکوکاری الله ﷻ بی‌نیاز باشد.

احسان او، عام و خاص است:

۱- احسان عام او؛ چنانچه خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾

[الأعراف: ۱۵۶]. یعنی: «و رحمت من، همه چیز را در بر گرفته است».

﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا﴾ [غافر: ۷]. یعنی: «پروردگارا! مهربانی و دانش تو،

همه چیز را فرا گرفته است».

﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ [النحل: ۵۳]. یعنی: «آنچه از نعمت‌ها دارید، همه از

سوی خداست».

در احسان عام خدا، نیکوکار و بدکار، مشترکند و اهل آسمان و زمین و مکلفین و

...، همه، از آن برخوردارند.

۲- احسان خاص خداوند، همان رحمت و نعمت او بر پرهیزگاران است؛ چنانچه

می‌فرماید: ﴿فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا

يُؤْمِنُونَ﴾ [الذین یتبعون الرسول الّتی الّامی] [الأعراف: ۱۵۶-۱۵۷]. یعنی: «آن

را برای کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند و زکات بدهند و به آیات ما

ایمان بیاورند؛ کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده (خدا) پیغمبر امی».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأعراف: ۵۶] یعنی: «بی‌گمان رحمت الله، به نیکوکاران نزدیک است».

و در دعای سلیمان نبی علیه السلام آمده است: ﴿وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴾ [النمل: ۱۹]. یعنی: «و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره بندگان شایسته ات بگردان».

این رحمت ویژه که پیامبران و پیروانشان، آن را می‌جویند، باعث توفیق ایمان آوردن و تحصیل علم و عمل و بهبود اوضاع و سعادت جاودانگی و موفقیت و رستگاری می‌شود؛ این‌ها، بزرگ‌ترین اهداف انسان‌های برگزیده می‌باشند. و خداوند، دارای صفت جود و بخشش است؛ جود یعنی کثرت فضل و احسان. بخشش و جود خداوند بر دو نوع است:

۱- جود مطلق که همه جهان هستی را در بر گرفته و فضل و کرم و نعمت‌های گوناگون او، آن را پر کرده است.

۲- جود خاص که مخصوص کسانی است که با زبان حال یا با اظهار نیازمندی با زبان، آن را می‌خواهند؛ خواه این جویندگان، نیکوکار یا بدکار و کافر یا مسلمان باشند.

پس هرکس، از خداوند چیزی بخواهد، خداوند، خواسته‌اش را برآورده می‌سازد و آنچه را که طلب نموده، به او می‌دهد؛ زیرا خداوند، نیکوکار بخشنده است: ﴿وَمَا يَكُم مِّن نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ﴾ [النحل: ۵۳]. یعنی: «آنچه از نعمت‌ها دارید، همه از سوی خداست و گذشته از آن، هنگامی که زبانی به شما می‌رسد، او را با ناله و زاری به فریاد می‌خوانید».

این، از جود گسترده و فراوان اوست که در سرای بهشت، نعمت‌هایی برای دوستان خود آماده کرده است که هیچ چشمی، آن را ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل هیچ انسانی خطور نکرده است^(۱).

الرحمن، الرحيم، الكريم،
الاکرم، الرؤوف

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۱﴾ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۲۲﴾﴾ [الفاتحة: ۲-۳]

[۳] یعنی: «ستایش، خداوندی را سزااست که پروردگار جهانیان است؛ بخشنده مهربان است».

و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۗ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾

[النمل: ۴۰]. یعنی: «هرکس، سپاسگزاری کند، تنها به سود خویش سپاسگزاری می‌کند و

هرکس، ناسپاسی نماید، پروردگار من، بی‌نیاز و صاحب کرم است».

نیز می‌فرماید: ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ۗ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [آل عمران: ۳۰]

یعنی: «و خداوند، شما را از (نافرمانی) خودش برحذر می‌دارد و خداوند نسبت به بندگان

مهربان است».

علامه عبدالرحمن بن ناصر سعدي رحمته الله تعالی می‌گوید: معانی الرحمن، الرحيم، البر،

الکريم، الجواد، الرؤوف و الوهاب، به هم نزدیک است و همه، بر متصف بودن خداوند

به مهربانی و نیکوکاری و بخشش و بزرگواری و نیز بر گستردگی رحمت و بخشش او

دلالت می‌نمایند؛ رحمت و بخششی که تمام هستی را به مقتضای حکمت خدا در

برگرفته است و مؤمنان، از این رحمت و بخشش، بهره بیشتر و کامل‌تری دارند.

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۚ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾

[الأعراف: ۱۵۶]. یعنی: «و رحمت من، همه چیز را در برگرفته؛ آن را برای کسانی مقرر

خواهم داشت که پرهیزگاری کنند».

نعمت‌ها و احسان‌های الهی، همه از آثار مهربانی و بخشش و کرم او می‌باشند و

خوبی‌های دنیا و آخرت، همه، از نشانه‌های رحمت او هستند^(۱).

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿۵۱﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿۵۲﴾ عَلَّمَ

الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿۵۳﴾﴾ [العلق: ۳-۵]. یعنی: «بخوان؛ پروردگار تو بزرگوarter و بخشنده‌تر

است. همان خدایی که بوسیله قلم آموخت؛ به انسان چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست».

ابن تیمیه رحمته در تفسیر این آیه می‌گوید: خداوند تعالی بعد از بیان اینکه او، همه چیز را آفریده، خودش را به کرم و بخشش توصیف نموده و خود را بزرگوarter و بخشنده‌تر نامیده تا روشن شود که به مخلوقاتش نعمت می‌دهد و آنان را به اهداف پسندیده می‌رساند؛ چنانچه می‌فرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ۙ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ۗ﴾ [الأعلى: ۲-۳]. یعنی: «همان خداوندی که می‌آفریند و سپس می‌آراید؛ خداوندی که اندازه‌گیری می‌کند و رهنمون می‌سازد».

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْفَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ [طه: ۵۰]. یعنی: «پروردگار ما، آن کسی است که هر چیزی را وجود بخشیده و سپس رهنمودش کرده است».

﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ﴾ [الشعراء: ۷۸]. یعنی: «آن کسی که مرا آفریده، او، مرا راهنمایی خواهد کرد».

پس آفرینش، آغاز کار است و انتهای آن، کرم و بخشش می‌باشد. چنانچه در سوره فاتحه، ابتدا می‌فرماید: ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ یعنی: «پروردگار جهانیان». و سپس می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ [الفاتحة: ۳] یعنی: «بخشنده و مهربان».

کلمه کرم، همه خوبی‌ها را شامل می‌شود و منظور از آن، فقط بخشیدن و دادن نیست؛ بلکه عطا و بخشش، معنی آن را کامل می‌گرداند. خداوند، خودش را توصیف نموده که (اکرم) [یعنی بخشنده‌تر و بزرگوarter] می‌باشد. کلمه (اکرم) با صیغه معرفه آمده است؛ لذا بر این دلالت می‌نماید که تنها او، بخشنده‌تر و بزرگوarter است؛ بر خلاف اینکه اگر می‌گفت: (وربك أكرم) و با صیغه نکره بیان می‌شد، در این صورت بر حصر دلالت نمی‌کرد. (الأكرم) بر حصر دلالت می‌نماید. همچنین نگفت که بزرگوarter و بخشنده‌تر از فلان است؛ بلکه بطور مطلق فرمود که پروردگار، بزرگوarter و بخشنده‌تر است تا این را بیان نماید که بطور مطلق بخشنده‌تر است و این، دال بر اینست که دارای نهایت کرم و بزرگواری است و بالاتر از آن، کرمی نیست و هیچ نقصی در کرم و بزرگواریش وجود ندارد^(۱).

الْفَتَّاحُ

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ﴾ [سبأ: ۲۶]. یعنی: «بگو: پروردگارمان، ما را گرد می‌آورد و سپس در میان ما به حق داوری می‌کند؛ تنها او داور آگاه است».

فاتح یعنی حاکم و قاضی و فتاح صیغه مبالغه است.

پس فتاح یعنی داور نیکوکار و بخشنده. داوری خداوند، بر دو نوع است:

۱- داوری و قضاوت او با فرمان دینی و حکم جزایی‌اش.

۲- داوری او با حکم تقدیری‌اش.

داوری خداوند، با حکم و فرمان دینی‌اش، همان شریعت و قانون اوست که بر زبان پیامبرانش همه نیازهای مکلفین را بیان نموده و آنها، بوسیله آن، در راه راست حرکت می‌کنند. اما داوری‌اش از طریق سزا دادن، این است که میان پیامبران و مخالفانشان و میان دوستان و دشمنانشان داوری می‌نماید و پیامبران و پیروانشان را مورد بزرگداشت قرار می‌دهد و نجات می‌دهد و دشمنانشان را خوار می‌گرداند و مجازات می‌کند.

همچنین روز قیامت در میان خلائق داوری می‌نماید؛ آنگاه که به هر کس، بطور کامل پاداش کارش را می‌دهد. اما داوری تقدیری‌اش، خیر و شر و سود و زیانی است که برای بندگانش مقرر داشته است. خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [فاطر: ۲]. یعنی: «خداوند، هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری نماید و خداوند، هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد و او، توانا و کار بجا است».

پس خداوند سُبْحٰنَهُ، داور و قاضی داناست که خزانه‌های جود و کرم خویش را برای بندگانش می‌گشاید و عکس این را به سوی دشمنانش سرازیر می‌نماید و این، بر حسب فضل و عدل اوست^(۱).

الرَّزَّاقُ، الرَّاغِقُ

رَزَّاقُ، صیغهٔ مبالغه رازق است تا بر کثرت دلالت نماید و رازق از نام‌های خداوند است. خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ﴾ [الذاریات: ۵۸]. یعنی: «تنها خدا، روزی رسان است».

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ﴾ [هود: ۶]. یعنی: «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی آن، بر عهده خداست».

پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسْعَرُ وَالْقَابِضُ الْبَاسِطُ الرَّزَّاقُ»^(۱) یعنی: «خداوند، قیمت گذار، بازگیرنده، گشایشگر و روزی دهنده است».

خداوند، به دو صورت بندگانش را روزی می‌دهد؛ یکی به صورت عام و دیگری به صورت خاص.

۱- روزی دادن عمومی او، این است که به همه آفریده‌ها آنچه را که در زندگی و حیات خود بدان نیاز دارند، می‌دهد. لذا برای همه، کسب روزی را میسر نموده، به هر عضو کوچک و بزرگی انرژی مورد نیازش را می‌دهد و این، عام است و شامل گناهکار و نیکوکار و مسلمان و کافر می‌شود؛ بلکه انسان‌ها و جن‌ها و فرشتگان و حیوانات را در بر می‌گیرد و از جهتی دیگر نیز در حق مکلفین، عام است. زیرا گاهی این روزی، از راه حلال به دست می‌آید که بنده در بدست آوردن آن دچار رنج و خستگی نمی‌شود و گاهی از راه حرام بدست می‌آید. در هر حال آنچه به دست می‌آید، روزی، نام دارد و گفته می‌شود: خداوند به او روزی داده؛ خواه این روزی را از راه حلال یا از راه حرام بدست بیاورد.

۲- روزی مطلق، نوع دوم نحوه روزی دادن خداوند ﷻ است و آن، روزی خاص می‌باشد؛ به عبارتی این روزی، مفید است و فایده آن، در دنیا و آخرت ادامه دارد و آن، رزقی است که از دست پیامبر ﷺ و بوسیله او به مردم رسیده و خودش بر دو نوع است:

۱- نگا: ابوداود (۲۷۲/۳)؛ ترمذی (۵۹۶/۳)؛ ابن ماجه (۷۴۱/۲)؛ احمد در المسند (۱۵۶/۳ و ۲۸۶) و نیز دارمی (۱۶۵/۲)، روایتی به همین نحو را نقل کرده اند و حدیث صحیحی است؛ ر.ک: صحیح الترمذی (۳۲/۲) و صحیح ابن ماجه (۱۵/۲).

الف: روزی دادن به دل‌ها با علم و ایمان و حقایق آن؛ دل‌ها، به شدت به این نیاز دارند که حق را بدانند و او را بخواهند و خدا را بندگی نمایند تا بدین سان دل‌ها، غنی و توانگر شوند و فقر و نیازشان از بین برود.

ب: روزی دادن به جسم و بدن ما؛ روزی حلالی که بدون رنج و خستگی به دست می‌آید.

پس رزقی که مخصوص مؤمنان است و آنها، آن را می‌خواهند، شامل هر دو می‌باشد؛ بنابراین برای بنده شایسته است که هرگاه از پروردگارش روزی خواست، هر دو مورد را مسألت نماید و معنی (اللهم ارزقني)، همین است که هر آنچه سبب صلاح دلم می‌شود، از قبیل علم و هدایت و معرفت و ایمانی که هر عمل شایسته و اخلاق خوب را در بر دارد و نیز روزی حلال و گوارا و بی‌رنجی که بوسیله آن جسم و روانم، بهبود می‌یابد، به من عطا کن^(۱).

الْحَيِّ الْقَيُّومِ

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. یعنی: «جز الله، خدایی نیست و او، زنده و متصرف است».

و می‌فرماید: ﴿الْم ۱﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۲﴾ [آل عمران: ۱-۲]. یعنی: «الف، لام، میم؛ جز الله، خدایی نیست و او، زنده پایدار است».

و می‌فرماید: ﴿وَعَنْتِ أَلْوَجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ حَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾ [طه: ۱۱۱]. یعنی: «همه چهره‌ها در برابر خداوند همیشه زنده و جاویدان، خضوع و خشوع می‌کنند و کسی که کفر را بر دوش کشد، ناامید می‌گردد».

حي و قیوم، از نام‌های نیک خداوند هستند. در کنار هم بودن این دو اسم، بسیار مناسب است و خداوند، در چند جا از کتابش، این دو را با هم ذکر کرده است؛ چون این دو، تمام صفات کمال را در بردارند. حي (زنده) یعنی کسی که حیات او کامل است و این، همه صفات ذاتی خداوند مانند علم، قدرت، اراده و عظمت و کبریا و دیگر صفات ذات مقدس را شامل می‌شود و قیوم

(پایدار)، یعنی کسی که پایداری اش کامل است و دو معنی دارد:

۱- او، ذاتی است که قائم به ذات خودش می‌باشد و صفات او بزرگند و از همه آفریده‌هایش بی‌نیاز است.

۲- آسمان‌ها و زمین و مخلوقاتی که در آنها هستند، بوسیله او، قایم گشته‌اند؛ اوست که آنها را پدید آورده و آنچه را که مایه بقا و صلاح و قیام آنهاست، فراهم آورده و او، از هر جهت از این مخلوقات بی‌نیاز است و این، مخلوقات هستند که از هر جهت به او نیاز دارند. لذا حی و قیوم، ذاتی است که دارای هر کمالی می‌باشد و آنچه که بخواهد، انجام می‌دهد^(۱).

نور السموات و الارض

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ [النور: ۳۵]. یعنی: «خداوند، روشنگر آسمان‌ها و زمین است و نور خدا، به چلچراغی می‌ماند که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد؛ حباب درخشانی که انگار ستاره‌ای فروزان است و این چراغ (با روغنی) افروخته شود (که) از درخت پربرکت زیتونی است که نه شرقی و نه غربی است؛ انگار روغن آن بدون تماس با آتش، دارد شعله ور می‌شود؛ نوری است بر فراز نوری؛ خدا هرکه را بخواهد، به نور خود رهنمود می‌کند».

پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ»^(۲)

یعنی: «بارخدا! ستایش تو راست؛ تو، نور آسمان‌ها و زمین هستی و نور آنچه در آنهاست».

همچنین فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ ﷻ لَا يَنَامُ وَلَا يَنبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ يَخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ يَرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ حِجَابَهُ النُّورُ لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتِ وَجْهَهُ مَا أَنْتَهِيَ إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ»^(۳) یعنی: «خداوند ﷻ،

۱- الحق الواضح المبين ص ۸۷- ۸۸ و ن.ك: شرح النونية هراس ۱۰۹/۲ و توضيح المقاصد ۲/۲۳۶.

۲- بخاری مع الفتح (۴۶۴/۱۳) و بخاری مع الفتح (۱۱۶/۱۱) و مسلم ۱/۵۳۲.

۳- روایت مسلم (۱۶۱/۱).

نمی‌خواهد و برای او شایسته نیست که بخوابد؛ ترازو را سبک و سنگین می‌کند؛ عمل شب، قبل از روز به سوی او بالا می‌رود و عمل روز، قبل از شب به سوی او بالا می‌رود. حجاب او، نور است؛ اگر آن را دور نماید، انوار چهره‌اش تا آنجا که بینایی اوست، آفریده‌هایش را می‌سوزاند».

علامه عبدالرحمن بن ناصر سعدی رحمته الله می‌گوید: یکی از نام‌ها و صفات خداوند (النور) است که صفت بزرگ اوست.

پس خداوند عز وجل، دارای شکوه و بزرگی و ابهت و جلال است که اگر پرده را از چهره‌اش دور نماید، شکوه و انوار چهره‌اش، آفریدگانش را تا آنجا که بینایی اوست، می‌سوزاند و او، ذاتی است که همه جهان، بوسیله او روشن شده و با نور چهره او، تاریکی‌ها روشن گشته و عرش و کرسی و آسمان‌های هفتگانه و همه جهان هستی، منور شده است.

نور بر دو نوع است:

- ۱- حسی؛ مانند جهان هستی که نورش، از نور اوست.
- ۲- نور معنوی که دل‌ها و ارواح را از کتاب خدا و سنت پیامبرش روشن و منور می‌گرداند. پس علم قرآن و سنت و عمل به آنها، دل‌ها و گوش‌ها و چشم‌ها را روشن می‌نماید و نوری برای بنده در دنیا و آخرت خواهد بود. ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ [النور: ۳۵]. یعنی: «خدا، هر که را بخواهد، به نور خود رهنمود می‌کند».

خداوند عز وجل، بیان کرد که او، نور آسمان‌ها و زمین است و کتاب و پیامبر و وحی را نیز نور نامید.

امام ابن قیم رحمته الله از آنچه اهل تصوف، فریب آن را خورده‌اند، برحذر داشته است. آنها، نور صفات را از انوار ایمان و معارف، جدا ندانسته‌اند و از آنجا که آنها بدون علم کامل و آنچه حق و باطل را مشخص می‌نماید، به عبادت و بندگی پرداخته‌اند و از آن جهت که عبادت‌ها، در دل‌ها انواری به جا می‌گذارند، انوار عبادت، دل‌هایشان را فرا گرفته و از اینرو گمان برده‌اند که این نور، نور ذات مقدس خداست؛ بنابراین سخنان زشت و بی‌جایی به زبان آورده‌اند که نتیجه جهالت و فریب خوردگی و گمراهی می‌باشد. اما اهل علم و ایمان، بین نور ذات و صفات و بین نور مخلوق خواه حسی باشد و خواه معنوی، فرق می‌گذارند و اقرار می‌کنند که نور صفات الله عز وجل، ملازم ذات

اوست و از او جدا نمی‌شود و در مخلوقی حلول نمی‌کند. خداوند، پاک و منزّه است از آنچه ستمگران می‌گویند. اما نور مخلوق، نوری است که مخلوقات بر حسب اسباب و مفاهیمی که دارند، بدان متصف می‌شوند. آنگاه که ایمان مؤمن، کامل باشد، خداوند، قلب او را نورانی می‌گرداند و بدین سان مؤمن، به حقیقت اشیاء پی می‌برد و می‌تواند حق را از باطل تشخیص دهد و این نور، ماده حیات بنده و اساس توانایی او برای فراگرفتن خیر و عمل به آن است و شبههاتی که در علم و یقین، نقص وارد می‌کند و شهوت‌ها و امیالی که به سبب غفلت و تاریکی پدید می‌آید، از او دور می‌شود و آنگاه قلب او، نور و سخنش، نور و عملش، نور خواهد بود و نور، از هر جهت او را احاطه می‌نماید. اما کافر و منافق و یا کسی که رویگردان است، همه این‌ها، درمیان تاریکی‌ها سرگشته و حیرانند و هر یک به اندازه اسباب تاریکی که با خود دارد، در تاریکی است^(۱).

الرَّبِّ

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَدْعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الأُنْعَام: ۱۶۴]. یعنی: «بگو: آیا پروردگاری جز الله را بطلبیم و حال آنکه الله، پروردگار هر چیزی است؟»

او، پروردگار همه بندگان می‌باشد و به تدبیر امور آنها می‌پردازد و آنان را با انواع نعمت‌ها پرورش می‌دهد. الله عَلَّامٌ، بندگان برگزیده‌اش را با اصلاح دل‌هایشان و ارواح و اخلاقتان تربیت می‌نماید و پرورش می‌دهد. بنابراین بندگان، او را با این اسم بسیار صدا می‌زنند؛ چون آنها از او این تربیت ویژه را می‌خواهند.

الله

او، خدایی است که پرستیده می‌شود و خدا و معبود همه مخلوقاتش می‌باشد؛ چون دارای صفات الوهیت است که صفات کمالند.

۱- الحق الواضح المبين، صص ۹۳-۹۴؛ ن. ک: توضیح المقاصد ۲/۲۳۷؛ ن. ک: شرح النونية هراس ۱۱۴/۲ با اندکی تصرف.

الملك، المليك، مالك الملك

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿فَتَعَلَىٰ اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ [المؤمنون: ۱۱۶]. یعنی: «خداوندی که فرمانروای راستین است و هیچ معبود برحق جز او نیست و صاحب عرش عظیم است، برتر از آن است (که جهان هستی را بیهوده و بی‌هدف آفریده باشد)».

و می‌فرماید: ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ [القمر: ۵۵]. یعنی: «در مجلس راستینی در پیشگاه پادشاه بزرگ و توانایی».

همچنین می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُوتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [ال عمران: ۲۶]. یعنی: «بگو: پروردگارا! ای مالک الملک! تو، به هر کس که خواهی، حکومت و دارایی می‌بخشی و از هر که خواهی، حکومت و دارایی را بازپس می‌گیری و هر کس را که خواهی، عزت و قدرت می‌دهی و هر کس را که خواهی خوار می‌گردانی؛ خوبی در دست توست و بی‌گمان تو، بر هر چیز توانایی».

پس او، دارای صفت فرمانروایی است و این، صفت عظمت و کبریا و تدبیر امور و چیرگی ذاتی است که دارای تصرف مطلق در خلق و امر و جزا می‌باشد. تمام جهان هستی اعم از جهان بالا و پایین، همه بندگان او و در اختیار اویند و به او نیازمندند^(۱).

پس او، پروردگار راستین و فرمانروای بحق و معبود حقیقی است؛ مخلوقات را آفریده و با فرمانروایی خویش بر آنها مسلط و چیره است و به آنها حکم نموده که او را بندگی نمایند.

از اینرو در عظمت و شکوه و جلالی که بسیار زیبا در این سه اسم بیان شده، بیندیشید. پروردگار مردم، فرمانروای مردم و معبود مردم؛ این نسبت‌های سه گانه، شامل تمام قواعد ایمان هستند و مفاهیم اسمای نیک را در بر دارند. در برداشتن معانی اسمای حسنی، بدینگونه است که رب (پروردگار)، ذات توانا، آفریننده،

پدیدآورنده جهان از عدم، صورتگر و شکل دهنده، زنده، پایدار، دانا، شنوا، بینا، نیکی کننده، نعمت دهنده، بزرگواری و بخشنده، دهنده و ندهنده، زیان دهنده و سود دهنده و مقدّم و مؤخّر است و ذاتی است که هر کس را که بخواید، گمراه می‌نماید و هر کس را که بخواید، هدایت می‌کند و هر کس را که بخواید سعادت‌مند و هر کس را که بخواید، بدبخت می‌نماید؛ هر کس را که بخواید، عزت می‌دهد و هر کس را که بخواید خوار می‌گرداند. همچنین اسم (رب)، مشتمل بر سایر مفاهیم ربوبیت است که از اسمای حسنی بر می‌آید و او، سزاوار آن می‌باشد.

ملك (فرمانروا): او، امرکننده، نهی کننده، عزت دهنده و خوارکننده است و آنگونه که بخواید، در امور بندگانش تصرف می‌نماید و آنان را آنگونه که بخواید، دگرگون می‌کند و مفهوم فرمانروایی، دیگر نام‌های حسنی را به دنبال دارد؛ مانند: «القادر، الخالق، الباری، المصور، الحی، القيوم، العلیم، السميع، البصیر، المنعم، الجواد، المعطی، المانع، الضار، النافع، المقدم، المؤخر»، و دیگر نام‌هایی که به فرمانروایی بر می‌گردند.

و اما (اله)، تمام صفات کمال و شکوه را در بردارد و در این اسم، همه اسمای حسنی داخل هستند؛ بنابراین قول صحیح، این است که اصل کلمه (الله)، اله است. آنگونه که سیبویه و جمهور یاران او چنین گفته‌اند. اسم الله، همه معانی اسمای حسنی و صفات والا را در بردارد و این نام‌های سه‌گانه یعنی (مالك، ملیک، مالك الملك) همه معانی اسمای حسنی را در بردارند و کسی که به این نام‌ها پناه ببرد، شایسته است که پناه داده شود و مورد حفاظت قرار بگیرد و از وسوسه‌های شیطان حفظ شود و شیطان بر او مسلط نگردد^(۱).

پس وقتی که تنها او، پروردگار و فرمانروا و معبود ماست، در سختی‌ها پناهگاهی جز او نیست و باید به او پناه برد. ما، معبودی جز او نداریم. از اینرو شایسته نیست که کسی غیر از او را به کمک بخوانیم و از کسی غیر از او هراس داشته باشیم و یا به چیزی غیر از او امید بندیم؛ نباید جز او چیز دیگری مورد محبت قرار بگیرد و نباید برای غیر او کرنش و فروتنی نمود؛ بلکه فقط باید بر او توکل کرد. چون تنها ذاتی که انسان به او امید دارد و از او می‌ترسد و او را به فریاد می‌خواند و بر او توکل می‌نماید،

پروردگار است که کارها را سامان می‌دهد و پروردگاری جز او نیست و انسان، بنده او می‌باشد و از اینرو او، فرمانروای حقیقی مردم است و همه، بنده و در اختیار اویند. او، معبود و خدای انسان است و انسان، یک لحظه هم نمی‌تواند از او بی‌نیاز باشد. بلکه نیازمندی انسان به او از نیازش به زندگی، بیشتر و بزرگ‌تر است. او، معبود راستین و خدای مردم است که خدایی جز او وجود ندارند. پس وقتی که او، پروردگار و فرمانروا و معبود بندگان است، دیگر برای آنها سزاوار نیست که به کسی جز او پناه ببرند و از کسی غیر از او کمک بخواهند. چراکه او، آنها را کافی و بسنده است و او، یاری کننده و کارساز آنها می‌باشد و از آنجا که او، پروردگار و فرمانروا و معبود آنهاست، امورشان را سامان می‌دهد. لذا انسان چگونه هنگام پیش آمدن مشکلات و رویارویی با دشمن، به پروردگار و مالک و معبود خویش پناه نمی‌برد؟!^(۱).

الواحد، الاحد

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۱] «بگو: الله، یگانه یکتاست».

و می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [الرعد: ۱۶]. یعنی: «بگو: الله، آفریننده همه چیز است و او، یکتا و تواناست».

او، ذاتی است که در همه کمالات، یگانه و یکتاست و شریکی ندارد و بندگان باید در قلب و باور و در گفتار و عمل، او را یکی بدانند و به کمال مطلق و یگانگی او اقرار نمایند و در انواع عبادات چیزی را شریک او قرار ندهند^(۲).

احد یعنی ذاتی که در هر کمالی و در شکوه و زیبایی و ستایش و حکمت و رحمت، یگانه و یکتاست. او، در صفات کمال، همانند و همتایی ندارد. او، در زنده بودن و پایداری و قدرت و دانایی و عظمت و بزرگی و زیبایی و ستایش و حکمت و رحمت خویش و در سایر صفاتش، یگانه و یکتاست. او، در هر یک از این صفات، کمال مطلق، متصف می‌باشد. یگانگی او، بیانگر این است که او (صمد) یعنی پروردگار کامل و سرور بزرگ است که در تمام امور و در رفع نیازها و دفع بلاها، بدو روی می‌شود؛ خداوندی

۱- مرجع گذشته ۲/۲۴۸.

۲- تفسیر علامه عبدالرحمن سعدی ۵/۶۲۰.

که به همه صفات کمال، متصف می‌باشد و صفات او، در نهایت کمال قرار دارند؛ به صورتی که خلاق نمی‌توانند بخشی از این صفات را با قلب خود احاطه نمایند و زبان‌هایشان از بیان آن قاصر و ناتوان است^(۱).

المتکبر

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الحشر: ۲۳].
یعنی: «الله، ذاتی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. او فرمانروا، منزه، بی‌عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند و والامقام و فرازمند است. خداوند، پاک و منزه و فراتر از چیزهایی است که انباز او می‌کنند».
پس خدای متعال از آنجا که بزرگ و شکوهمند است، از بدی و نقص و عیب، برتر می‌باشد.

الخالق، الباری، المصور، الخلاق

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [الحشر: ۲۴]. یعنی: «او، خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نام‌های نیک و زیباست».
همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلِيقُ الْعَلِيمُ﴾ [الحجر: ۸۶]. یعنی: «بی‌گمان پروردگار تو، آفریدگار بسیار آگاهی است».
ذاتی، پروردگار جهانیان می‌باشد که همه موجودات را آفریده و مخلوقات را از عدم، پدید آورده و نظام هستی را با حکمت خویش برابر نموده و شکل داده و او، همواره و همیشه بر این صفت بزرگ بوده است.

المؤمن

ذاتی که خودش را با صفات کمال و نیز به کمال مطلق در شکوه و زیبایی، ستوده است. خداوندی که پیامبرانش را فرستاده و کتاب‌هایش را با نشانه‌ها و دلایل نازل کرده و پیامبرانش را با دلایل و حجت‌های گواه بر صدق و راستی آنان، تصدیق و تأیید نموده است.

المهيمن

خداوندی که بر چیزهای پوشیده و آنچه در دل‌ها پنهان است، آگاه و مطلع می‌باشد؛ ذاتی که علم و آگاهی او، هر چیزی را در احاطه دارد^(۱). بغوی می‌گوید: مهیمن، یعنی ذاتی که مراقب و گواه بر اعمال بندگانش می‌باشد و این، قول ابن عباس رضی الله عنهما و مجاهد و دیگران است و مهیمن یعنی مراقب^(۲).

المحيط

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا﴾ [النساء: ۱۲۶]. یعنی: «از آن خداست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و خداوند، از هر چیز کاملاً آگاه است و به همه چیز احاطه دارد».

و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُّحِيطٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۰]. یعنی: «و اگر بردباری و تقوا پیشه کنید، حيله گری آنان به شما هیچ زبانی نمی‌رساند؛ شکی نیست خداوند بدانچه انجام می‌دهند، احاطه دارد».

او، ذاتی است که علم و قدرت و مهربانی و چیرگی او، هر چیزی را احاطه نموده و در بر دارد. علم او، همه معلومات و بینایی او، تمام دیدنی‌ها و شنوایی او، همه شنیدنی‌ها را در احاطه دارد و قدرت و خواست او در تمام موجودات نافذ است؛ رحمت او، اهل زمین و آسمان‌ها را در برگرفته و تمام مخلوقات، مقهور و مغلوب قدرت اویند^(۳).

۱- تفسیر سعدی ۶۲۴/۵.

۲- تفسیر بغوی ۳۲۶/۴.

۳- تفسیر علامه سعدی ۱۷۹/۲.

المقیت

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا﴾ [النساء: ۸۵]. یعنی: «خداوند، بر هر چیزی چیره است»^(۱).

مقیت، یعنی ذاتی که به هر موجودی، آنچه را که بوسیله آن تغذیه می‌نماید، می‌دهد و روزی مخلوقات را به آنها آنگونه که می‌خواهد، طبق حکمت خویش می‌رساند.

راغب اصفهانی گفته است: قوت، چیزی است که با آن سد رمق می‌شود و جمع آن اقوات است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا﴾ [فصلت: ۱۰]. یعنی: «و مواد غذایی زمین را به اندازه لازم مقدر و مشخص کرد».

و (قاة یقوته قوتاً) یعنی به او خوراکش را داد. و (اقاته یقوته) یعنی بر او چیزی مقرر کرد و آن را قوت و خوراکش نمود. در حدیث آمده است: «کفی بالمرء إثماً أن یضیع من یقوت»^(۲). یعنی: «همین گناه برای فرد کافی است که (حقوق) کسی را ضایع کند که خوراکش به دست اوست».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا﴾ یعنی: «خداوند، بر هر چیزی چیره است».

گفته شده: ﴿مُقِيتًا﴾ یعنی مقتدر، و گفته شده: یعنی گواه؛ یعنی محافظ و روزی دهنده^(۳).

در القاموس المحيط آمده است المقیت: یعنی حافظ و مراقب چیزی و یعنی مقتدر؛ مثل اینکه به هر کس روزی‌اش را می‌دهد»^(۴).

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: مقیتاً یعنی مقتدر و مجازات کننده و مجاهد گفته: یعنی

۱- خواننده گرامی، توجه دارد که آنچه در ترجمه این آیه آمده، تنها یک مفهوم مقیت، می‌باشد. (ویراستار).

۲- ابوداود، ۱۳۲/۲ و احمد ۱۶۰/۲ و مسلم با لفظ: (کفی بالمرء إثماً أن یحبس عن یملک قوته)، مسلم ۶۲۲/۱.

۳- المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی ص ۴۱۴.

۴- القاموس المحيط ۲۰۲.

شاهد و گواه. قتاده رضی الله عنه می‌گوید: یعنی حافظ. و گفته شده: یعنی کسی که روزی هر موجودی را به او می‌رساند^(۱).

ابن کثیر می‌گوید: آیه ۸۵ سوره نساء، بدین معناست که خداوند، حافظ هر چیزی است و مجاهد گفته: یعنی گواه بر هر چیزی است. در روایتی دیگر آمده است که یعنی: مراقب و حسابرس، و گفته شده یعنی: توانا و نیز گفته شده: روزی دهنده. بعضی گفته‌اند: یعنی او به هر انسانی به اندازه کارش روزی می‌دهد^(۲).

الوکیل

خداوند سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [الزمر: ۶۲].

یعنی: «خدا، آفریدگار همه چیز است و همه چیز را می‌پاید و مراقبت می‌نماید».

پس خدای متعال، با علم و کمال قدرت و حکمت فراگیرش، به تدبیر امور آفریده‌هایش می‌پردازد. ذاتی که سرپرست و یاور دوستانش می‌باشد و از اینرو آسایش را برای آنها فراهم نموده و آنها را از سختی دور کرده است و آنان را در کارها کفایت می‌کند. پس هر کس، خداوند را کارساز خود قرار بدهد، خداوند، او را بسنده است: ﴿اللَّهُ وَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا يَخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [البقرة: ۲۵۷]. یعنی: «خداوند، متولی و عهده دار کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ ایشان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور رهنمون می‌شود».

ذوالجلال و الاکرام

یعنی صاحب عظمت و کبریا و دارای رحمت و بخشش و احسان عمومی و خصوصی؛ ذاتی که دوستانش را اکرام می‌نماید؛ یعنی همان کسانی که او را بزرگ می‌دارند و دوستش دارند^(۳).

خداوند می‌فرماید: ﴿تَبَرَّكَ اِسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۷۸]. یعنی:

«نام پروردگار بزرگوار و گرامی تو، چه مبارک نامی است».

۱- تفسیر بغوی ۴۵۷/۱.

۲- تفسیر ابن کثیر ۵۳۱/۱ با اندکی تصرف.

۳- تفسیر الکریم الرحمن ۶۲۶/۵.

جامع الناس لیوم لا ریب فیہ

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ [آل عمران: ۹]. یعنی: «پروردگارا! بی‌گمان تو، مردمان را در روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ همانا خدا، خلاف وعده نمی‌کند».

پس خداوند ﷻ است که مردم و اعمال و روزی‌هایشان را گرد می‌آورد و هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نمی‌کند مگر اینکه آن را به حساب و شمارش در می‌آورد. او، اعضای پراکنده و از هم پاشیده مردگان را با کمال قدرت و گستردگی دانش خود گرد می‌آورد^(۱).

بديع السموات و الارض

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [البقرة: ۱۱۷]. یعنی: «هستی بخش آسمان‌ها و زمین، اوست و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها بدو می‌گوید: باش! پس می‌شود».

یعنی ذاتی که آنها را در نهایت زیبایی و آفرینش شگفت‌انگیز و نظام عجیب و استوار، آفریده و پدید آورده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾ [الروم: ۲۷]. یعنی: «اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را باز می‌گرداند».

خداوند ﷻ، آفرینش آنها را آغاز نمود تا آنها را بیازماید که کدام یک عمل بهتری انجام می‌دهد؛ سپس آنها را دوباره به وجود می‌آورد تا کسانی را که کار نیک کرده‌اند، پاداش نیک بدهد و بدکاران را به سزای کارهای بدشان برساند. همچنین اوست که ایجاد مخلوقات را به صورت تدریجی آغاز می‌کند و سپس در هر زمان آن را تکرار می‌نماید.

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ [هود: ۱۰۷]. یعنی: «بی‌گمان پروردگار تو، هر کاری را که بخواهد، انجام می‌دهد».

﴿ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ﴾ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ [البروج: ۱۵-۱۶]. یعنی: «او، صاحب تخت و دارای مجد و عظمت است؛ آنچه بخواهد، به انجام می‌رساند».

این از کمال قوت خدا و نفوذ مشیت و قدرت اوست که هر کاری که بخواهد، بدون اینکه مخالف و بازدارنده‌ای داشته باشد، انجام می‌دهد. او در کاری که انجام می‌دهد، هیچ پشتیبان و یآوری ندارد؛ بلکه هرگاه چیزی بخواهد، به آن می‌گوید: پدید آی، پس پدید می‌آید. با اینکه او، هر آنچه اراده نماید، به انجام می‌رساند، اما اراده و خواست او، تابع حکمت و ستایش اوست. پس او به کمال قدرت و نفوذ مشیت، موصوف است. و حکمت او، هر آنچه را که کرده و می‌کند، فرا می‌گیرد^(۱).

الكافی

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ [الزمر: ۳۶]. یعنی: «آیا خداوند، برای بنده‌اش کافی نیست؟». پس خدای متعال، بندگانش را در تمام آنچه بدان نیاز دارند، کافی و بسنده است و بطور ویژه مؤمنان و کسانی را کفایت می‌کند که بر او توکل نموده، نیازهای دینی و دنیوی خود را از او می‌خواهند.

الواسع

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۸]. یعنی: «ولی خداوند به شما وعده آمرزش خویش و فزونی (نعمت) می‌دهد و خداوند (فضل و مرحمتش و تمام صفاتش) وسیع است (و از همه چیز) آگاه می‌باشد». پس صفات خداوند، وسیع و گسترده می‌باشد و متعلقات آن نیز چنین است؛ طوری که هیچکس، نمی‌تواند ستایش او را باید و شاید بگوید؛ بلکه او، همانگونه است که خود را ستوده و عظمت و پادشاهی و فرمانروایی او، گسترده و فضل و احسان او، وسیع است و جود و کرم او، فراوان و بزرگ می‌باشد.

الحق

الله عَلَّامٌ، در ذات و صفاتش حق است. او، واجب الوجود و دارای صفات کامل است و وجودش، از لوازم ذاتش می‌باشد. همه چیز، بوسیله او به وجود آمده؛ پس او، ذاتی

است که بوده و همواره خواهد بود و همیشه به جلال و شکوه و کمال، موصوف می‌باشد و همواره و همیشه به احسان، معروف و شناخته شده است. پس گفته او، حق و کارش، حق است؛ لقای او، حق و پیامبران و کتابها و دینش، حقند؛ عبادت و پرستش او که شریکی ندارد، حق است و هر چیزی که به او نسبت داده می‌شود، حق است^(۱).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [الحج: ۶۲]. یعنی: «(مسأله)، به همین منوال است و خداوند، حق است و آنچه را که جز او به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند، باطل است و خداوند، والامقام و بزرگوار است».

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الکھف: ۲۹]. یعنی: «و بگو: حق از سوی پروردگارتان (آمده) است؛ پس هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد، کافر شود».

﴿فَذَالِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ [یونس: ۳۲]. یعنی: «آن، الله است که پروردگار برحق شماست. آیا سواى حق، جز گمراهی است؟»

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱]. یعنی: «و بگو: حق فرا رسیده است و باطل از میان رفته و نابود گشته است؛ اصولاً باطل، همیشه از میان رفتنی و نابودشدنی است».

و می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقُّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ [النور: ۲۵]. یعنی: «در آن زمان خداوند، جزای واقعی آنان را بی‌کم و کاست بدیشان می‌دهد و آگاه می‌گرداند که خداوند، حق آشکار است».

پس صفات بزرگ خدا و کارها و وعده‌اش و نیز پرستش و عبادت او، حق می‌باشد و وعید و حسابرسی او، عدالت است و در آن هیچ ستمی نیست^(۲).

۱- تفسیر الکریم الرحمن ۶۳۱/۵ - ۶۳۲ با اندکی تصرف.

۲- تفسیر سعدی ۴۰۵/۵ و ابن کثیر ۲۷۷/۳.

الجمیل

پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»^(۱) یعنی: «خداوند، زیباست و زیبایی را دوست دارد».

پس خدای متعال در ذات و نام‌ها و صفات و کارهایش زیباست و هیچ مخلوقی، نمی‌تواند بخشی از زیبایی ذات او را تعبیر نماید؛ اهل بهشت، با وجود برخوردارگی از نعمت‌های پایدار و لذت‌ها و شادی‌های بهشت، هنگامی که پروردگارش را می‌بینند و از زیبایی او بهره‌مند می‌شوند، آن همه نعمت بی‌پایان و آن همه لذت را فراموش می‌کنند و دوست دارند که این حالت ادامه یابد و آنها از جمال و نور الهی همچنان بهره‌مند شوند و به جمال و زیبایی خویش بیفزایند. دل‌های این‌ها، همواره به شوق دیدار پروردگارش می‌تپد و با دیدن پروردگارش، از شادی در پوست خود نمی‌گنجند. همچنین نام‌های او، زیباست؛ آری، همه نام‌های الله ﷻ زیبا هستند و بطور مطلق بهترین و زیباترین نام‌ها می‌باشند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰]. یعنی: «خدا دارای زیباترین نام‌هاست؛ او را به آن نام‌ها بخوانید».

خدای متعال، می‌فرماید: ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵]. پس همه این نام‌ها، بر نهایت ستودگی و بزرگواری و کمال دلالت می‌نمایند. خداوند، چنان نامی ندارد که در آن کمال نباشد. همچنین صفات او، زیباست و همه صفاتش، صفات کمال و ستایش هستند و گسترده و وسیع می‌باشند. بویژه صفات رحمت و احسان و بزرگواری و بخشش.

همچنین کارهایش همه زیبا هستند؛ چون همه کارهایش نیکی و احسان می‌باشند که بر آنها سپاس و ستایش می‌شود و یا کارهای او عدل است که به خاطر مطابقت با حکمت، بر آن ستوده می‌گردد. پس در کارهای او بیهودگی و بی‌خردی و ستم وجود ندارد و تمام کارهای او، خیر و هدایت و رحمت و عدالت می‌باشند.

﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [هود: ۵۶] یعنی: «همانا پروردگارم بر صراط مستقیم (و راه عدالت و احسان) است».

کمال او، بقدری است که هیچکس، توان ستایش او را به اندازه کمالش ندارد و از اینرو همه کارهای او، کامل هستند؛ بنابراین احکام و فرامین او، بهترین فرمان‌ها و دستورات می‌باشند و خلقت و آفرینش او، بهترین خلقت و آفرینش است.

﴿صُنِعَ اللَّهُ الْذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [النمل: ۸۸]. یعنی: «این، ساخته‌خدایی است که همه چیز را محکم و استوار آفریده است».

خداوند متعال، همه چیز را زیبا آفریده است. ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ [السجدة: ۷]. یعنی: «آن ذاتی که هر چه را آفرید، نیکو آفرید».

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰]. یعنی: «چه کسی برای افراد معتقد و اهل یقین، بهتر از خدا حکم می‌کند؟»

جهان هستی، انواع زیبایی‌ها را در بردارد و زیبایی آن، از سوی خداوند می‌باشد؛ اوست که زیبایی را به جهان بخشیده است. لذا کسی که زیبایی می‌بخشد، به زیبا بودن سزاوارتر است. پس همه زیبایی‌های ظاهری و باطنی دنیا و آخرت از سوی خداست؛ بخصوص زیبایی بیش از حدی که خداوند به مردان و زنان بهشتی می‌دهد. چنانکه اگر دست یکی از حورهای بهشتی، در دنیا آشکار شود، نور خورشید کم فروغ می‌گردد؛ همانطور که با طلوع خورشید نور ستارگان محو می‌شود. آیا خداوندی که این زیبایی را به آنها بخشیده، به زیبایی سزاوارتر نیست؟ قطعاً زیبایی او، با زیبایی مخلوقات فرق می‌کند؛ زیرا هیچ چیز مانند او نیست. این، دلیل مسلم و روشنی بر اینکه ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾ [النحل: ۶۰]. یعنی: «و خدا، دارای صفات عالی و برتر است».

لذا باید دانست که خداوند سُبْحَانَهُ، به داشتن کمال و صفت کمالی که به مخلوقات بخشیده، سزاوارتر است؛ اما بدیهی است که کمال و صفات او، با کمال و صفات مخلوقات، قابل مقایسه نیستند و مشابهتی با همدیگر ندارند. همانطور که ذات مخلوقات با ذات خداوند تشابهی ندارد. پس کسی که به بندگان شنوایی و بینایی و حیات و علم و قدرت و زیبایی بخشیده، از آنها به دارا بودن این صفات سزاوارتر است. چگونه کسی می‌تواند زیبایی خدا را تعبیر نماید در حالی که آگاه‌ترین انسان یعنی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نیایش با خدا، می‌گوید: «لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك»^(۱)

یعنی: «نمی‌توانم ستایش تو را بطور کامل بگویم؛ تو، همانگونه هستی که خودت، خود را ستوده‌ای».

رسول خدا ﷺ فرموده است: «حجاب‌ه‌ نور لو کشفه لأحرقَت سُبُحات وجهه ما انتهی إلیه بصره من خلقه»^(۱) یعنی: «حجاب او، نور است؛ اگر آن را دور نماید، انوار چهره‌اش تا آنجا که بینایی اوست، آفریده‌هایش را می‌سوزاند».

پس پاک و منزّه است خداوند از آنچه ستمگران می‌گویند، آنها که کمال او را نفی می‌کنند. همین خواری و گناه برای آنها کافی است که از رسیدن به شناخت الله ﷻ و لذت بردن از محبت او محروم شده‌اند^(۲).

در حدیث صحیح آمده است: «لا أحد أصبر علي أذي سمعه من الله، يجعلون له الولد وهو يعافهم ويرزقهم»^(۳) یعنی: «هیچکس در برابر شنیدن ناسزا، از خداوند بردبارتر نیست؛ برای او فرزند قرار می‌دهند، اما او، آنها را عفو می‌کند و به آنان روزی می‌دهد».

رسول خدا ﷺ فرموده است: خداوند متعال می‌فرماید: «کذبني ابن آدم ولم يكن له ذلك و شتمني ابن آدم ولم يكن له ذلك فأما تكذيبه إياي فقلوه: لن يعيدني كما بدأني وليس أول الخلق بأهون علي من إعادته وأما شتمه إياي فقلوه: إن لي ولداً وأنا الأحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد»^(۴) یعنی: «فرزند آدم، مرا تکذیب کرد؛ حال آنکه نباید چنین می‌کرد. و به من ناسزا گفت که نباید می‌گفت؛ تکذیب من از سوی او، اینگونه بود که گفت: خداوند، مرا دوباره زنده نخواهد کرد و حال آنکه آفرینش نخستین از آفرینش دوباره، برای من آسان‌تر نیست. و ناسزا گفتنش به من، این بود که گفت: مرا فرزندی هست و حال آنکه من، یگانه بی‌نیاز هستم و فرزندی ندارم و از کسی زاده نشده‌ام و هیچکس، همتای من نیست».

خداوند ﷻ، هم به بندگان فرمانبردارش و هم به گناهکارانی که شب و روز با او مخالفت می‌کنند و او و پیامبرانش را تکذیب می‌نمایند و برای نابودی دین او

۱- روایت مسلم (۱۶۱/۱).

۲- توضیح الحق المبین فی شرح توحید الأنبياء و المرسلین عن الکافیة الشافیة عبدالرحمن بن ناصر سعدي ص ۲۹-۳۲ با اندکی تصرف.

۳- بخاری مع الفتح ۵۱۱/۱۰ و مسلم ۲۱۶۰/۴.

۴- بخاری مع الفتح ۱۶۸/۸ و مسلم ۷۳۹/۸.

می‌کوشند، روزی می‌دهد و در برابر آنچه می‌گویند و انجام می‌دهند، بردباری می‌ورزد.. آنها، پیاپی بدی می‌کنند و خداوند، پیاپی به آنها نعمت می‌دهد. بردباری الله ﷻ، کاملتین بردباری است؛ چون بردباری او، از کمال قدرت و کمال توانگری و بی‌نیازی از مخلوق و از کمال رحمت و احسان است. پس بابرکت است پروردگار مهربان، همان ذاتی که هیچ چیزی همانند او نیست؛ ذاتی که بردباران را دوست دارد و آنها را در تمام کارهایشان یاری می‌کند^(۱).

الرفیق

این اسم، برگرفته از فرموده پیامبر ﷺ است که می‌فرماید: «إن الله رقیق یحب الرفق ویعطي علی الرفق ما لایعطي علی العنف وما لایعطي علی ما سواه»^(۲) یعنی: «خداوند، مهربان است و نرمی و مهربانی را دوست می‌دارد و بر اثر نرمی چیزهایی می‌بخشد که بر اثر خشونت نمی‌دهد».

پس خداوند ﷻ در کارهایش آسان‌گیر است. خداوند، همه مخلوقات را به تدریج و کم کم، بر حسب حکمت و آسان‌گیریش آفریده است؛ با اینکه او می‌توانست همه را یکباره در یک لحظه بیافریند. کسی که در آفریده‌ها بیندیشد و در قوانین الهی تدبر نماید که چگونه کم کم و به صورت تدریجی پدید آمده‌اند، تعجب می‌کند. پس هر کس با پیروی از سنت‌ها و قوانین الهی در جهان هستی و با پیروی از رسول خدا ﷺ کارها را با نرمی و متانت انجام دهد، می‌توان درباره‌اش گفت که در کارها، حوصله و تأنی نموده است. زیرا نرمی و متانت، رهنمود و راه پیامبر ﷺ است و کارها، با حوله و نرمی، آسان می‌گردند. بویژه کسی که به امر و نهی و راهنمایی مردم می‌پردازد، باید نرمی و مهربانی را پیشه نماید. همچنین اگر کسی، با سخنان زشت مردم، مورد اذیت و آزار قرار بگیرد و او، زبانش را از ناسزاگویی به آنها کنترل کند و از خودش با نرمی و مهربانی دفاع نماید، بدین صورت بهتر می‌تواند اذیت و آزار آنها را دور کند؛ اما اگر در مقابل اذیت و ناسزاگویی آنها، او نیز به ناسزاگویی و انجام واکنش در برابر کارهای آنان بپردازد، کم‌تر موفق می‌شود.

۱- الحق الواضح المبین ص ۵۷-۵۸ با اندکی تصرف.

۲- مسلم ۲۰۰۴/۴.

البته در صورتی که نرمی و مهربانی در پیش بگیرد، به راحتی، آرامش، بردباری و خردمندی دست می‌یابد^(۱).

الله جَلَّ جَلَالُهُ، به فریاد بندگانش می‌رسد و باران را سرازیر می‌کند، آنگاه که از او کمک بخواهند و طلب باران کنند. از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که مردی روز جمعه وارد مسجد شد.. پیامبر صلی الله علیه و آله در حال ایراد خطبه بود. آن مرد گفت: ای پیامبر خدا! مال‌ها هلاک شدند و راه‌ها، قطع شدند؛ از خداوند بخواه و دعا کن که به ما باران بدهد. پیامبر صلی الله علیه و آله دستانش را بلند کرد و گفت: «بارخدا! به ما باران بده. بارخدا! به ما باران بده؛ بارخدا! به ما باران بده»^(۲).

پس خداوند، در سختی‌ها به فریاد بندگانش می‌رسد و او، تمام مخلوقات را هنگامی که به سختی و گرفتاری دچار می‌شوند، یاری می‌نماید؛ گرسنگان را غذا و برهنگان را لباس می‌دهد؛ افراد گرفتار را رهایی می‌بخشد و هنگام ضرورت و نیاز، باران را بر آنها فرو می‌فرستد؛ دعای کسی را که هنگام سختی و درماندگی، او را فرا می‌خواند، اجابت می‌کند؛ پس هر کس، از او کمک بجوید، به فریادش می‌رسد. در کتاب و سنت موارد زیادی ذکر شده که خداوند، سختی‌ها را دور نموده و مشکلات را برای بندگان آسان کرده است^(۳).

الْحَيِّ السَّتِيرِ

این اسم، برگرفته از گفته پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ حَيٌّ يَسْتَحِيهِ مِنْ عِبْدِهِ إِذَا مَدَّ يَدَيْهِ إِلَيْهِ أَنْ يَرُدَّهُمَا صَفْرًا»^(۴) یعنی: «خداوند، دارای شرم است و هنگامی که بنده، دستانش را به سوی او دراز می‌نماید، خداوند از اینکه دست‌های او را خالی برگرداند، شرم می‌کند». و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ حَلِيمٌ حَيٌّ سَتِيرٌ يَجِبُ الْحَيَاءُ وَالسَّتْرُ فَإِذَا اغْتَسَلَ

۱- الحق الواضح المبين ص ۶۳.

۲- الحق الواضح المبين ص ۶۷.

۳- الحق الواضح المبين ص ۶۷.

۴- ابوداود ۷۸/۲ و ترمذی ۵۵۶/۵ و ابن ماجه؛ نک: صحيح ابن ماجه ۳۳۱/۲ و صحيح ترمذی

أحدکم فلیستتر»^(۱) یعنی: «خداوند، حلیم و حی و پوشاننده عیبهاست و حیا و ستر و پوشش را دوست دارد. از اینرو هر یک از شما باید هنگام غسل، در پشت پرده و پوشش قرار بگیرد».

این، از رحمت، کرم، کمال و بردباری الله ﷻ است که بنده، آشکارا در برابر او گناه می‌کند، اما الله ﷻ با کمال بی‌نیازیش، از رسوا کردن بنده و گرفتار نمودن او به عذاب، شرم می‌نماید. این، در حالی است که بنده، شدیداً نیازمند خداست؛ بویژه که بنده فقط با استفاده از اسبابی می‌تواند گناه کند که خداوند، آنها را به عنوان نعمت به او داده است؛ بدین صورت که بنده، با استفاده از نعمت‌های الهی، قوت می‌گیرد و به جای اطاعت، نافرمانی می‌کند. با این حال، خداوند متعال، عیب بنده‌اش را می‌پوشاند و او را رسوا نمی‌کند؛ بلکه او را می‌بخشد. بدین سان خداوند، با دادن نعمت، به بندگان، محبت می‌نماید، اما آنها، با انجام گناهان، او را ناخشنود می‌نمایند. خیر و نعمت خدا، در تمام لحظات به سوی آنها سرازیر است؛ اما بدی آنها به سوی خداوند بالا می‌رود و آنها همواره از خداوند بزرگ نافرمانی می‌کنند.

خداوند ﷻ از کسی که جوانیش را در اسلام پیر نموده، شرم می‌کند که عذابش بدهد و از کسی که دست‌هایش را به سوی او بلند می‌نماید، شرم می‌نماید که دستانش را خالی برگرداند. خداوند ﷻ، بندگان را به دعا و نیایش فرا می‌خواند و به آنها وعده اجابت می‌دهد. او، دارای شرم و پوشاننده عیب است؛ بنابراین اهل شرم و آزر و نیز عیب پوشان را دوست می‌دارد. لذا هر کس، عیب مسلمانی را ببوشاند، خداوند در دنیا و آخرت عیب او را می‌پوشاند. خداوند، دوست ندارد که بنده‌اش، گناهی را که مرتکب شده برملا نماید؛ بلکه بنده، باید به پیشگاه خدا توبه نماید و گناهی را که انجام داده، برای مردم فاش نکند. بدترین فرد نزد خدا، کسی است که شب را در حال ارتکاب گناه سپری نموده و خداوند، راز و عیب او را پوشانده است؛ اما صبح که می‌شود، خودش، پرده و پوشش الهی را از خود کنار می‌زند و گناهش را برای مردم تعریف می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ [النور: ۱۹]. یعنی: «بی‌گمان کسانی که دوست دارند گناهان

۱- ابوداود ۴۰/۴ و نسائی ۲۰۰/۱ و بیهقی ۱۹۸/۱ و احمد ۲۲۴/۴ و هر حدیث صحیح ارواء الغلیل

بزرگ درمیان مؤمنان پخش گردد، ایشان در دنیا و آخرت شکنجه و عذاب دردناکی دارند». این‌ها همه برگرفته از معانی و مفاهیم حلیم (بردبار) است. بردباری خداوند، کافران و فاسقان و گناهکاران را در برگرفته و نگذاشته است که عقوبت و کیفرش، زود و فوری، ستمگران را فرا بگیرد؛ لذا خداوند، به آنها مهلت می‌دهد تا توبه کنند، اما آنها که بر گناه پافشاری می‌نمایند و به سرکشی خود ادامه می‌دهند و به سوی او باز نمی‌گردند، بدانند که خداوند آنها را فراموش نکرده است؛ بلکه به آنها مهلت می‌دهد تا بلکه توبه کنند و در غیر این صورت آنان را به عذابی دردناک گرفتار می‌سازد^(۱).

الاله

این اسم، شامل همه صفات کمال و عظمت است و همه اسمای حسنی، در این اسم داخل هستند. بنابراین قول صحیح، این است که اصل کلمه (الله)، إله است و اسم (الله) همه اسمای حسنی و صفات والای الهی را در بردارد^(۲).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ وَمَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾ [النساء: ۱۷۱]. یعنی: «خدا، یکی بیش نیست که الله است و حاشا که فرزندی داشته باشد و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین وجود دارد، از آن اوست و کافی است خدا مدبّر باشد».

القابض، الباسط، المعطي

الله عز وجل می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [البقرة: ۲۴۵]. یعنی: «و خداوند، (روزی بندگان را) محدود و گسترده می‌سازد و به سوی او بازگردانده می‌شوید». پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسْعَرُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ الرَّازِقُ...»^(۳) یعنی: «خداوند، قیمت گذار، بازگیرنده، کم کننده، گشایشگر و روزی دهنده و... است».

۱- الحق الواضح المبين ص ۵۴-۵۵ با اندکی تصرف.

۲- مرجع پیشین ص ۱۰۴.

۳- ابن ماجه ۷۴۱/۲ و ترمذی ۵۹۶/۳ و ابوداود ۲۷۲/۳ و احمد ۱۵۶/۳۸ و ۲۸۶ و دارمی ۱۶۵/۲ و ن.ک صحیح الترمذی ۳۲/۲ و صحیح ابن ماجه ۱۵/۲.

همچنین فرموده است: «من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین والله المعطي وأنا القاسم»^(۱) یعنی: «هرکس که خداوند، به او اراده خیر داشته باشد، او را در دین آگاه و فقیه می‌گرداند و خداوند، بخشنده است و من، تقسیم کننده می‌باشم».

همچنین فرموده است: «إن الله یرفعکم ولا ینبغی له أن ینام یخفz القسط ویرفعه یرفع إلیه عمل اللیل قبل عمل النهار وعمل النهار قبل عمل اللیل...»^(۲) یعنی: «خداوند یرفعکم، نمی‌خوابد و برای او شایسته نیست که بخوابد؛ ترازو را سبک و سنگین می‌کند؛ عمل شب، قبل از روز به سوی او بالا می‌رود و عمل روز، قبل از شب به سوی او بالا می‌رود...».

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِکُ الْمَلِکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ﴾ [آل عمران: ۲۶]. یعنی: «بگو: پروردگارا! ای مالک الملک! تو هر آنکس را که بخواهی، حکومت و دارایی می‌بخشی و از هر که بخواهی، حکومت و دارایی را بازپس می‌گیری و هر کس را که بخواهی، عزت و قدرت می‌دهی و هر کس را که بخواهی، خوار می‌داری؛ خوبی، در دست توست و بی‌گمان تو، بر هر چیزی توانایی».

پیامبر ﷺ فرموده است: «إن الله یرفع بهذا الکتاب أقواما ویضع به آخرین»^(۳) یعنی: «خداوند، بوسیله این کتاب، گروه‌هایی را بالا می‌برد و گروه‌های دیگری را پایین می‌آورد».

پیامبر ﷺ پس از پایان نماز، چهره‌اش را به سوی مردم برمی‌گرداند و می‌گفت: «لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر. اللهم لا مانع لما أعطیت ولا معطي لما منعت ولا ینفع ذا الجد منك الجد»^(۴). یعنی: «هیچ معبود بحقی جز الله نیست؛ یگانه است و شریکی ندارد. فرمانروایی، از آن اوست و ستایش، او را سزاست و او، بر هر چیزی تواناست. بارخدا! آنچه تو بدهی، هیچکس نمی‌تواند مانع آن گردد و آنچه تو باز داری و ندهی، هیچ دهنده و بخشنده‌ای برای آن نیست؛ توانگر را

۱- بخاری مع الفتح ۲۱۷/۶ و ۲۹۳/۱۳.

۲- روایت مسلم (۱۶۱/۱).

۳- بخاری مع الفتح ۲۵۵/۱ و مسلم ۴۱۴/۱.

۴- بخاری مع الفتح ۵۰۷/۲ و مسلم ۶۱۲.

ثروتش، از عذاب تو نجات نمی‌دهد (و تمامی شکوه و ثروت، از آن توست).

این‌ها، صفات بزرگی از اسم‌های متقابل هستند؛ از اینرو شایسته نیست خداوند تنها با یکی از آنها ستایش شود؛ بلکه هر یک از این صفات را باید همراه دیگری ذکر نمود و خداوند را با آن ستود؛ زیرا کمال مطلق در اجتماع و توأم بودن دو صفت است؛ پس او، بازگیرنده و کم کننده روزی‌ها و گیرنده ارواح و جان‌هاست؛ او، گشاینده و فراوان کننده روزی و رحمت می‌باشد و دل‌ها را می‌گشاید. خداوند، کسانی را که علم و ایمان دارند، بالا می‌برد و دشمنانش را پست و خوار می‌گرداند، فرمانبرداران را عزت می‌دهد و این، عزتی حقیقی است. زیرا فرمانبردار، نزد خداوند عزیز است؛ گرچه فقیر و بی‌یاور باشد. خداوند ﷻ، دشمنان خود و انسان‌های نافرمان را در دنیا و آخرت، خوار و ذلیل می‌گرداند. پس انسان گنهکار، هرچند با مظاهر عزت، عرض اندام کند، اما دلش آکنده از ذلت و خواری است؛ گرچه او، این ذلت را به خاطر فرو رفتن در شهوت‌ها احساس نکند. پس عزت کامل و واقعی، در اطاعت خداوند است و ذلت، در نافرمانی و معصیت او می‌باشد: ﴿وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ﴾ [الحج: ۱۸]. یعنی: «و هر کس که خداوند، خوارش کند، هیچکس نمی‌تواند او را گرامی بدارد».

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ [فاطر: ۱۰]. یعنی: «هرکس، عزت و قدرت می‌خواهد، (آن را از خدا بخواهد؛ چراکه) هر چه عزت و قدرت است، از آن خداست».

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [المنافقون: ۸]. یعنی: «عزت، از آن خدا و رسول خدا و مؤمنان است».

خداوند، بازدارنده و بخشنده است؛ پس هر آنچه او، از دادنش، باز بدارد، کسی، نمی‌تواند، آن را بدهد و هر آنچه او ببخشد، هیچکس نمی‌تواند آن را باز بدارد. همه این کارها، تابع و پیرو عدالت و حکمت او می‌باشند. پس او در پایین آوردن هر کسی که پایین می‌آورد و خوار و محرومش می‌گرداند، دارای حکمت است و هیچکس، دلیلی علیه خدا ندارد؛ همانطور که هر کس را که بلند می‌گرداند و به او نعمت می‌دهد و دروازه خوبی‌ها را به رویش می‌گشاید، همه از فضل و کرم خداوند است. لذا بنده باید به حکمت خدا اعتراف نماید و به فضل و سپاس خداوند، با زبان و دل و اعضای بدن، اقرار کند و شکر خدا را به جا بیاورد. خداوند ﷻ، در تمام این کارها، یگانه و یکتاست و همه، به خواست و تقدیر او انجام می‌شوند. خدای متعال، برای بلند نمودن، عطا و

بخشش و همچنین برای گرامیداشت بندگان، اسبابی قرار داده است؛ چنانکه خواری و ذلت نیز اسبابی دارد. هر کس، برای بدست آوردن این اسباب بکوشد، نتیجه آن را خواهد دید. در این میان هر کس، توفیق چیزی را می‌یابد که برای آن آفریده شده است؛ از اینرو سعادت‌مندان، به انجام کارهای اهل سعادت، توفیق می‌یابند و برای اهل شقاوت، انجام کارهای شقاوت‌مندان، سهل و فراهم می‌گردد. این امر، چنین ایجاب می‌کند که بنده، خدا را یکی بداند و در به دست آوردن آنچه دوست دارد، بر پروردگارش توکل نماید و در انجام کارهای مفید، بکوشد^(۱).

المقدم، المؤخر

آخرین چیزی که پیامبر ﷺ میان تشهد و سلام می‌گفت، این بود: «اللَّهُمَّ اغفر لي ما قدمت وما أخرت وما أسررت وما أعلنت وما أعت وما أنت أعلم به مني. أنت المقدم وأنت المؤخر لا إله إلا أنت»^(۲) یعنی: «بارخدا یا! گناهان گذشته و آینده مرا بیامرز؛ الهی! گناهان پنهان و آشکار مرا ببخش و زیاده روی‌های مرا و آنچه را که تو از من بهتر می‌دانی، بیامرز؛ تو، مقدم کننده و مؤخرکننده هستی؛ هیچ معبود بر حقی جز تو نیست».

مقدم و مؤخر از نام‌هایی هستند که باید هر دو با هم ذکر شوند و جدا از هم و به تنهایی، بر خداوند اطلاق نمی‌گردد؛ زیرا کمال، در این است که هر دو با هم ذکر شوند. لذا خداوند ﷻ، هر کس را که بخواهد، جلوتر و برتر می‌گرداند و هر کس را که بخواهد، طبق حکمت خویش، عقب‌تر و فروتر قرار می‌دهد.

این تقدیم و تأخیر، در جهان هستی بدینگونه است که خداوند، برخی آفریده‌ها را بر بعضی دیگر جلو و مقدم قرار داده و بعضی را از برخی، مؤخر و عقب‌تر گردانیده است. مانند اینکه اسباب و شرایط را بر نتایج و پیامدهای آنها، مقدم داشته است. تقدیم و تأخیر در آفرینش و تقدیر، دریای بیکرانی است. این تقدیم در پهنه دین و شریعت نیز صورت گرفته است؛ همانطور که پیامبران را بر سایر مردم برتری داده و سپس بعضی از پیامبران را بر برخی دیگر فضیلت و برتری بخشیده است و برخی از بندگان را از برخی دیگر برتر نموده و آنها را در علم و ایمان و عمل و اخلاق و سایر صفات بر دیگران برتری داده است.

۱- الحق الواضح المبين ص ۸۹-۹۰.

۲- مسلم ۵۳۵/۱.

برخی از بندگان را در این موارد، پایین‌تر از دیگران قرار داده و همه این‌ها، طبق حکمت اوست. این دو صفت و صفات مشابه این‌ها، از صفات ذاتی خداوند می‌باشند؛ چون قایم به خدا هستند و خداوند، به این‌ها متصف است. صفات فعلی مشابه این‌ها نیز، همین‌گونه می‌باشند؛ چون تقدیم و تأخیر به وجود مخلوقات و کارها و مفاهیم و صفات آنان وابسته‌اند و از اراده و قدرت خداوند نشأت می‌گیرند و این، تقسیم درست صفات خداوند است و صفات ذات، متعلق به ذات او می‌باشند و صفات فعلی، اوصاف ذات او هستند و به گفته‌ها و کارهای برآمده از آن، متعلق و مرتبط می‌باشند^(۱).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنعام: ۱۷]. یعنی: «اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد و اگر خیری به تو برساند، (هیچکس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند) چراکه او، بر هر چیزی تواناست».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ [الفتح: ۱۱]. یعنی: «بگو: چه کسی می‌تواند کم‌ترین کمکی در برابر خدا به شما بکند اگر بخواهد به شما زبانی یا سودی برساند؛ بلکه خدا، آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید».

صفات زیان دادن و سود دادن، از آن صفاتی هستند که باید با هم ذکر شوند؛ پس خداوند، هرکس از بندگان را که بخواهد، از منافع دینی و دنیوی بهره مند می‌نماید و به هر کس که اسباب زیان را فراهم نماید، زیان می‌رساند و همه این‌ها، پیرو حکمت خدا و سنت‌های او در جهان هستی و اسبابی هستند که خداوند، آنها را وسیله‌هایی برای رسیدن به خواسته‌ها قرار داده است. خداوند، برای مردم، در جهان، اهداف و امور پسندیده‌ای در دین و دنیا مقرر نموده و برای آن، راه‌ها و اسبابی آفریده و به بندگان دستور داده است تا این راه‌ها را در پیش بگیرند. خدای متعال، آن را برای بندگان، بسیار آسان نموده است؛ پس هرکس، این راه‌ها را در پیش بگیرد، او را به مقصود می‌رساند و هرکس، این راه‌ها را ترک نماید و یا بخشی از آن را رها کند یا آن را بطور کامل در پیش نگیرد، کمال مطلوب را از دست خواهد داد و آنگاه باید فقط خودش را مورد ملامت و سرزنش قرار دهد و دلیلی علیه خداوند ندارد. زیرا خدا، به او

شنوایی و بینایی و دل و توان و قدرت بخشیده و راه خیر و شر را به صورت واضح، به او نشان داده و اسباب و شرایط را برای او بیان کرده و او را از هیچ راهی که به خیر دینی یا دنیوی می‌انجامد، باز نداشته است؛ لذا اگر بنده‌ای، این کارها را انجام ندهد و تخلف بورزد، خودش سزاوار سرزنش می‌باشد و بدین خاطر خودش باید مورد نکوهش قرار بگیرد.

گفتنی است: تمام صفات افعال، به سه صفت (قدرت کامل، مشیت نافذ و حکمت فراگیر و کامل) متعلق می‌باشند و آثار و مقتضیات آن، همه آن چیزهایی است که در جهان هستی پدید می‌آید؛ از قبیل: تقدیم و تأخیر، سود و زیان، بخشیدن و محروم کردن، پایین آوردن و بالا بردن. در این میان، محسوس و معقول آن و دینی و دنیوی آن، فرقی با هم ندارند. منظور از اینکه اینها، صفات افعال هستند، همین است نه «آنگونه که اهل کلام گمان برده‌اند»^(۱).

المبین

مبین، اسم فاعل از (ابان یبین)، است؛ یعنی آشکار و بیان نمود؛ خواه گفته‌ای باشد یا کاری. بینه، یعنی دلالت واضح و روشن؛ خواه این دلالت، عقلی باشد و خواه حسی. بیان یعنی پرده برداشتن و آشکار نمودن چیزی... از این جهت به سخن، بیان گفته می‌شود که مقصود را آشکار می‌سازد؛ مانند اینکه خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۳۸]. یعنی: «این، بیان (روشنگری) است برای مردم».

پس خداوند ﷻ، برای بندگانش راه هدایت را نشان داده و اعمالی را که به خاطر انجام دادن آن سزاوار پاداش می‌شوند و اعمالی را که مستحق کیفر و عذاب می‌گردند، به روشنی بیان نموده است.

همچنین برای بندگان بیان نموده که چه کارهایی بکنند و چه کارهایی نکنند. گفته می‌شود: «ابان الرجل فی کلامه ومنطقه». یعنی: «مرد در سخن گفتن، آشکار و روشن سخن گفت». و «بان الکلام» یعنی: «سخن، آشکار گشت»^(۲).

خداوند ﷻ، خودش را مبین نامیده و فرموده است: ﴿يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقُّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ [النور: ۲۵]. یعنی: «در آن روز خداوند، جزای

۱- توضیح الکافیة عبدالرحمن بن ناصر السعدی ص ۱۳۱-۱۳۲.

۲- ن.ک: مفردات القرآن از اصفهانی ۶۸ و ۶۱ و اشتقاق الأسماء از زجاجی ۱۸.

واقعی آنان را بی‌کم و کاست، بدیشان می‌دهد و آگاه می‌گردند که خداوند، حق آشکار است.»

خداست که برای بندگانش راه‌های هدایت را روشن نموده و راه‌های گمراهی را برایشان آشکار کرده و آنها را از راه‌های ضلالت، برحذر داشته است و بدین خاطر پیامبران و کتاب‌ها را فرستاده تا راه هدایت و گمراهی را برای بندگان بیان کنند. خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ ﴿١٥٩﴾﴾ [البقرة: ۱۵۹]. یعنی: «بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده ایم بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب، بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین‌کنندگان، ایشان را نفرین می‌کنند.»

این، وعید سختی است برای کسانی که نشانه‌های روشن پیامبران را پنهان می‌کنند؛ نشانه‌های روشنی که خداوند، در کتاب‌ها بر پیامبران نازل فرموده تا اهداف و مقاصد درست را نمایان کنند و هدایتی را نشان دهند که برای قلب‌ها مفید است.

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ ۗ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾﴾ [البقرة: ۱۱۸]. یعنی: «آنان که نمی‌دانند، می‌گویند: چه می‌شود اگر خدا با ما سخن گوید و یا اینکه معجزه‌ای برای ما بیاید؟ کسانی که قبل از آنان نیز بودند، همین سخنان ایشان را می‌گفتند؛ دل‌هایشان، شبیه هم است. ما، آیه‌ها را برای حقیقت‌جویان آشکار و بیان کرده‌ایم.»

﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ [البقرة: ۲۶۶]. یعنی: «این چنین خداوند، آیات خود را برایتان بیان و آشکار می‌سازد، شاید بیندیشید.»

﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾﴾ [النساء: ۲۶]. یعنی: «خداوند، می‌خواهد برایتان روشن کند و شما را به راه کسانی رهنمود سازد که پیش از شما بوده‌اند و توبه شما را بپذیرد و خداوند، آگاه و حکیم است.»

و می‌فرماید: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ۗ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥٩﴾﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ

رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۶﴾ [المائدة: ۱۵-۱۶]. یعنی: «از سوی خدا نور و کتاب روشنگری نزد شما آمده است؛ خداوند، با آن کسانی را به راه‌های امن و امان هدایت می‌کند که جویای خوشنودی او باشند و با مشیت و فرمان خود، آنان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور می‌برد و ایشان را به راه راست رهنمود می‌شود».

و می‌فرماید: ﴿أَنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمْ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [المائدة: ۷۵]. یعنی: «بنگر که چگونه آیات را برای آنان روشن و تبیین می‌کنیم؟ دوباره بنگر که چگونه ایشان بازداشته می‌شوند!».

﴿وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [النور: ۱۸]. یعنی: «خداوند، آیات را برای شما بیان می‌دارد و خدا، بس آگاه و حکیم است».

خداوند ﷻ، احکام شرعی را برای مردم بیان می‌نماید و توضیح می‌دهد و حکم تقدیری را روشن می‌سازد. او، به آنچه به صلاح بندگان می‌باشد، داناست و در تشریح و تقدیر خویش، باحکمت است^(۱). او، دارای حکمت رسا و حجت قوی است.

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۳]. یعنی: «خداوند، این چنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد شاید که هدایت شوید».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۵]. یعنی: «خداوند، هیچ وقت قومی را که هدایت بخشیده است، گمراه نمی‌سازد مگر زمانی که چیزهایی را که باید از آنها بپرهیزند، روشن و آشکار برای آنان بیان کند؛ بی‌گمان خداوند، آگاه از هر چیزی است».

خداوند ﷻ، از ذات بزرگوار و حکم عادل خود خبر می‌دهد که او، هیچ قومی را گمراه نمی‌سازد مگر بعد از رساندن پیام به آنها تا حجت بر آنان اقامه گردد.

الْمَنَان

منان، یکی از نام‌های نیک خداوند می‌باشد که پیامبرش ﷺ او را منان نامیده است. انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ از مردی شنید که می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ [وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ] الْمَنَانِ يَا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ» یعنی: «تو را می‌خوانم به اینکه ستایش تو راست؛ هیچ معبودی برحق جز تو نیست (یگانه هستی و شریکی نداری) ای منان! ای آفریننده آسمان‌ها و زمین! ای صاحب شکوه و بزرگی! ای زنده پایدار! من، از تو بهشت را می‌خواهم و از آتش جهنم به تو پناه می‌برم». رسول خدا ﷺ فرمود: «او، خدا را با بزرگ‌ترین نامش خواند؛ اسمی که هرگاه خدا با آن خوانده شود، می‌بخشد و هرگاه با آن به درگاه او دعا شود، اجابت می‌کند»^(۱).

ابن اثیر در النهاية فی غریب الحدیث می‌گوید: (المنان) یعنی نعمت دهنده بخشنده و این، برگرفته از کلمه (من) است نه از (منه) و می‌گوید: منان، این مفهوم را در بردارد که به کسی نیکی شود و در عین حال از او مزد و پاداشی طلب نگردد. منان، صیغه مبالغه است؛ مانند وهَّاب^(۲).

در حدیثی که امام بخاری روایت نموده، آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَّنَّ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ بِنِ أَبِي قَحَافَةَ وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلًا لَا تَخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنْ خَلَهُ الْإِسْلَامُ أَفْضَلَ»^(۳) یعنی: «هیچکس از ابوبکر بن ابی قحافه، به من احسان بیشتری نکرده است و اگر من، کسی را به دوستی می‌گرفتم، ابوبکر را به عنوان دوست خاص خویش برمی‌گزیدم؛ ولی دوستی اسلام، برتر و بهتر است».

یعنی ابوبکر رضی الله عنه بیشتر از همه مردم، جان و مالش را به ما بخشیده است^(۴).

۱- صاحبان سنن چهارگانه، این حدیث را روایت کرده اند و نیز ابن حبان و حاکم و صحیح النسائی
آلبانی ۲۷۹/۱ و صحیح ابن ماجه ۳۲۹/۲ و صفة الصلاة، اثر آلبانی ص ۲۰۴.

۲- النهاية فی غریب الحدیث ابن اثیر ۳۶۵/۴.

۳- بخاری مع الفتح ۱/۵۵۸.

۴- فتح الباری ۱/۵۵۸.

خداوند ﷻ، منان است و منان یعنی کسی که بخشش‌های او بزرگ و فراوان می‌باشد. او به ما زندگی و عقل و گویایی بخشیده و به ما بهترین صورت و نعمت فراوان و بخشش زیاد ارزانی کرده است^(۱). چنانچه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ [ابراهیم: ۳۴]. «و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید، نمی‌توانید آنها را شمارش کنید؛ واقعا انسان، ستمگر و ناسپاس است».

بزرگ‌ترین و اساسی‌ترین نعمتی که خداوند ﷻ، به بندگان بخشیده، رسول اکرم ﷺ است که آنها را از گمراهی نجات داد و بدین سان بوسیله او، از هلاکت و ضلالت مصون ماندند^(۲). الله ﷻ می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [آل عمران: ۱۶۴]. «یقیناً خداوند، بر مؤمنان تفضل کرد بدانگاه که در میان‌شان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت. (پیغمبری که) بر آنان آیات او را می‌خواند و ایشان را پاکیزه می‌داشت و بدیشان کتاب و فرزاندگی می‌آموخت و آنان پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».

تنها الله ﷻ است که به بندگانش آفرینش و روزی و سلامتی و امنیت بخشیده و نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را به سوی آنها سرازیر نموده است. بزرگ‌ترین و کامل‌ترین و سودمندترین نعمت‌ها، هدایت شدن به اسلام و ایمان است که از تمام چیزها، برتر می‌باشد و اساس همه نعمت‌هاست^(۳).

و ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾، یعنی خداوند بر مؤمنان تفضل نمود^(۴). و منه یعنی نعمت بزرگ. اصفهانی می‌گوید: منت، یعنی: نعمت بزرگ و آن بر دو نوع است: نوع اول اینکه نعمت دادن از طریق انجام دادن کاری باشد؛ پس گفته می‌شود (مَنْ فُلَانٌ عَلِي فُلَان) یعنی: بار نعمت را بر او گذاشت.. چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۶۴]. یعنی: «یقیناً خداوند، بر مؤمنان منت نهاد».

۱- الاسماء و الصفات بیهقی ۱۲۰/۱.

۲- تفسیر عبدالرحمن سعدی ۴۴۹/۱.

۳- تفسیر سعدی ۱۴۲/۷.

۴- الاسماء و الصفات بیهقی ۴۹/۱.

﴿كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾

[النساء: ۹۴]. یعنی: «شما پیش از این، چنین بودید، ولی خداوند بر شما منت نهاد؛ پس تحقیق کنید. همانا خداوند، از آنچه می‌کنید، باخبر است».

و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١١٤﴾﴾ [الصفات: ۱۱۴]. یعنی: «و بر موسی

و هارون منت نهادیم».

﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ ﴿٣٧﴾﴾ [طه: ۳۷]. یعنی: «ما (پیش از این) مرتبه دیگری

بر تو منت نهاده ایم».

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ

الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾﴾ [القصص: ۵]. یعنی: «ما می‌خواهیم به ضعیفان و ناتوانان تفضل نماییم و ایشان

را پیشوایان و وارثان (حکومت و قدرت) سازیم».

﴿فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَلْنَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾﴾ [الطور: ۲۷]. یعنی: «سرانجام خداوند در

حق ما لطف و مرحمت فرمود و ما را از عذاب سراپا شعله دوزخ بدور داشت».

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ﴿١١﴾﴾ [ابراهيم: ۱۱]. یعنی: «ولیکن خداوند،

بر هر کس از بندگانش که بخواهد، منت می‌نهد».

در حقیقت همه این‌ها را خداوند می‌دهد و اوست که این نعمت‌های بزرگ را به

بندگانش می‌بخشد. پس ستایش او را سزد تا اینکه راضی شود و بعد از رضا و

خشنودی‌اش نیز، او را می‌ستاییم و در اول و آخر، ستایش او راست.

نوع دوم: اینکه با زبان منت گذاشته شود و این را مردم زشت می‌دانند؛ از اینرو

گفته شده: منت نهادن، عمل انسان را از بین می‌برد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ

اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾﴾ [الحجرات: ۱۷]. یعنی:

«آنان بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند؛ بگو با اسلام خود بر من منت مگذارید؛ بلکه

خدا بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن رهنمود کرده است، اگر راست و

درست هستید».

از اینرو در حقیقت، این خداست که بر آنها منت نهاده است؛ چراکه او، آنان را به

اسلام هدایت نموده است^(۱)، اما آنها، با سخنان زشت منت می‌گذارند. خداوند متعال، در کتابش منت نهادن را نکوهش کرده و از آن باز داشته است. چنانچه می‌فرماید: ﴿وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْثِرُونَ﴾ [المدثر: ۱۶]. یعنی: «بذل و بخشش برای این مکن که افزون طلبی کنی». ابن کثیر می‌گوید: یعنی با عمل خود بر خدا منت مگذار که عمل خویش را زیاد بشماری.

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [۱۱۶] ﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ ۗ وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ﴾ [۱۱۳] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا ۗ لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۶۲-۲۶۴].

یعنی: «کسانی که دارایی خود را در راه خدا صرف می‌کنند و بدنبال آن منتی نمی‌گذارند و آزاری نمی‌رسانند، پاداششان نزد پروردگارشان است و نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین خواهند شد. گفتار نیک و گذشت، بهتر از بذل و بخششی است که اذیت و آزاری به دنبال داشته باشد و خداوند، بی‌نیاز و بردبار است. ای کسانی که ایمان آورده اید! بذل و بخشش‌های خود را با منت و آزار، پوچ و تباه نسازید همانند کسی که دارایی خود را برای نشان دادن به مردم ریاکارانه صرف می‌کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان ندارد. مثل چنین کسی، همچون قطعه سنگ صاف و لغزنده‌ای است که بر آن (قشری از) خاک باشد (و بذرافشانی شود) و باران شدیدی بر آن ببارد و آن را به صورت سنگی صاف بر جای گذارد؛ از کاری که انجام داده‌اند، سود و بهره‌ای بر نمی‌گیرند و خداوند، گروه کفر پیشه را رهنمود نمی‌نماید».

پیامبر ﷺ منت نهادن به خاطر دادن چیزی را نکوهش نموده و مورد مذمت قرار داده و فرموده است: «ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر إليهم ولا يزكهم ولهم عذاب أليم» یعنی: «سه نفر هستند که خداوند در روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و به سوی آنها نمی‌نگرد و آنها را پاکیزه نمی‌گرداند و آنها، عذاب دردناکی دارند». پیامبر ﷺ

این را سه بار تکرار فرمود. ابوذر رضی الله عنه گفت: زیانمند و ناکام شدند. آنها چه کسانی هستند ای پیامبر خدا؟ فرمود: «المسبُلُ والمَنَّانُ والمنفِقُ سلعته بالحلف الكاذب»^(۱) یعنی: «کسی که شلوارش پایین‌تر از برآمدگی پایش می‌باشد و کسی که منت می‌گذارد، و کسی که با سوگند دروغین، کالایش را به فروش می‌رساند». این نوع منت، مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است؛ اما منت به معنای بخشیدن و احسان و جود، پسندیده می‌باشد.

خلاصه اینکه خداوند، منان (بخشنده) است؛ هیچ چیزی مانند او نیست و او، شنوای بیناست؛ چیزهای بزرگی می‌بخشد؛ چنانچه زندگی و عقل و گویایی را بخشیده و انسان را به بهترین صورت آفریده و به او نعمت‌های فراوان ارزانی داشته و بندگان را نجات داده و با فرستادن پیامبران و کتاب‌ها، به آنها نعمت داده است. همین طور بیرون آوردنشان از تاریکی‌ها به سوی نور، از فضل و احسان اوست و با وجود گناهان زیاد بندگان، به آنها نعمت‌های فراوان داده است.

بارخدا! نعمت ایمان را به ما بده و ما را حفاظت بفرما و هر خیری را به سوی ما بیاور و هر شری را از ما دور نما و در تمام کارها عاقبت و سرانجام ما را نیکو بگردان و ما را از خواری دنیا و عذاب آخرت، نجات بده؛ ای بزرگوار! ای بخشنده! ای صاحب شکوه و بزرگواری! ای زنده پایدار! ای آفریننده آسمان‌ها و زمین! ای یگانه و یکتایی که فرزند و همتایی ندارد و از کسی متولد نشده است!.

الولی

ولی به کسی گفته می‌شود که کاری را به عهده دارد یا انجام می‌دهد؛ (ولی) یعنی یاور و دوستدار، هم پیمان، فامیل و همسایه، پیرو، آزادکننده و فرمانبردار.. گفته می‌شود: مؤمن، ولی خدا یعنی فرمانبردار اوست؛ (ولی)، متضاد عدو (دشمن) می‌باشد.

خداوند، یاور و سرپرست امور جهان و آفریده‌هاست. همچنین به سرپرست یتیم، ولی گفته می‌شود و به امیر، والی می‌گویند^(۲).

۱- مسلم ۱-۱۰۲.

۲- ن.ک. النهاية فی غریب الحدیث ابن اثیر ۲۲۷/۵ و المعجم الوسیط ص ۱۰۵۸ و القاموس المحیط ص ۱۷۳۲ و المصباح المنیر ص ۶۷۲ و مختار الصحاح ص ۳۰۶.

راغب اصفهانی می‌گوید: ولاء و تولی، بر نزدیکی زمانی، مکانی، دینی، دوستی و یا بر نزدیک بودن از نظر عقیده، اطلاق می‌گردد. ولایت، یعنی یاری کردن و سرپرستی نمودن؛ ولی و مولا، در همه این معانی بکار می‌رود. چنانچه گفته می‌شود: مؤمن، ولی خداست و خدا، ولی و کارساز مؤمنان است^(۱). البته ولایت و سرپرستی خداوند با سایر سرپرستی‌ها و دوستی‌ها فرق می‌نماید. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱] یعنی: «هیچ چیزی همانند خدا نیست و او، شنوا و بیناست».

پس خدای متعال، ولی است و امور جهان و آفریدگان را به عهده دارد و او، صاحب تدبیر می‌باشد و آنچه را برای دین و دنیا و مخلوقاتش مفید می‌باشد، فراهم آورده است^(۲).

خداوند، خودش را ولی نامیده است. پس (ولی)، از اسمای حسنی است. خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الشوری: ۹]. یعنی: «آیا کسانی جز او را به ولایت گرفته‌اند؟ در صورتی که الله، ولی است و او، مردگان را زنده می‌گرداند و او، بر همه چیز تواناست؟».

و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْعَيْتَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾ [الشوری: ۲۸]. یعنی: «او اوست که باران را می‌باراند بعد از آنکه ناامید می‌گردند و رحمت خود را می‌گستراند؛ او، سرپرست ستوده است».

خداوند، ولی و سرپرست است و بنده، با پرستش و اطاعت خدا و نزدیکی جستن به او و با انجام عبادت، او را به یآوری و سرپرستی می‌گیرد. خداست که بندگان را با تدبیر امورشان سرپرستی می‌نماید. سرپرستی ویژه خداوند نسبت به بندگان مؤمنش، بدین ترتیب است که آنان را از تاریکی‌ها می‌رهاند و آنها را به سوی نور سوق می‌دهد و تربیت و پرورش آنان را به لطف خویش بر عهده می‌گیرد و آنها را در همه کارهایشان یاری می‌نماید و با توفیق خویش به آنها کمک می‌کند. خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [البقرة:

۱- مفردات الراغب اصفهانی ۵۵۳.

۲- ن.ک: تفسیر ابن کثیر ۱۱۶/۴ و ۲۷۷/۱ و تفسیر سعدی ۶۱۷/۶ و ۵۹۵/۶.

[۲۵۷]. یعنی: «خداوند، متولی و عهده دار کسانی است که ایمان می‌آورند؛ ایشان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور رهنمون می‌شود و کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوت، متولی و سرپرست ایشان است. آنان را از نور بیرون آورده، به سوی تاریکی می‌کشاند؛ اینان، اهل آتشند و در آنجا جاویدان می‌مانند».

و می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ﴾ [الجاثية: ۱۹].
یعنی: «ستمگران کفرپیشه، برخی، یار و یاور برخی دیگرند و خدا هم یار و یاور پرهیزگاران است».

پس خداوند ﷻ، یاور و پشتیبان مؤمنان است؛ با کمک و توفیق خویش، آنها را سرپرستی می‌نماید و آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد... کفر را بدین خاطر به تاریکی تشبیه کرد که تاریکی، مانع از دیدن اشیاء و درک و پذیرش وجود چیزها می‌شود. همینطور کفر، چشم دل را کور می‌کند و نمی‌گذارد که حقایق ایمان را ببیند و به صحت آن و درستی اسباب آن پی ببرد. پس خداوند خبر داد که ولی و سرپرست مؤمنان است و حقیقت ایمان و راه‌ها و قوانین و حجت‌های آن را به آنها نشان می‌دهد و آنها را به سوی دلایل آن هدایت می‌کند؛ دلایلی که شک و تردیدها را می‌زداید و بدین سان انگیزه‌های کفرورزی و تاریکی‌هایی را که پرده‌هایی بر بینش دل‌هاست، از آنان دور می‌گرداند.

خلاصه اینکه خداوند، خبر داده که او، یاور و سرپرست کسانی است که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و با انجام واجبات ایمان و ترک نمودن آنچه با ایمان منافات دارد، صداقت و راستی ایمان خود را نشان داده‌اند؛ چنانچه با ولایت ویژه خویش، آنها را سرپرستی می‌نماید و تربیت آنان را بر عهده می‌گیرد و آنها را از تاریکی‌های جهالت، کفر، گناهان و غفلت و رویگردانی، می‌رهاند و به سوی نور علم و یقین و ایمان و اطاعت و روی آوردن کامل به سوی پروردگارشان، سوق می‌دهد و با نور وحی و ایمان، دل‌هایشان را نورانی می‌گرداند، کارها را برایشان آسان می‌نماید، آنان را از سختی‌ها دور می‌کند، منافع را به سوی آنها می‌آورد و زیان‌ها را از آنان دور می‌سازد: ﴿إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۶]. یعنی: «همانا یار و سرپرست من خدایی است که این کتاب را نازل کرده و اوست که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند».

خداوند، بندگان راستگو و مخلص و پاک نیتی را که با ایمان و تقوی، خداوند را به دوستی و سرپرستی بر می‌گزینند و کسی غیر از او را که فایده و سودی نمی‌رساند، به سرپرستی نمی‌گیرند، یاری و سرپرستی می‌نماید و نسبت به آنها مهربانی می‌کند و آنها را بر کارهای خیر و آنچه به مصلحت دین و دنیایشان می‌باشد، یاری می‌دهد و به سبب ایمانشان هر امر ناخوشایندی را از آنها دور می‌کند؛^(۱) چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الحج: ۳۸]. یعنی: «همانا خداوند، از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند».

اما خداوند، کافران را که غیر او را به دوستی و سرپرستی گرفته‌اند، رها می‌نماید، خوارشان می‌گرداند و آنها را به چیزهایی می‌سپارد که به سرپرستی گرفته‌اند؛ چیزهایی که سود و زیانی نمی‌رسانند. بدین سان معبودان باطل، کافران را گمراه ساختند، آنها را بدبخت نمودند و آنان را از هدایت و دستیابی به علم مفید و عمل صالح و از سعادت همیشگی، محروم کردند و بدین ترتیب جهنم، جای‌گاه همیشگی کافران گردید.. بارخدا یا! ما را سرپرستی و یاری کن.^(۲)

خداوند، دوستانش را دوست می‌دارد و آنها را یاری می‌کند. دوست خدا، کسی است که خدا را می‌شناسد، بر اطاعت و فرمانبرداری او مواظبت می‌نماید، عبادت را خالصانه برای خدا انجام می‌دهد و از معصیت و نافرمانی خدا دوری می‌کند. هر کس با دوست خدا، دشمنی کند، خداوند، با او اعلام جنگ می‌نماید. پیامبر ﷺ می‌گوید: خداوند می‌فرماید: «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَتَهُ وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيدَنَّهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ»^(۳) ترجمه: «هرکس، با دوستی از دوستانم دشمنی کرد، من با او اعلام جنگ می‌کنم و آنچه بیش از همه چیز بنده‌ام را به من

۱- تفسیر علامه سعدی با اندکی تصرف ۳۱۸/۱ و ۱۳۲/۳ و ن.ک ابن کثیر ۳۱۲/۱.

۲- تفسیر سعدی ۳۱۸/۱ و ن.ک ابن کثیر ۳۱۲/۱ و ن.ک الاسماء و الصفات بیهقی ۱۲۳/۱ تحقیق عمادالدین احمد.

۳- بخاری مع الفتح ۳۴۰/۱۱.

نزدیک می‌نماید، تکالیفی است که بر او فرض نموده‌ام و بنده‌ام با خواندن نوافل همچنان به من نزدیک می‌شود تا اینکه دوستش می‌دارم؛ پس آنگاه که دوستش بدارم، شنوایی او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و دست او می‌شوم که با آن می‌گیرد و پایش می‌شوم که با آن راه می‌رود و اگر از من بخواهد، به او می‌دهم و اگر از من پناه بجوید، او را پناه می‌دهم؛ در هیچ چیزی که انجام می‌دهم، تردیدی ندارم آنگونه که درباره جان مؤمن تردید دارم؛ او، مرگ را دوست ندارد و من، ناراحت کردن او را دوست ندارم». یعنی وقتی بنده، ولی خدا باشد، خداوند او را حفاظت می‌نماید و به او توفیق می‌دهد تا جز آنچه که مولایش از آن خشنود می‌شود، نشنود و گوش نکند و جز به آنچه که مولایش خشنود می‌گردد، نگاه نکند و دستانش فقط به جاهایی دراز شوند که پروردگارش راضی می‌گردد و قدم‌هایش جز به سوی اطاعت خدا نرود. بدین سان، ولی خدا، توفیق و هدایت می‌یابد و از سوی خداوند به او الهام می‌شود. این، شرح و تفسیر برخی از علما مانند ابن تیمیه، بر این حدیث است؛ در روایتی دیگر آمده است: «فبی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی یمشی»^(۱) یعنی: «به وسیله من می‌شنود و به وسیله من می‌بیند و دستانش به وسیله من می‌گیرند و به وسیله من راه می‌رود». از اینرو واضح می‌شود که خداوند، بنده‌اش را یاری و کمک می‌نماید و به او توفیق می‌دهد که با این اندام، کارهای شایسته انجام دهد و او را از انجام آنچه خدا را ناخشنود می‌گرداند، مصون و محفوظ دارد.^(۲)

المولی

مولی کلمه ایست که بر افراد زیادی اطلاق می‌شود؛ مولا یعنی: پروردگار، مالک، و سرور و آقا، نعمت دهنده، آزادکننده، یاری کننده، دوستدار، پیرو، همسایه، پسرعمو، هم پیمان، داماد، بنده و مورد انعام قرار گرفته؛ بیشتر این مفاهیم در احادیث آمده‌اند و هر یک به معنای مناسب خود، در حدیث بکار رفته است.

هر کس، کاری انجام دهد یا انجام آن را بر عهده بگیرد، مولا و سرپرست آن کار است. مصادر این نام‌ها فرق می‌کند؛ ولایت - به فتح واو- یعنی ولایت در نسب و یاری کردن و آزادکننده، و ولایت - به کسر واو- به معنی امارت بکار می‌رود و ولاء در

۱- فتح الباری ۱۱/۳۴۴.

۲- مرجع گذشته.

مفهوم آزادشده کاربرد دارد و مولا به کسی گفته می‌شود که با گروهی دوستی کند^(۱). خداوند عَلَّمَ، مولی است؛ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

یعنی: «هیچ چیزی همانند خدا نیست و او، شنوای بیناست».

پس الله عَلَّمَ، مولا، پروردگار، فرمانروا و سرور است و به او، امید یاری و کمک بسته می‌شود. چون او، صاحب هر چیزی است و او، ذاتی است که این اسم را بر خود نهاده است. چنانچه خدای متعال، در سوره حج می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ [الحج: ۷۸]. یعنی: «و به خدا پناه ببرید و بر او توکل نمایید که حافظ و یاور شما، اوست و چه سرور و یاور نیک و چه مددکار و یاریگر خوبی است!».

و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ [الأنفال: ۴۰]. یعنی: «و اگر پشت کردند، پس بدانید که الله، مولى و یاور شما است و او، بهترین حافظ و یاور و بهترین مددکار و یاریگر است».

و می‌فرماید: ﴿ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْلَى الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَّ اَنَّ الْكٰفِرِيْنَ لَا مَوْلٰى لَهُمْ﴾ [محمد: ۱۱]. یعنی: «این، بدان خاطر است که خداوند، مولا و یاور مؤمنان است و لیکن کافران، هیچ مولا و یآوری ندارند».

خداوند متعال، مولای مؤمنان و سرور و یاور آنهاست که آنان را بر دشمنانشان یاری می‌کند؛ پس چه سرور و یاور نیکی است^(۲).

لذا تنها خداوند است که بندگان مؤمن خود را یاری می‌نماید و منافع آنها را به آنان می‌رساند و منافع دینی و دنیویشان را برای آنها آسان و فراهم می‌نماید؛ او، بهترین یاور است؛ آنها را یاری می‌کند و از آنها مکر و توطئه فاسقان و هجوم اشرار را دور می‌نماید. بدیهی است که هرکس، خدا، یاور و سرپرست او باشد، ترسی بر او نیست و هر کس، خدا، علیه او باشد، عزت و قدرتی نخواهد داشت که بر آن استوار باشد^(۳). پس الله عَلَّمَ، مولا و یاور مؤمنان است که به تدبیر امور آنها می‌پردازد و هرکس که خدا،

۱- النهایة فی غریب الحدیث ۲۲۸/۵، القاموس المحيط ص ۱۷۸۲ و المعجم الوسیط ص ۱۰۵۸ و المصباح المنیر ۶۷۲/۲.

۲- ن.ک تفسیر ابن کثیر ۳۱۰/۴.

۳- تفسیر سعدی (۱۶۸/۳ و ۳۳۱/۵)؛ تفسیر ابن کثیر ۳۱۰/۴۱، ۲۳۸/۲، ۳۴۴/۱.

سرپرست او باشد، به تمام خواسته‌هایش دست می‌یابد و خداوند، برای او بهترین سرپرست است. آری! خداوند، بهترین یاور برای کسی است که از او یاری بخواهد؛ خدای متعال، بدی را از چنین بنده‌ای دور می‌نماید. چنانچه می‌فرماید: ﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَانِيكُمْ ۖ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۰]. یعنی: «بلکه خدا، یاور شماست و او، بهترین یاوران است».

از جمله دعاهایی که مؤمنان، با آن پروردگارشان را می‌خوانند، دعایی است که خداوند، از آن خبر داده است: ﴿أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۸۶]. یعنی: «تو، یاور و سرور ما هستی؛ پس ما را بر جمعیت کافران پیروز بگردان».

یعنی تو، سرپرست و یاور ما هستی؛ بر تو توکل می‌کنیم؛ تنها از تو یاری جسته می‌شود و هیچ کاری جز با یاری تو انجام نمی‌گیرد^(۱). خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾ [التحریم: ۴]. یعنی: «خدا، یاور پیامبر است و علاوه از خدا جبرئیل، و مؤمنان خوب و شایسته و فرشتگان، پشتیبان او هستند».

و می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ مَوْلَانِيكُمْ ۖ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ [التحریم: ۲]. یعنی: «و خدا، یاور و سرور شماست و او، بس آگاه و کاربجا می‌باشد».

هنگامی که ابوسفیان پس از پایان جنگ احد، خطاب به مسلمانان گفت: ما، عزیزی داریم و شما، عزیزی ندارید؛ پیامبر ﷺ به یارانش فرمود که در پاسخش بگویند: «اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلِي لَكُمْ»^(۲) یعنی: «خداوند، مولا و یاور ماست و شما، مولایی ندارید».

النصير

نصیر بر وزن فعیل، اسم فاعل یا مفعول است؛ چون هر یک از دو فردی که همدیگر را یاری می‌کنند، یاری کننده و یاری شونده هستند؛ هرگاه شخصی، فرد دیگری را در برابر دشمنش یاری کند، می‌گویند: نَصَرَهُ^(۳). یعنی: او را یاری کرد. نصیر (یاور)، کسی

۱- تفسیر ابن کثیر ۳۴۴/۱.

۲- فتح الباری ۲۰/۳ کتاب المغازی باب غزوة احد به روایت براء ؓ.

۳- النهاية فی غریب الحدیث ابن اثیر ۶۴/۵.

است که به او اعتماد شده که دوست خودش را تسلیم دشمن نمی‌کند و خوارش نمی‌گرداند^(۱).

خداوند، نصیر (یاور) است و یاری کردن او، مانند یاری کردن مخلوق نیست: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]. یعنی: «هیچ چیزی مانند خدا نیست و او شنوای بیناست».

خداوند، خودش را نصیر (یاور) نامیده و فرموده است: ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۱]. یعنی: «و همین بس که خدای تو، راهنما و یاور باشد».

﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۴۵]. یعنی: «خداوند، دشمنانتان را بهتر می‌شناسد و کافی است که خدا، یار و سرپرست باشد و کافی است که خدا، یاور (و مددکارتان) باشد».

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ [الحج: ۷۸]. یعنی: «و به خدا چنگ بزنید که سرپرست و یاور شما، اوست و چه سرور نیک و چه مددکار و کمک کننده خوبی است».

﴿فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ [الأنفال: ۴۰]. یعنی: «بدانید که خداوند، یاور و سرپرست شماست و او، بهترین سرپرست و بهترین یاور و مددکار است».

خداوند ﷻ، یاور است و بندگان مؤمن خود را یاری و کمک می‌کند؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۰]. یعنی: «اگر خداوند، شما را یاری کند، هیچ کسی، بر شما چیره نخواهد شد و اگر خوارتان گرداند، کیست که پس از او شما را یاری دهد؟ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند و بس».

و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ [محمد: ۷]. یعنی: «ای مؤمنان! اگر (دین) خدا را یاری کنید، خدا، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد».

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدَاءُ﴾ [غافر: ۵۱].

یعنی: «ما، قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان بیا می‌خیزند، یاری می‌دهیم».

﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۚ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾

[الروم: ۴-۵]. یعنی: «در آن روز مؤمنان، شادمان می‌شوند از یاری خدا؛ خدا، هرکسی را که بخواهد، یاری می‌دهد و او، بس چیره و بسیار مهربان است».

﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحج: ۴۰]. یعنی: «و بطور قطع

خدا، یاری می‌دهد کسانی را که او را یاری دهند؛ خداوند نیرومند و چیره است و همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است».

﴿مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ

لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيبُ﴾ [الحج: ۱۵]. یعنی: «کسی که گمان می‌برد، خدا، پیغمبرش را در دنیا و آخرت یاری نمی‌دهد و پیروز نمی‌گرداند، او، ریسمانی به سقف خانه بیاویزد و سپس (خود را حلق آویز کند و راه نفسش را) قطع نماید و ببیند که آیا (خودکشی و انجام) این کار، (مانع از یاری و پیروزی پیغمبر می‌شود و آیا) خشم او را فرو می‌نشانند؟».

از این آیات و آیات دیگر روشن می‌شود که خداوند، بنده‌اش را یاری می‌کند؛ لذا خدای متعال، هر کس را که بخواهد، یاری می‌نماید.

اما منظور از اینکه بنده، خدا را یاری نماید، این است که بنده، بندگان مؤمن خدا را یاری نماید، حقوق خداوند ﷻ را انجام دهد، پیمان‌های الهی را رعایت کند، به فرامین او گردن نهد و از آنچه خدا بر او حرام نموده، دوری جوید.

بدین ترتیب روشن شد که منظور از اینکه بنده، خدایش را یاری کند، چه می‌باشد.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾ [محمد: ۷].

یعنی: «اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند».

و می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾ [الصف: ۱۴]. یعنی: «ای

مؤمنان! یاران خدا باشید».

و می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ

يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ ۗ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحديد: ۲۵]. یعنی: «و آهن را پدیدار

کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است؛ هدف، این است که خداوند، نشان دهد چه کسانی، خدا و فرستادگانش را در نهان یاری می‌کنند؛ خداوند، نیرومند و چیره است».

هر کس، با اطاعت از خداوند و دوری جستن از نافرمانی خدا، او را یاری نماید، خداوند متعال نیز او را یاری می‌کند^(۱).

الله ﷻ، بندگان مؤمن خود را در برابر دشمنانشان یاری می‌کند و برای آنها مسایلی را که باید در مورد آن احتیاط کنند، روشن می‌سازد و بدین ترتیب به آنان در برابر دشمنانشان یاری می‌رساند. پس ولایت و سرپرستی خداوند باعث دستیابی به خیر و خوبی است و نصرت و یاری او، سبب دور شدن شر و بدی می‌باشد^(۲).

رسول خدا ﷺ هنگام جنگ و جهاد می‌گفت: «اللَّهُمَّ أَنْتَ عَضِدِي وَنَصِيرِي بِكَ أَحُولُ وَبِكَ أَصُولُ وَبِكَ أَقَاتِلُ»^(۳) یعنی: «بارخدا! تو یاریگر و یاور من هستی؛ به کمک تو دسیسه دشمن را دفع می‌کنم و به توفیق تو، هجوم می‌برم و به یاری تو می‌جنگم».

خداوند ﷻ، بندگان مؤمن خود را همواره در گذشته و در زمان حاضر یاری نموده و می‌نماید و با دور کردن آنچه موجب رنج و اذیت آنهاست، چشمان آنان را خنک می‌گرداند و شادشان می‌فرماید. در صحیح بخاری روایت شده که خداوند متعال، می‌گوید: «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ» یعنی: «هرکس با یکی از دوستانم دشمنی ورزد، با او اعلام جنگ می‌کنم».

بنابراین خداوند، قوم نوح، عاد، ثمود، اصحاب الرس و قوم لوط و اهل مدین و امثال آنها را هلاک کرد. زیرا آنها، پیامبران را تکذیب نمودند و با حق مخالفت کردند؛ البته از میان آنها، مؤمنان را نجات داد و هیچ یک از مؤمنان هلاک نشد و خداوند، کافران را عذاب داد و هیچ یک از آنها نجات نیافت.

همچنین خداوند، پیامبرش محمد مصطفی ﷺ و یارانش را در برابر کسانی که آن حضرت ﷺ را تکذیب کردند و با او مخالفت و دشمنی ورزیدند، یاری نمود و کلمه خدا و دینش را برتر نمود و بر تمام ادیان چیره ساخت. از اینرو مردم، گروه گروه وارد دین

۱- ن.ک: مفردات اصفهانی ص ۴۹۵.

۲- تفسیر سعدی ۷۶/۲.

۳- ابوداود (۲۲۶۲)؛ و ترمذی (۳۵۰۸)؛ نگا: صحیح الترمذی ۱۸۳/۳.

خدا شدند و دین اسلام در شرق و غرب جهان منتشر گردید^(۱).

خداوند، به هرکسی که خدا را یاری کند، وعده داده که او را یاری خواهد کرد. پس هرکس با انجام دین خدا و دعوت دادن به سوی او و جهاد کردن با دشمنان، خدا را یاری نماید و هدفش، رضای خدا باشد، خداوند، او را یاری می‌کند و او را قوی می‌گرداند. این، وعده خداست و او، بزرگواری می‌باشد و سخنش، از همه راست‌تر است. آری! پروردگار متعال، وعده داده که هر کس، خدا را با اقوال و افعالش یاری کند، به زودی از سوی مولایش یاری خواهد شد و خدای متعال، اسباب پیروزی از قبیل پایداری و غیره را برای او فراهم خواهد نمود^(۲).

خداوند، علامت و نشانه یاران خود و یاوران دینش را بیان کرده است؛ هرکس، دارای این نشان و صفت نباشد، در ادعایش مبنی بر یاری دین خدا دروغ می‌گوید. خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿۵۱﴾ [الحج: ۴۰-۴۱]. یعنی: «و بطور قطع خدا یاری می‌دهد کسانی را که او را یاری دهند. خداوند، نیرومند و چیره است. (یاوران خدا و دین خدا) کسانی هستند که هرگاه ایشان را در زمین قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه کارها، به خدا برمی‌گردد». پس این، علامت کسی است که خدا را یاری می‌کند و خداوند متعال نیز او را یاری می‌نماید^(۳).

خداوند به بندگان فرمان داده که او را یاری نمایند؛ چنانچه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾ [الصف: ۱۴]. یعنی: «ای مؤمنان! یاران خدا باشید». در واقع، کسی، دین خدا را یاری می‌کند که کتاب خدا و سنت پیامبرش را می‌آموزد و به آن تشویق می‌نماید و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند^(۴).

۱- تفسیر ابن کثیر ۸۴/۴.

۲- تفسیر سعدی ۳۰۲/۵.

۳- سعدی ۳۰۲/۵.

۴- مرجع گذشته ص ۳۷۴.

الشافی

شفا، در لغت به معنی بهبود یافتن از بیماری است. گفته می‌شود: خداوند، او را شفا داد و نیز گفته می‌شود: اشتفی؛ یعنی: بهبود یافت. این معنا، برگرفته از شفای بدن می‌باشد و در مورد شفای دل‌ها و روح‌ها نیز بکار رفته است.^(۱)

خداوند متعال، شفا دهنده است. از عایشه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله بر یکی از افراد خانواده‌اش دست راست خود را می‌کشید و می‌گفت: «اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ أَذْهِبِ الْبَأْسَ أَشْفِهِ وَأَنْتَ الشَّافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يُعَادِرُ سَقَمًا»^(۲) یعنی: «بارخدا یا ای پروردگار مردم! مشکل و بیماری را از میان بردار و شفایش بده و تو، شفا دهنده هستی و شفایی، جز شفای تو نیست؛ شفایی بده که تمام بیماریها را از بین ببرد».

ثابت بنانی، نزد انس رضی الله عنه اظهار درد و بیماری کرد. انس رضی الله عنه به او گفت: آیا تو را دم نکنم به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله دم می‌کرد؟ گفت: بله؛ پس انس گفت: «اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ مذهب البأس اشف أنت الشافی لا شافی إلا أنت شفاء لا یغادر سقما» یعنی: «بارخدا یا ای پروردگار مردم وای از بین برنده بیماریها! شفا بده؛ تو، شفا دهنده هستی، شفا دهنده‌ای جز تو نیست؛ شفایی بده که بیماری و مرضی باقی نگذارد».

پس خداوند است که بیماران را شفا می‌دهد. شفا دادن خداوند، بر دو نوع است:

نوع اول: شفای معنوی و روحی و آن، شفا دادن از بیماری‌های دل است.

نوع دوم: شفای مادی و آن، شفا دادن از بیماری‌های جسمی می‌باشد. این دو نوع

شفا، در کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «ما أنزل الله داء إلا أنزل له شفاء»^(۳) یعنی: «خداوند، هیچ

بیماری‌ای، نازل نفرموده، مگر اینکه برایش شفایی فرو فرستاده است».

نوع اول: شفای دل‌ها و ارواح؛

خداوند صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا

۱- فتح الباری ۲۰۶/۱۰ و ۲۱۰/۱۰ و مسلم ۱۷۲۱/۴ و ابوداود ۱۱/۴.

۲- فتح الباری ۲۰۶/۱۰ و ۲۱۰/۱۰ و مسلم ۱۷۲۱/۴ و ابوداود ۱۱/۴.

۳- بخاری مع الفتح (۱۳۴/۱۰) از ابوهریره رضی الله عنه.

فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۵۷﴾ [یونس: ۵۷]. یعنی: «ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرز و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌هاست، آمده است و برای مؤمنان، هدایت و رحمت می‌باشد».

منظور از موعظه و اندرز، دستورات قرآنی است که از زشتی‌ها باز می‌دارند. برحذر داشتن از اعمالی که موجب ناخشنودی خدا می‌شوند، موعظه است. خلاصه اینکه موعظه، یعنی امر و نهی به شیوه ترغیب و ترهیب. بنابراین قرآن کریم، از بیماری‌هایی از قبیل شک و شبهه و شهوت که در دل‌ها هستند، شفا می‌دهد و پلیدی دل‌ها را می‌زداید. همچنین قرآن کریم، سرشار از تشویق کردن و بیم دادن و وعده و وعید است و این، باعث می‌شود تا بنده، هم امیدوار باشد و هم از خدا بترسد و در بنده، علاقمندی به خیر و پرهیز از شر، توأم و همزمان رشد نماید. در این صورت بنده، حکم خداوند را بر خواسته نفس مقدم می‌دارد و رضایت و خشنودی خدا را بر شهوت و امیال نفس ترجیح می‌دهد.

همچنین دلایل و حجت‌هایی که خداوند به اشکال مختلف و زیبا بیان کرده، شبهات و خرده‌های واردشده بر حق را دور می‌نماید؛ بدین سان قلب، به بالاترین درجه یقین می‌رسد. هرگاه دل، از بیماری، شفا و بهبود بیابد، در پی آن، همه اعضا و جوارح، صالح می‌گردند و در صورت فساد قلب، همه اعضا و جوارح بدن، فاسد می‌شوند. قرآن، هدایت و رحمتی برای مؤمنان است و این هدایت و رحمت، تنها ویژه مؤمنان راستینی می‌باشد که آیات الهی را تصدیق نموده، به آن یقین دارند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ [الإسراء: ۸۲]. یعنی: «ما، آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که برای مؤمنان مایه بهبودی و رحمت است؛ ولی بر ستمگران جز زیان نمی‌افزاید».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۴]. یعنی: «بگو: قرآن برای مؤمنان، مایه راهنمایی و بهبود است و اما برای غیر مؤمنان، کری گوش‌های ایشان و کوری (چشمان) آنان است. آنان، کسانی هستند که از دور صدا زده می‌شوند. (گویی منادی حق را خوب نمی‌بینند و ندای حق را خوب نمی‌شنوند)».

هدایت، دانستن حق و عمل کردن به آن می‌باشد و رحمت، خیر و احسان و پاداش دنیا و آخرت است و هدایت و رحمت، دستاورد کسی است که به وسیله قرآن عظیم، رهیاب گردد. لذا هدایت، بزرگ‌ترین وسیله است و رحمت، کامل‌ترین هدف؛ اما فقط مؤمنان، بوسیله قرآن رهیاب می‌شوند و قرآن فقط برای آنها رحمت است.

دستیابی به هدایت و رحمت برآمده از هدایت، سعادت و موفقیت و شادی و سرور را به دنبال دارد. بنابراین خداوند ﷻ دستور داده که باید به خاطر دستیابی به فضل و رحمت الهی شادمان بود؛ چنانچه خدای متعال، می‌فرماید: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [یونس: ۵۸]. یعنی: «بگو: به فضل و رحمت خدا؛ به همین باید مردمان شادمان شوند؛ این، بهتر از چیزهایی است که گرد می‌آورند».

قرآن، مشتمل بر شفا و رحمت است، اما نه برای هر کس؛ بلکه فقط برای مؤمنان؛ آنهایی که آیات قرآن را تصدیق می‌نمایند و بدان عمل می‌کنند. اما کسانی که با تصدیق نکردن قرآن و یا با عمل نکردن به آن، ستم می‌نمایند، آیات قرآن، به آنها چیزی جز زیان نمی‌افزایند؛ چراکه بوسیله قرآن، بر آنها اتمام حجت می‌گردد.

شفایی که قرآن در بر دارد، شفای دل‌ها و نیز شفای جسم‌ها از دردها و بیماری‌هاست. خداوند ﷻ، مؤمنان را هدایت می‌کند: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً﴾ [فصلت: ۴۴]. یعنی: «بگو: قرآن، برای مؤمنان مایه بهبودی و هدایت است».

قرآن، مؤمنان را به راه درست و راست هدایت می‌کند و علوم مفیدی به آنان می‌آموزد که بوسیله آن هدایت کامل به دست می‌آید.

خداوند، بوسیله قرآن، آنها را از بیماری‌های جسمی و قلبی شفا می‌بخشد؛ چون قرآن، از کارها و رفتارهای زشت باز می‌دارد و انسان را به توبه واقعی که گناهان را می‌زداید و دل‌ها را شفا می‌دهد، تشویق می‌کند. اما کسانی که به قرآن ایمان ندارند، گوش‌هایشان از شنیدن آن کر است؛ آنان، کورند و نمی‌توانند بوسیله قرآن، راه درست را بیابند و با آن رهیاب شوند؛ بلکه قرآن، به آنها چیزی جز گمراهی نمی‌افزاید. آنان به ایمان فرا خوانده می‌شوند، اما اجابت نمی‌کنند و بلکه بسان کسی هستند که در مکانی دوردست، صدا زده می‌شود، ولی نه صدا را می‌شنود و نه پاسخی می‌دهد. منظور، این است که آنهایی که به قرآن ایمان ندارند، از رهنمود آن بهره‌مند نمی‌شوند و بوسیله نور آن، چیزی نمی‌بینند؛ زیرا آنها درهای هدایت را با رویگردانی و کفرشان،

به روی خود بسته‌اند^(۱).

انسان، می‌تواند مصداق این گفته را در هر زمان و در هر محیطی مشاهده کند. مردمانی هستند که این قرآن، به آنها حیات و طراوت می‌بخشد و از آنها انسان‌هایی بزرگ می‌سازد. همچنین مردمانی هستند که این قرآن، بر گوش‌ها و دل‌هایشان سنگینی می‌کند و به آنها چیزی جز کوری و کری نمی‌افزاید و دل‌هایشان بسته است و از این قرآن استفاده نمی‌کنند.

قرآن، تغییر نکرده، بلکه دل‌ها دگرگون شده‌اند^(۲). خداوند ﷻ دل‌های مؤمنان را با یاری کردن آنان بر دشمنانشان و بر دشمنان خدا، شفا می‌دهد. چنانکه خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿قَتَلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ۗ وَيَذْهَبُ عِيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَیْ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۵﴾﴾ [التوبة: ۱۴-۱۵]. یعنی: «با کافران بجنگید تا خدا، آنان را به دست شما عذاب کند و خوارشان دارد و شما را بر آنها پیروز گرداند و سینه‌های اهل ایمان را شفا بخشد و کینه را از دل‌هایشان بردارد؛ خداوند، توبه هر کس را که بخواهد، می‌پذیرد. خداوند، آگاه و حکیم است».

مؤمنان، خشم و کینه کافران را به دل دارند؛ پس جنگ با کافران و کشتن آنها، اندوه و غم دل‌های مؤمنان را می‌زداید و دل‌هایشان را شفا می‌دهد. بدین سان خداوند، اندوه و غم را از دل مومنان دور می‌کند؛ اندوه و غمی که از مشاهده دشمنانی که با خدا و پیامبرش مبارزه می‌نمایند و برای خاموش کردن نور خدا می‌کوشند، بر دل‌های مؤمنان سایه افکنده است و این، نشانگر این است که خداوند، مؤمنان را دوست دارد و به اوضاع و احوال آنها توجه و رسیدگی می‌کند^(۳).

نوع دوم: شفای جسمی:

قرآن، همانگونه که شفا بخش دل‌ها و ارواح می‌باشد، مایه شفا و بهبود بیماری‌های جسمی نیز می‌باشد. از ابوسعید حذری رضی الله عنه روایت شده که عده‌ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وارد یکی از محله‌های بادیه نشینان شدند؛ صحرائشینان، از اصحاب رضی الله عنهم پذیرایی

۱- ن.ک: تفسیر سعدی ۳/۳۶۳ و ۴/۳۰۹ و ۶/۵۸۴ و ن.ک تفسیر ابن کثیر ۲/۴۲۳ و ۳/۶۰ و

۴/۱۰۴ و ن.ک: تفسیر ابوبکر الجزائری ۲/۲۸۶.

۲- فی ظلال القرآن ۵/۳۱۲۸.

۳- تفسیر سعدی ۳/۲۰۶.

نکردند؛ در همین اثنا سردار این محله را ماری گزید. پس گفتند: آیا شما دارویی با خود دارید و آیا کسی میان شما هست که دم کند و دعا بخواند؟ اصحاب رضی الله عنهم گفتند: شما، از ما پذیرایی نکردید و ما، تا زمانی که شما مزدی تعیین نکنید، دم نمی‌کنیم و دعا نمی‌خوانیم؛ لذا صحرانشینان، گوسفندی برایشان مقرر نمودند؛ آنگاه یکی از اصحاب، شروع به خواندن سوره فاتحه نمود و بر مارگزیده، دم کرد. در نتیجه مارگزیده، بهبود یافت و آنها، گوسفندان را آوردند. اصحاب رضی الله عنهم گفتند: از این گوسفندها استفاده نمی‌کنیم تا آنکه از پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره ی آن پرسیم؛ لذا از رسول خدا صلی الله علیه و سلم پرسیدند؛ او، خندید و گفت: «وما أدراك أنها رقية خذوها واضربوا لي بسهم» یعنی: «چه می‌دانی که آن، دم است؛ گوسفندان را بگیرد و به من هم سهمیه‌ای بدهید»^(۱).

از عایشه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه احساس بیماری می‌کرد، معوذات (یعنی: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ [الفلق: ۱]. و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ [الناس: ۱]) را بر خود می‌خواند و دم می‌نمود و هنگامی که بیماریش، شدت می‌یافت، من بر او می‌خواندم و دستش را به امید برکت آن، بر او می‌کشیدم^(۲).

برخی از سخن‌ها، دارای خواص و منافی هستند که تجربه شده‌اند. پس در مورد سخن پروردگار جهانیان که برتری سخن و کلام او بر سایر سخن‌ها همچون برتری خدا بر آفریده‌هایش می‌باشد، چه گمان می‌بری؟ آن کلامی که شفای کامل و پناهگاهی مفید و نوری هدایت‌کننده و رحمتی فراگیر است؛ کلامی که اگر بر کوهی نازل می‌شد، کوه از عظمت و بزرگی آن تکه پاره می‌گشت. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الإسراء: ۸۲]. یعنی: «ما، آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه بهبودی و رحمت مؤمنان است».

﴿مِنْ﴾، در اینجا برای بیان جنس است و تبعیضی نیست؛ صحیحترین قول، همین است^(۳).

۱- بخاری ۲۲/۷ و ۱۵۰/۶ چاپ ترکیه و مسلم ۱۷۲۷/۴.

۲- بخاری ۲۲/۷ و ۶۰۵/۶ چاپ ترکیه و مسلم ۱۷۲۳/۴.

۳- زادالمعاد ابن قیم ۱۷۷.

بنابراین قرآن، شفا بخش ارواح مؤمنان و نیز مایه شفای جسم آنان است.

الله ﷻ است که بیماری‌های جسمی را شفا می‌دهد. چنانچه می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَىٰ التَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْحَبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِّي مِن كُلِّ الشَّجَرِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾﴾ [النحل: ۶۸-۶۹]. یعنی: «پروردگارت، به زنبوران عسل الهام کرد که از کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که مردمان می‌سازند، خانه‌هایی برگزینید. سپس از همه میوه‌ها بخورید و راه‌هایی را بیمایید که خدا برای شما تعیین کرده است و کاملاً در اختیارند؛ از درون زنبور عسل مایعی بیرون می‌تراود که رنگ‌های مختلفی دارد و در آن، شفای مردمان نهفته است؛ بی‌گمان در این نشانه روشنی است برای کسانی که می‌اندیشند».

﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ﴾؛ ابن کثیر رحمته در تفسیر این آیه می‌گوید: منظور از گوناگونی رنگ‌های عسل، رنگ‌های سفید و زرد و قرمز و دیگر رنگ‌های زیبای عسل می‌باشد؛ این رنگ‌ها، بستگی به نوع گل‌هایی دارد که زنبور عسل، شهد آنها را می‌مکد. اینکه خدای متعال می‌فرماید: ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ﴾ بدین معنا می‌باشد که عسل، مردم را از بیماری‌هایی که برایشان پیش می‌آید، شفا می‌دهد؛ بعضی از افرادی که در مورد طب نبوی سخن گفته‌اند، می‌گویند: اگر می‌گفت: (عسل، برای مردم شفاست)، عسل، درمان هر دردی بود؛ ولی فرمود: در آن، برای مردم شفاست. از اینرو برای هر بیماری سردی خوب است؛ چون عسل، گرم می‌باشد و تمام بیماری‌ها، با ضد خود درمان می‌شوند.

و دلیل اینکه منظور خداوند متعال از ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ﴾، عسل می‌باشد، حدیثی است که در صحیح بخاری و مسلم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که گفت: شخصی، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برادرم، اسهال است.. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به او عسل بده تا بخورد». آن مرد، به برادرش عسل داد. سپس آمد و گفت: من به او عسل دادم، اما اسهال او بیشتر شد. پیامبر صلی الله علیه و آله تا سه مرتبه به او گفت: او را عسل بده.

سپس بار چهارم، آن مرد آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او را عسل بده».. گفت: من، به او عسل دادم، اما اسهالش بیشتر شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، راست گفته و شکم

برادرت، دروغ می‌گوید». پس آن مرد، دوباره به برادرش عسل داد و برادرش بهبود یافت^(۱).

بعضی از علمای طب گفته‌اند، در شکم این مرد، مواد زائدی بود؛ وقتی آن مرد به او عسل داد، از آنجا که عسل گرم است، شکم بیمار باز شد و اسهالش بیشتر گشت. برادر بیمار، گمان برد که این چیز، برای برادرش مضر است؛ در صورتی که به مصلحت برادرش بود. سپس دوباره به او عسل خوراندید؛ اسهالش بیشتر شد؛ همچنان به او عسل داد و این کار را به قدری ادامه داد تا اینکه مواد مضر، دفع شدند و بیمار، بهبود یافت و بیماری به برکت راهنمایی پیامبر ﷺ از او دور شد^(۲).

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گفت: شفا، در سه چیز است: خوردن عسل، حجامت و داغ کردن؛ و من، امت خود را از داغ کردن نهی می‌کنم^(۳).

خداوند است که به زنبور کوچک عسل، چنین هدایت شگفت‌انگیزی بخشیده و او را راهنمایی کرده که شهد گل‌ها را می‌مکد و سپس به لانه‌اش بازمی‌گردد. سپس از شکمش، این عسل لذیذ با رنگ‌های مختلف بر حسب سرزمین و گل‌هایی که می‌مکد، بیرون می‌آید و مردم را از بسیاری از بیماری‌ها شفا می‌دهد.

این، دلیلی بر کمال عنایت خدا و لطف کامل او نسبت به بندگانش می‌باشد و دلیلی بر این است که فقط باید به خدا محبت ورزید و نباید کسی غیر از او را به فریاد خواند^(۴).

خداوند عز و جل از ابراهیم علیه السلام خبر داده که گفت: ﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ﴾ (۷۸) وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (۷۸) وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰) [الشعراء: ۷۸-۸۰]. یعنی: «کسی که مرا آفریده و هم او مرا راهنمایی می‌کند؛ آن کسی که او، مرا می‌خوراند و می‌نوشاند و هنگامی که بیمار شوم، اوست که مرا شفا می‌دهد».

ابن کثیر در تفسیر آیه ۸۰، می‌گوید: ابراهیم علیه السلام بیماری را به خودش نسبت داد؛ گرچه بیماری، به تقدیر و قضای الهی است، اما او، از روی ادب آن را به خود نسبت داد.

۱- بخاری مع الفتح ۱۳۹/۱۰ و مسلم ۱۷۳۶/۴.

۲- تفسیر ابن کثیر ۵۷۶/۲.

۳- بخاری مع الفتح ۱۳۶/۱۰.

۴- تفسیر سعدی ۲۱۸/۴.

یعنی: هرگاه به بیماری مبتلا شوم، هیچکس غیر از الله، توانایی شفا دادن مرا ندارد و او با مقدر نمودن اسباب شفا، مرا شفا می‌بخشد^(۱).

پیامبر ﷺ امت را راهنمایی می‌نماید که شفا را از خداوند شفا دهنده طلب کنند؛ خداوندی که شفایی، جز شفای او نیست. امام مسلم و دیگران از عثمان بن عاص رضی الله عنه روایت کرده‌اند: او، نزد پیامبر از دردی که در بدنش احساس می‌کرد، نالید و گفت: از زمانی که مسلمان شده، این درد را احساس می‌نماید. پیامبر ﷺ به او گفت: «دست خود را بر محل درد بگذار و سه بار بگو: بسم الله و هفت بار بگو: «أعوذ بالله و قدرته من شر ما أجد وأحاذر»^(۲).

ابن عباس رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت می‌نماید که فرمود: «هرکس، به عیادت مریضی که اجلس فرا نرسیده، برود و بگوید: «أسأل الله العظيم رب العرش العظيم أن يشفيك»، خداوند، او را از آن بیماری شفا می‌دهد»^(۳). معنای دعا، از این قرار است: «از خداوند بزرگ، صاحب عرش بزرگ می‌خواهم که تو را شفا دهد».

در اینجا پیامبر ﷺ به امتش آموزش می‌دهد که بر پروردگارشان توکل نمایند و در ضمن، از اسباب مشروع و جایز برای درمان بیماری‌ها استفاده کنند. زیرا شفا دهنده، تنها خداوند است و شفایی جز شفای او نیست. پیامبر ﷺ دعا می‌کرد و از خداوند، درخواست شفا می‌نمود؛ چون شفا، در دست خداست. پیامبر ﷺ برای سعد رضی الله عنه دعا کرد و گفت: «بارخدا! سعد را شفا بده؛ بارخدا! سعد را شفا بده؛ بارخدا! سعد را شفا بده»^(۴).

رسول خدا ﷺ برخی از اصحابش را دم می‌کرد و از خداوند شفا دهنده درخواست شفا می‌نمود و می‌گفت: «بسم الله تربة أرضنا بريقة بعضنا يشفي سقيمنا بإذن ربنا»^(۵) یعنی: «خاک زمین ما با آب دهان یکی از ما، بیمارمان را به نام خدا و به اذن پروردگاران، شفا می‌دهد».

۱- تفسیر ابن کثیر با اندکی تصرف ۳/۳۳۹.

۲- روایت مسلم ۴/۱۷۲۸.

۳- ابوداود ۳/۱۸۷ و ترمذی ۲/۴۱۰ و احمد ۱/۲۳۹ و ن.ک: صحیح ترمذی ۲/۲۱۰ و صحیح الجامع ۵/۱۸۰.

۴- بخاری مع الفتح ۲۰/۱۲۰ و مسلم ۳/۱۲۵۳.

۵- بخاری ۷/۲۴ چاپ ترکیه و مسلم ۴/۱۷۲۱.

پیامبر ﷺ روشن نمود که خداوند است که دوا و درمان را نازل می‌نماید و او، شفا دهنده است. لذا فرمود: «ما أنزل الله داء إلا أنزل له شفاء»^(۱) یعنی: «خداوند، هیچ بیماری‌ای، نازل نفرموده، مگر اینکه برایش شفای فرو فرستاده است».

پیامبر ﷺ در حدیثی که امام مسلم رحمه الله از جابر رحمه الله روایت نموده، می‌گوید: «لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ فَإِذَا أُصِيبَ دَوَاءُ الدَّاءِ بَرَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ ﷻ»^(۲) یعنی: «هر دردی، دوا و درمانی دارد و هرگاه دارو، به درد و بیماری برسد، به فرمان خداوند بهبود می‌یابد».

[بدین سان رسول خدا ﷺ توضیح داد که بیماری، در صورتی درمان می‌شود که درست تشخیص داده شود و داروی مناسب آن استعمال گردد].

پیامبر ﷺ فرمود: «إن الله أنزل الداء والدواء وجعل لكل داء دواء فتداووا ولا تداووا بحرام»^(۳) یعنی: «خداوند، درد و دوا را نازل فرمود و برای هر دردی دوایی قرار داد؛ پس خود را مداوا کنید و با چیز حرام مداوا نکنید».

بادیه نشینان، نزد پیامبر ﷺ رفتند و گفتند: ای پیامبر خدا! آیا ما مداوا نکنیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «نعم یا عباد الله تداووا فإن الله لم يضع داء إلا وضع له شفاء أو دواء إلا داء واحدا» یعنی: «بله‌ای بندگان خدا! مداوا کنید، زیرا خداوند، هیچ بیماری و دردی نگذاشته، مگر اینکه برای آن شفا یا درمانی مقرر کرده است، مگر یک بیماری». گفتند: آن یک بیماری چیست؟ فرمود: «الهرم»^(۴) یعنی: «پیری و کهنسالی».

از عبدالله بن مسعود رحمه الله روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا قَدْ أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً عِلْمُهُ مَنْ عِلْمَهُ وَجَهْلُهُ مَنْ جَهْلُهُ»^(۵) یعنی: «خداوند، هیچ بیماری و دردی فرو نفرستاده مگر اینکه برای آن شفای قرار داده که برخی آن را می‌دانند و برخی نمی‌دانند».

۱- بخاری مع الفتح (۱۳۴/۱۰).

۲- مسلم ۱۷۲۹/۴.

۳- ابوداود ۷/۴.

۴- ابوداود ۳/۴ و ترمذی ۳۸۳/۴ و ابن ماجه؛ ن.ک: صحیح الترمذی ۲۰۱/۲ و صحیح ابن ماجه ۲۵۲/۲.

۵- احمد با ترتیب احمد شاکر ۲۰۱/۵ به ش ۳۵۷۸ و ابن ماجه ۳۴۳۸.

ابن قیم رحمته می‌گوید: این احادیث، اثبات اسباب و مسببات را در بردارند و نیز گفته کسانی را رد می‌کنند که منکر اسباب هستند.

این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که: «هر دردی، دوايي دارد»، عام است و شامل بیماری‌های کشنده و بیماری‌هایی که طبیب، توان درمانش را ندارد نیز می‌شود. خداوند سبحانه است که برای این بیماری‌ها، دواهایی قرار داده که بوسیله آن بهبودی و سلامت حاصل می‌گردد، اما خداوند، انسان‌ها را از این داروها ناآگاه نموده و راهی برای رسیدن آنها به آن، فرارویشان قرار نداده است. چرا که مردم، فقط چیزهایی را می‌دانند که خداوند، به آنها آموخته است ^(۱).

پس خداوند سبحانه است که هر کس را که بخواهد، شفا می‌دهد و اگر نخواهد، علم درمان را از اطبا و پزشکان پوشیده می‌دارد. از اینرو از خداوند یگانه می‌خواهیم و او را به اسمای حسنی و صفات والایش می‌خوانیم که دل‌ها و قلب‌های ما را از هر بدی، شفا ببخشد و ما را با اسلام حفظ نماید؛ او بر این کار تواناست و هیچ کاری جز با یاری او انجام نمی‌شود.

وصلی الله وسلم وبارک علی عبده ورسوله وخیرته من خلقه وأمیینه علی وحیه نبینا
وأمامننا محمد بن عبدالله وعلد آله وأصحابه ومن سار علد نهجه إلی یوم الدین.

بخش شانزدهم:

چند فتوا پیرامون اسمای حسنی

الحمد لله والصلوة والسلام على رسوله وآله وصحبه وبعد:

سؤال ۱: صفات و ذات که در قرآن و سنت ذکر شده یا در تمام نصوصی که این صفات در آن آمده‌اند، یک معنی دارند یا در هر جایی، معنی خاصی دارند؟ منظور از صفاتی که در نصوص ذیل آمده، چیست؟.

الف - منظور از دست در نصوص ذیل چیست؟

﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [المؤمنون: ۸۸]. یعنی: «بگو: چه کسی، فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد؟».

﴿قُلْ إِنَّ الْفُضْلَ بِيَدِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۷۳]. یعنی: «بگو: فضل و بزرگی، در دست خداست».

«یدالله مع الجماعة» [حدیث] یعنی: «دست خداوند، همراه جماعت است»؛ و در حدیثی دیگر آمده: «دست خدا بر جماعت است».

در آیه‌ای آمده است: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۰]. یعنی: «دست خدا، بالای دست‌های آنان است».

منظور از ﴿بِأَيْدِيهِ﴾ [الذاریات: ۴۷]. در آیه ۴۷ سوره ذاریات چیست؟.

ب - منظور از عین (چشم) در نصوص ذیل چیست؟.

﴿وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ [هود: ۳۷].

﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ [الطور: ۴۸].

﴿وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾ [طه: ۳۹].

و چه دلیلی هست که خداوند، دو چشم دارد؟.

ج- چهره: منظور از وجه (چهره) در هر یک از نصوص ذیل چیست؟.

﴿فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۱۵].

﴿وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۷۲].

﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ [الإنسان: ۱۹].

﴿وَيَقِيْ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷].

لطفاً در پاسخ این سؤالات، مراجع و منابع را ذکر کنید تا برای اطلاع بیشتر، به آن مراجعه کنیم.

پاسخ:

۱- الف) کلمه ید (دست) در نصوص مذکور در بند (الف) یک معنی دارد و آن، اینکه صفت دست برای خداوند به صورت حقیقی و همانگونه که شایسته اوست، اثبات می‌گردد؛ بی‌آنکه دست او، به دست مخلوقات تشبیه داده شود یا معنی آن، تحریف و یا انکار گردد؛ پس همانطور که خداوند، حقیقتاً ذاتی دارد که شبیه ذات بندگان، نیست، همچنین صفاتی دارد که به صفات بندگان شبیه نمی‌باشد. نصوص زیاد دیگری وجود دارد که این نصوص را تأیید می‌کند و صفت دست را به صورت مفرد و تشبیه و جمع برای خدا ثابت می‌نماید. لذا باید ایمان داشت که او، دارای چنین صفتی هست، اما کیفیت آن را خدا خودش می‌داند؛ چون در قرآن و سنت به این موضوع تصریح شده و ائمه سلف نیز بر همین باور بوده‌اند.

اما کلمه ﴿بِأَيْدِي﴾ در آیه ۴۷ سوره ذاریات، مصدر فعل (آد یدُّ) می‌باشد و معنی آن، قوت و توانایی است و به صورت باب تفعیل هم گفته می‌شود: (آیده تأییداً) یعنی او را تقویت کرد. بنابراین ایدی، جمع ید نمی‌باشد و به همین خاطر آیه ۴۷ سوره ذاریات، از آیات صفات نیست که محل اختلاف کسانی که صفات را اثبات می‌نمایند و کسانی که آن را تأویل می‌کنند، باشد؛ چراکه در توصیف خداوند به قوت، هیچ اختلافی وجود ندارد.

اما معنی جمله‌ها در این نصوص با توجه به عبارت و سیاق آن و قرینه‌هایی که در جمله‌هاست، فرق می‌کند؛

﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [المؤمنون: ۸۸]. یعنی: «بگو: چه کسی فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد؟».

این آیه، بر کمال قدرت خداوند دلالت می‌نماید؛ از این جهت که فرمانروایی هر چیزی در دست اوست و سیاق و سباق کلام نیز بر همین دلالت می‌کند.

﴿قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۷۳]. یعنی: «بگو: فضل و بزرگی در دست خداست».

این آیه، بر این دلالت می‌نماید که فضل و نعمت دادن، فقط به خدا بر می‌گردد. «بِاللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ» یعنی: «دست خدا بر جماعت است»؛ در این حدیث، تشویق مردم به یکپارچگی و وحدت، منظور می‌باشد و این وعده‌ای راستین است که خداوند، آنها را مورد عنایت قرار می‌دهد و یاریشان می‌کند و آنها را وقتی که بر حق اجتماع کنند، در برابر دیگران کمک می‌نماید.

﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [الفتح: ۱۰]. یعنی: «دست خدا، بر بالای دست‌های آنهاست». منظور از آن، تحکیم و استوار نمودن بیعت آنهاست؛ بنابراین بیعت نمودن آنها با پیامبر ﷺ را به منزله بیعت کردن با خدا قرار داد و این، مانع از اثبات دست برای خداوند آنگونه که شایسته اوست، نمی‌باشد؛ همانطور که می‌پذیریم که بیعت کنندگان با پیامبر ﷺ دستانی درخور و شایسته خود داشتند^(۱).

۱- ب) منظور از کلمه ﴿بِأَعْيُنِنَا﴾ و ﴿عَنِّي﴾ در نصوص مذکور در بند (ب)، اثبات صفت چشم برای خداست؛ به صورتی که شایسته شکوه او می‌باشد؛ بی‌آنکه با مخلوقی تشبیه داده شود و یا همانند چشم مخلوق قلمداد گردد و نیز بی‌آنکه از معنا و مفهومی که در زبان عربی دارد، تحریف شود. لذا سیاق کلام در برگرداندن این کلمات، از مسمای آن اثری ندارد؛ اما منظور از جمله‌هایی که این کلمات در آن آمده، این است:

به نوح ﷺ دستور داد تا کشتی را زیر نظر و حفظ الهی بسازد.
به پیامبر ما محمد ﷺ فرمان داد تا بر اذیت و آزار قومش شکیبایی ورزد تا اینکه

۱- کتاب التوحید ابن خریمه و التدمیریة ابن تیمیة ص ۱۵۳: ۲۶ مختصر الصواعق المرسله از موصلی ص ۳۰۷ ج ۲ از شرح النونیه.

خدا، بین او و آنها با حکم عادلانه خویش قضاوت نماید و بدین سان در حفظ و رعایت و دید خداوند قرار بگیرد.

خداوند به موسی عَلَيْهِ السَّلَام یادآوری کرد که باری دیگر نیز بر او منت نهاده است، آنگاه که مادرش را فرمان داد تا او را تحت رعایت و حفاظت خداوند تربیت نماید.

کلمه ﴿بِأَعْيُنِنَا﴾ در نصوص مذکور بر این دلالت می‌نماید که الله عَلَيْهِ السَّلَام دو چشم دارد؛ زیرا کلمه عینین وقتی به ضمیر جمع نسبت داده شود به صورت جمع ذکر می‌گردد. همانطور که قلب وقتی به ضمیر تشبیه نسبت داده شود، به صورت جمع ذکر می‌شود؛ مانند اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ [التحریم: ۴]. «نیز آنچه در حدیث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد الله عَلَيْهِ السَّلَام و دجال آمده است (که یک چشم دجال، کور است)^(۱). و خداوند یک چشم نیست؛ اهل سنت از این استدلال کرده‌اند که خداوند، دو چشم دارد^(۲).

ج) منظور از کلمه ﴿وَجْهَ اللَّهِ﴾ در جمله اول، قبله خداست. همانطور که مجاهد و شافعی رحمهما الله تعالی بیان کرده‌اند؛ زیرا کلام در هر جایی بر حسب سیاق و قرینه‌هایی که همراه دارد، واضح و روشن می‌گردد و قراین، دال بر اینست که منظور از وجه در این آیه، قبله است؛ چون می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ [البقرة: ۱۱۵]. یعنی: «مشرق و مغرب، از آن خداست».

بدین ترتیب خداوند، جهت‌ها و جاهایی را نام برد که مردم به آن روی می‌کنند؛ لذا این آیه، همانند آیه ۱۴۸ سوره بقره، از آیات صفات که بین ثابت کنندگان صفات و منکران آن، مورد اختلاف است، نمی‌باشد. اما منظور از کلمه ﴿وَجْهَ﴾ در دیگر آیاتی که در سؤال ذکر شده‌اند، اثبات صفت وجه (چهره) برای خداست؛ البته آنگونه که شایسته اوست؛ زیرا اصل، این است که این صفت به صورت حقیقی‌اش برای خدا ثابت شود و چنین نیست که بگوییم: معنای حقیقی، مراد نیست.

از اثبات صفت چهره، لازم نمی‌گردد که با چهره مخلوق مشابه باشد. چون الله عَلَيْهِ السَّلَام،

۱- فتح الباری ۹۱/۱۳ و مسلم ۲۲۴۸/۴.

۲- کتاب التوحید ابن خزیمه و التدمریة ابن تیمیة ص ۳۴-۳۷ ج ۱ من مختصر الصواعق المرسله از موصلی.

چهره‌ای دارد که مخصوص او و شایسته اوست و مخلوقات، چهره‌ای مخصوص به خود و شایسته خویش دارند^(۱).

۲- چه دلیلی برای حرمت و ناجایز بودن نامگذاری مردم با نام‌های آفریننده وجود دارد؟ و اگر جایز است، آیا قیدها و شرایط معینی وجود دارد؟ منظورم، اسماء هستند نه صفات. زیرا گویی جایز است که مخلوق به صفات خالق متصف شود و در کتاب خدا چنین مواردی بسیار ذکر شده است. سؤال، در مورد نامگذاری است؛ نه توصیف. امید است قواعد را درباره این موضوع بیان دارید.

اول: فرق اسم و صفت، این است که اسم، چیزی است که بر ذات و نیز بر صفاتی دلالت می‌نماید که ذات دارای آن است. صفات، مفاهیم ذاتی و قایم به ذات هستند که ذات را از دیگران جدا می‌کنند؛ مانند قدرت علم یا صفات فعلی مانند آفریدن، روزی دادن و زنده کردن و میراندن.

دوم: گاهی مخلوق، با اسمی نامیده می‌شود که خداوند، خودش را بدان نامیده و یا مخلوق به صفتی موصوف می‌گردد که خداوند، خودش را بدان موصوف کرده است؛ اما هر یک ویژگی‌هایی دارد که شایسته اوست و او را از دیگران جدا می‌نماید؛ از اینرو تشبیه مردم به خالق آنها لازم نمی‌آید؛ گرچه صفت برای هر دو بکار می‌رود و در معنی کلی کلمه، مشترک است. چرا که معنی کلی، فقط ذهنی است و وجود ندارد.

مثل اینکه الله ﷻ خودش را حی (زنده) نامیده و فرموده است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. یعنی: «الله، هیچ معبود برحق جز او نیست؛ او، زنده پایدار

است». همینطور برخی از مخلوقاتش را زنده نامیده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿يُخْرِجُ

الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ﴾ [الأنعام: ۹۵]. یعنی: «زنده را از مرده بیرون می‌آورد». اما این زنده با

آن زنده فرق می‌کند و هر یک دارای ویژگی‌های مخصوص به خود می‌باشد. همچنین

یکی از پسران ابراهیم عليه السلام را حلیم (بردبار) نامیده و فرزند دیگرش را علیم (دانا) نام

نهاده است؛ چنانکه خودش را علیم و حلیم نامیده است. لذا از این اشتراک اسمی،

شبهت و همانندی لازم نمی‌آید؛ چون هر یک در خارج از ذهن، دارای ویژگی‌های

۱- چون صفت مخلوق، با صفت خالق فرق می‌کند.

خود می‌باشد؛ گرچه در مطلق نامگذاری و تعبیر، مشترکند. خدای متعال، خودش را ﴿سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (شنوای بینا) نامیده و فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [النساء: ۵۸]؛ همین طور برخی از آفریده‌هایش را هم شنوا و بینا نامیده است: ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [الإنسان: ۲]. یعنی: «پس ما، انسان را شنوا و بینا قرار دادیم».

لذا از این اشتراک اسمی، تشبیه لازم نمی‌آید؛ چون هر یک دارای ویژگی‌های مخصوص به خود می‌باشد و او را از دیگری متمایز و جدا می‌نماید؛ همانطور که نمونه‌اش، بیان شد. از آن جمله، این است که خداوند متعال، خودش را به علم (آگاهی) توصیف نموده و فرموده است: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. یعنی: «چیزی از علم خدا را فرا چنگ نمی‌آورند جز آن مقداری را که وی بخواهد».

همین طور برخی از بندگان را نیز به علم و آگاهی توصیف کرده است: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵]. یعنی: «تنها علم و دانش اندکی داده شده‌اید». خداوند، خودش را به قوت و توانایی توصیف کرده و برخی از بندگان را هم به داشتن قوت توصیف نموده است؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ [الذاریات: ۵۸].. اما قدرت و توانایی خدا، با قوت و توانایی بندگان فرق می‌کند؛ گرچه در عبارت و معنی کلی، مشترکند، اما هر یک دارای ویژگی‌های مخصوص به خود و نیز ویژگی‌های شایسته و درخور خویش می‌باشد^(۱).

سؤال ۳: آیا درست است موارد ذیل را دلیلی قرار دهیم که با استناد به آن نامگذاری مخلوق با نام‌های خالق حرام قلمداد گردد؟:

الف) همانطور که نامگذاری مخلوق با اسم عَلَم (الله) ممنوع است، نامگذاری مخلوق با نام‌های دیگر خالق، جایز نیست؛ چراکه دلیلی برای فرق گذاشتن بین نام‌های خدا وجود ندارد.

ب) یکی از نکات روشن در علم لغت، این است که هرگاه جار و مجرور، قبل از معرفه باشد، مفید حصر است: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [الأعراف: ۱۸۰]. از اینرو معنی آیه چنین می‌شود: «اسمای حسنی، تنها از آن خداست».

پس این آیه، این را می‌رساند که اسمای حسنی فقط بر خداوند اطلاق می‌شوند و جایز نیست مخلوق به آن نامگذاری شوند. آیا این، به عنوان دلیل دست است؟.

پاسخ سؤال ۳) آن دسته از نام‌های خدا که عَلَم است، مانند لفظ الله، نام نهادن کسی غیر از خدا به آن جایز نیست. چون، مسمای آن مشخص است و شراکت را قبول نمی‌کند. همچنین نام‌هایی که مشارکت پذیر نباشند مانند خالق و باری؛ زیرا خالق (آفریننده) ذاتی است که چیزی را می‌آفریند یا به وجود می‌آورد؛ بی‌آنکه آن را از روی نمونه دیگری بیافریند. باری، ذاتی است که چیز را بدون عیب و نقص ایجاد می‌کند و فقط خداوند چنین می‌کند. لذا کسی جز خدا را نمی‌توان خالق یا باری نامید.

اما نام‌هایی همچون ملك، عزیز و جبار را بر غیر خداوند نهاد. زیرا چنین نام‌هایی، معنایی کلی دارند و افرادی که دارای این مفهوم کلی هستند، با هم فرق می‌کنند. از سوی دیگر الله ﷻ، این نام‌ها را بر خود نهاده و برخی از بندگانش را نیز بدین اسماء، نامیده است؛ مانند: ﴿قَالَتْ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ﴾ [یوسف: ۵۱]؛ همچنین می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ [غافر: ۳۵]؛ از این اشتراک اسمی، همانندی و مشابهت لازم نمی‌آید؛ چون هر مسمایی، علامت‌هایی مختص به خود دارد که آن را از غیر آن جدا می‌نماید. از اینرو فرق نامگذاری خداوند با لفظ جلاله (الله) با نامگذاری او با نام‌هایی که معانی کلی دارند، مشخص می‌شود. لذا این نام‌ها، با لفظ جلاله مقایسه نمی‌شوند.

اما منظور از آیه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾، حصر کمال حُسن در نام‌های خداوند متعال است، نه حصر نام‌های خدا بر او؛ چون کلمه حسنی اسم تفضیل است و صفت اسماء می‌باشد. چنانچه خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ [فاطر: ۱۵]؛ در این آیه منظور، حصر کمال بی‌نیازی و توانگری و ستودگی خداوند است، نه اینکه اسم غنی و حمید، منحصر به او باشد؛ چون غیر خداوند نیز غنی و حمید نامیده می‌شود.

سؤال ۴: وقتی ثابت شد که جایز نیست مخلوق به نام‌های خدا نامگذاری شوند، آیا از نام‌های خدا، نام‌هایی هستند که نامگذاری مخلوق به آنها جایز نباشد؟ و آیا در این عدم جواز، رحمن و قیوم داخل هستند و آیا نام‌های دیگری وجود دارد که موصوف کردن مخلوق بدان، جایز نمی‌باشد؟.

پاسخ سؤال ۴: بیشتر در جواب سؤال دوم و سوم، قاعده و مثال‌هایی بیان شد که موضوع نامگذاری مخلوق به برخی از اسمای خدا را توضیح داد و مثال‌هایی درباره اسمایی که نامگذاری مخلوق به آن، جایز یا ناجایز است، بیان گردید. بنابراین نامگذاری مخلوق به قیوم (پایدار) جایز نیست؛ چون قیوم ذاتی است که از دیگران بی‌نیاز است و همه به او نیازمندند و این، مختص خداوند می‌باشد و کسی دیگر، با او مشارکت ندارد.

همچنین نمی‌توان مخلوق را رحمن نامید؛ زیرا از بس که زیاد به عنوان اسم خدا استعمال شده، عَلم می‌باشد و به او اختصاص دارد؛ مانند لفظ جلاله (الله). لذا جایز نیست کسی غیر الله، رحمن نامیده شود.

سؤال: آیا (الفضیل) از اسمای نیک خداوند است؟ و کسی که اسمش عبدالفضیل است، آیا اسمش، عوض شود یا نه؟

از آنجا که پرسش‌های زیادی در مورد اسمای حسنی می‌شود و برخی از افراد نام‌هایی مانند عبدالنبی و ... دارند که در شریعت، چنین نام‌هایی جایز نیست، لطفاً توضیح دهید که نسبت دادنِ عبد به چه نام‌هایی جایز است؟ بسیاری از کتاب‌ها، به این اشاره می‌کنند که نام‌های خدا، در نود و نه اسم، منحصر نیستند؛ بلکه روایات، در مورد نود و نه نام مختلف هستند و برخی از علما می‌گویند: نام‌های خدا، تعداد مشخصی ندارند؛ چون در حدیث آمده است: «بارخدا! تو را به هر نامی که خودت را نامیده‌ای می‌خوانم...».

پاسخ:

اول اینکه: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۰]. یعنی: «خدا، دارای زیباترین نام‌هاست؛ او را بدان نام‌ها بخوانید و کسانی را که در نام‌های خدا به الحاد و تحریف دست می‌یازند، واگذارید. آنان، کیفر کار خود را خواهند دید».

خداوند خبر داده که او، دارای نام‌های نیکویی است که مختص به او هستند و کمال صفات و جلال و شکوهش را در بردارند و به بندگانش امر نموده تا او را با نام‌هایی نامگذاری کنند که خودش، خود را با آن نامیده است و او را با تضرع و زاری با نام‌هایش بخوانند و آنان را از الحاد و انحراف در نام‌های خود نهی کرده است. چنانکه انکار معانی نام‌ها و یا نامیدن خداوند به اسمی که خودش، آن اسم را بر خود ننهاد، الحاد و انحراف

است و خداوند، هر کس را که در این باره خلاف فرمان او عمل نماید، به عذاب تهدید نموده است. نام‌های خدا در قرآن و در سنت پیامبر ﷺ ثابت هستند و در میان این نام‌ها اسم فضیل وجود ندارد و کسی حق ندارد خداوند را فضیل بنامد؛ چون نام‌های خدا توقیفی هستند و خداوند، آنچه را که شایسته شکوه اوست، بهتر می‌داند.

بندگان در این باره ناتوانند. پس هرکس بر خداوند نامی بگذارد که او و پیامبرش، آن نام را ننهاده‌اند، در اسمای الهی از مسیر و راه راست منحرف شده است. لذا جایز نیست که نام کسی، عبدالفضیل یا عبدالنبی یا غلام احمد یا غلام مصطفی نهاده شود و یا به نام‌هایی نامیده شود که مخلوق را بنده مخلوق دیگری قرار می‌دهد.

چراکه در این کار در مورد صالحان غلو می‌شود و به حق خدا، تعدی و گستاخی می‌گردد و مقدمه شرک و گمراهی می‌باشد. ابن حزم، اجماع علما را در این باره نقل کرده که حرام است کسی را عبد و بنده شخص دیگری دانست یا با عنوان عبد فلان نام نهاد. لذا نام‌های مذکور در سؤال و امثال آن، باید عوض شوند.

دوم: ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت می‌نماید که فرمود: «خداوند، نود و نه نام دارد؛ هرکس، آنها را برشمارد، وارد بهشت می‌شود»^(۱).

ترمذی، ابن ماجه، ابن حبان، حاکم و بیهقی و دیگران، این حدیث را روایت کرده و ضمناً نود و نه نام خدا را نیز ذکر نموده‌اند. البته در تعیین نام‌های خدا، اختلاف هست و علما در این مورد مباحثی ارائه نموده‌اند:

الف) منظور از برشمردن نام‌ها، شناختن و فهمیدن معانی آنها، ایمان داشتن به آنها و اعتماد بر مقتضای آنها و تسلیم شدن به آنچه بر آن دلالت می‌نمایند، می‌باشد و منظور، فقط حفظ کردن کلمات آن نیست.

ب- اینکه برخی از علما بر اساس این حدیث، تعداد نود و نه نام را از قرآن و یا از قرآن و احادیث صحیح، درآورده و به عنوان نام‌های نیک خدا ذکر کرده و آنها را ضمن بیان این حدیث، برشمرده‌اند، در واقع از روی اشتیاق عمل به این حدیث بوده تا سزاوار ورود به بهشت گردند.

ج- منظور حدیث، این نیست که نام‌های خدا را در نود و نه نام منحصر نماید؛ چون صیغه آن از صیغه‌های حصر نیست. بلکه منظور، بیان یکی از فواید و ویژگی‌های

نود و نه نام از نام‌های خدا و یادآوری این نکته می‌باشد که برشمردن آنها، پاداش بزرگی دارد.

آنچه امام احمد در مسند خود از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده، این را تأیید می‌کند؛ در این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما أصاب عبداً هم ولا حزن فقال اللهم إني عبدك ابن عبدك ابن أمتك ناصيتي بيدك، ماض في حكمك، عدل في قضاؤك أسألك بكل اسم هو لك سميت به نفسك أو أنزلته في كتابك أو علمته أحداً من خلقك أو استأثرت به في علم الغيب عندك أن تجعل القرآن العظيم ربيع قلبي ونور صدري وجلاء حزني وذهاب همي وغمي إلا أذهب الله همه وغمه وأبدله مكانه فرحاً». یعنی: «به هیچ بندهای ناراحتی و اندوهی نمی‌رسد و او این دعا را نمی‌خواند، مگر آنکه خداوند، ناراحتی و اندوه او را برطرف می‌سازد و به جای آن، او را شاد می‌کند؛ (دعا از این قرار است:) اللهم إني عبدك ابن عبدك ابن أمتك ناصيتي بيدك، ماض في حكمك، عدل في قضاؤك أسألك بكل اسم هو لك سميت به نفسك أو أنزلته في كتابك أو علمته أحداً من خلقك أو استأثرت به في علم الغيب عندك أن تجعل القرآن العظيم ربيع قلبي ونور صدري وجلاء حزني وذهاب همي وغمي.. یعنی: بارخدایا! من، بنده ات و فرزند بنده ات و فرزند کنیزت هستم؛ پیشانی‌ام، در دست توست؛ حکم تو، درباره‌ام جاری است؛ قضاوت تو، در مورد من دادگرانه است؛ تو را با هر نامی می‌خوانم که خودت را به آن نامیده‌ای یا در کتاب خود نازل نموده‌ای و یا به یکی از بندگانت یاد داده‌ای یا آن را در علم غیبت نزد خود نگاه داشته‌ای و از تو می‌خواهم که قرآن عظیم را بهار دلم و نور سینه‌ام قرار دهی و آن را مایه دور شدن غم و اندوهم بگردانی».

گفتند: ای پیامبر خدا! آیا این کلمات را یاد بگیریم؟ فرمود: «بله، برای هر کس که این‌ها را می‌شنود، سزاوار است که آنها را فرا بگیرد»^(۱).

بدین سان پیامبر صلی الله علیه و آله بیان داشت که برخی از نام‌ها را خدا نزد خود نگاه داشته و هیچیک از مخلوقات خود را از آن آگاه نکرده است. لذا چنین چیزی، از امور غیبی است و برای هیچکس جایز نیست که وارد آن شود و با تخمین و گمان، درباره آن چیزی بگوید. زیرا نام‌های خدا توقیفی هستند. همانطور که بیان خواهد شد^(۲).

۱- روایت احمد ۳۹۱/۱؛ آلبانی، آن را صحیح دانسته است.

۲- البته توقیفی بودن نام‌های خداوند، در صفحات گذشته، در مبحثی جداگانه بررسی شد. (ویراستار).

د- گفتنی است: نام‌های خدا، توقیفی می‌باشند؛ پس خداوند، جز به نام‌هایی که خودش را با آن نام نهاده یا پیامبرش، او را با آن نامیده است، نامیده نمی‌شود و جایز نیست که از طریق قیاس یا اشتقاق از فعل و امثال آن برای او نامی درست شود؛ برخلاف معتزله و کرامیه. از اینرو جایز نیست که از آنچه در آیه ۴۷ سوره ذاریات آمده، اسم بنا اشتقاق گردد و او بنا نامیده شود.

و نیز جایز نیست که خداوند، با توجه به آیه ﴿وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۵۴]، ماکر و یا با استناد به آیه ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾، مستهزئ نامیده شود.

همچنین جایز نیست که الله ﷻ را زارع، ماهد، خالق، منشیء، فالق، قابل، شدید و امثال آن نامید که مفهوم آنها در آیات ذیل وجود دارد:

﴿عَأْتْنُمَّ تَزْرَعُونَهُ وَأَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾ [الواقعة: ۶۴]. یعنی: «آیا شما، آن را می‌رویابید و یا ما، می‌رویابیم؟».

﴿فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ﴾ [الذاریات: ۴۸]. یعنی: «و چه آماده کنندگان خوبی بوده‌ایم!».
 ﴿عَأْتْنُمَّ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ﴾ [الواقعة: ۷۲]. یعنی: «آیا شما، در آغاز این آتش را پدید آورده اید یا ما پدیدآورندگان آن هستیم؟».

﴿فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾ [الأنعام: ۹۵]. یعنی: «دانه و هسته را می‌شکافد».
 ﴿وَقَابِلِ الْأَتْوَابِ شَدِيدِ الْعِقَابِ﴾ [غافر: ۳]. یعنی: «پذیرنده توبه، دارای عذاب سخت».
 چون این مفاهیم، در این نصوص، به صورت نسبت دادن بیان شده و به عنوان نام ذکر نشده‌اند؛ لذا فقط به صورتی که در نصوص شرعی آمده‌اند، ذکر آنها جایز است.
 پس در نامگذاری، می‌توان عبد (بنده) را فقط به اسمی نسبت داد که خداوند متعال، به صراحت خود را در قرآن بدان نام نهاده یا پیامبرش، او را به آن اسم، نامگذاری کرده است.

مانند نام‌های خدا در آخر سوره حشر و ابتدای سوره حدید و در سایر سوره‌های قرآن.
 وصلى الله وسلم وبارك على عبده ورسوله وخيرته من خلقه وأمينه على وحيه نبينا وامامنا محمد بن عبدالله وعلى آله وأصحابه والتابعين لهم بإحسان إلى يوم الدين ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.